





مرکز تدوین آثار رهبر شهید



財 政 部 門



مرد نمیرد به مرگ

مجموعه مقالاتی در مورد رهبر شهید



شناسنامه کتاب

عنوان کتاب: مرد نمیرد به مرگ؛

عنوان فرعی: مجموعه مقالاتی در مورد رهبر شهید؛

گردآورنده: مرکز تدوین آثار رهبر شهید؛

حروفنگاری: مرکز تدوین آثار رهبر شهید؛

ویرایش: مرکز تدوین آثار رهبر شهید؛

تصحیح: مرکز تدوین آثار رهبر شهید؛

تحشیه: مرکز تدوین آثار رهبر شهید؛

ناشر: مرکز تدوین آثار رهبر شهید؛

طرح جلد و برگ آرای: عصمت الله احراری؛

سال چاپ: ۱۳۹۸ خورشیدی؛

نوبت چاپ: نخست؛

محل چاپ: کابل، افغانستان؛

موضوع: زندگی، شخصیت سیاسی، علمی و فرهنگی...؛

شمارگان: ۳۰۰۰ هزار نسخه؛

شمار برگه‌ها: ۳۳۲؛

قطع: رقعی؛

بها: ۲۵۰ افغانی؛

چاپ‌خانه: بهیر؛

نشانی ما: صفحه رسمی آثار رهبر شهید؛



ایمیل آدرس: sh.rabbani1390@gmail.com

حق چاپ برای مرکز تدوین محفوظ است.

فهرست مطالب

به جای مقدمه	۱۱
از خاطره‌های به یادماندنی رهبر شهید در یک سال اخیر زندگی / محمد نسیم فقیری	۱۵
یک پوهنتون و یک جاده یادآور نام‌آوران / محمد نسیم فقیری	۲۳
از ویژگی‌های رهبر شهید / محمد نسیم فقیری	۲۹
رمز ماندگاری استاد در خاطره مبارزه آزادی‌بخش اسلامی کشور / سید عنایت‌الله شاداب	۳۳
تبلور واقع‌گرایی در اندیشه مبارزاتی استاد ربّانی / سید عنایت‌الله شاداب	۳۹
میراث دولت استاد ربّانی / عبدالحفیظ منصور	۴۵
استاد برهان‌الدین ربّانی؛ رهبر استثنایی و بی‌بدیل تاریخ معاصر افغانستان / دکتر شمس‌الحق آریانفر	۵۳
استاد ربّانی اخلاق و سیاست / دکتر شمس‌الحق آریانفر	۶۵
استاد برهان‌الدین ربّانی و درس‌های زندگی / دکتر شمس‌الحق آریانفر	۷۳
استاد ربّانی و تلاش برای احیای ثبات و وفاق ملی / عتیق‌الله بریالی	۷۹
شخصیت استاد ربّانی در آینه آثار و راهکارهایش / پوهنوال عبدالعلی کوهی	۸۳
بررسی الگوهای اخلاقی و فرهنگی در مبارزات استاد ربّانی / استاد عبدالعلی کوهی	۸۷
شخصیت پروفیسور ربّانی از زاویه فرهنگ / استاد عبدالعلی کوهی	۹۳
رهبر شهید و لزوم تحلیل از مقام شامخ و کارنامه‌های درخشان او / عبدالقیوم ملکزاد	۹۹
عید در داغ نبود رهبر / عبدالقیوم ملکزاد	۱۰۹
مگر آن شیخ بزرگوار به سخن در آید! / پرتو نادری	۱۲۱
د شهید استاد ربّانی د مکتبی ژوند هسک ټکی / اجرالدین اقبال	۱۲۹
صلح و شهید صلح / محمد اکرام اندیشمند	۱۳۵
گفته‌ها و ناگفته‌های حادثه شهادت استاد برهان‌الدین ربّانی / محمد اکرام اندیشمند	۱۴۱
استاد ربّانی فقید؛ سیاست‌مدار صداقت‌مدار و اندیشه‌ورز اسلامی / احمد عمران	۱۵۷

استاد شهید و «تجدید در اندیشه سیاسی اسلام»/ پوهنیار عبدالبشیر فکرت	۱۶۳
به یاد آن رهبر، آن معلّم/ وحید مژده.....	۱۶۷
یادی از رهبر فرزانه جهاد و مقاومت/ قدرت الله پوپلزی	۱۷۳
ده نکته در مورد شهید صلح استاد برهان الدین ربّانی/ انجینیر عبید مهدی	۱۷۹
نامرادی های انگاره های سیاست افغانستان و استاد شهید/ دکتر سیّد ذبیح الله مهدیار .	۱۸۳
معمّای شهادت رهبر جهاد و مقاومت استاد برهان الدین ربّانی/ متوکل سیحون.....	۱۹۳
استاد ربّانی شهید؛ منادی وحدت ملّی!/ نذرالله عنایت	۲۰۱
استاد ربّانی منادی وحدت ملّی/ نذرالله عنایت.....	۲۰۷
تصویری از روز شهادت تا مراسم خاک سپاری/ نذرالله عنایت.....	۲۱۳
چهارسال در نبود پیر سیاست/ روزنامه ماندگار	۲۱۷
تابندگی اندیشه رهبر/ عبدالرحمن شارق	۲۲۳
مفهوم و اهمیت صلح در اندیشه استاد ربّانی/ معین اسلام پور	۲۲۷
پیر مشرق/ عبدالودود عارف.....	۲۵۱
فرازهای از یک سخنرانی رهبر فقید/ صلاح الدین خُرمی	۲۵۹
دیداری با استاد/ عین الدین نصر ولوالجی	۲۶۵
یادی از شهید صلح پروفیسور برهان الدین ربّانی/ دلاور نسیمی	۲۷۱
د ملی یوالی اونی په مناسبت/ رفیق بحر	۲۸۱
استاد شهید فراتر از افغانستان/ انعام الله رحمانی	۲۸۷
شهید استاد ربّانی؛ الگوی امروز و فردای ما/ احمدجان آریانی	۲۹۵
تعلیم و تربیت در اندیشه پرچمدار صلح شهید استاد ربّانی/ خیرالله خیرخواه.....	۲۹۹
تعلیم و تربیت از دیدگاه شهید استاد ربّانی/ خیرالله خیرخواه.....	۳۰۷
خاطره ای از رهبر شهید/ نورالدین باهر	۳۲۳
رویکردها	۳۲۷

به جای مقدمه
مرد نمیرد به مرگ

بی گمان یکی از مصادیق عنوان فوق، حضور پررنگ شهدا، در زندگی است که یکی از نمونه های برجسته آن، در شهر و دیار ما، حضرت استاد شهید W است که هرچه از روزهای شهادت او بیشتر می گذرد، حضور او در انجمن قلم و اندیشه، بیشتر تجلی می یابد.

حضور معنویِ اوستاد ربّانی
به حکم حضرت باری نمی شود فانی
نمرده است و نمیرد هر آنکه در ره حق
نموده است سروجان خویش قربانی
حراست از خط دین، خون بها می خواهد
اگر تو دفتر تقویم عشق بر خوانی
شکستِ تن نتوان بست، بال پروازت
که در قلمرو دل ها شهودِ وجدانی
نموی سبز بلوطی، به ریشه کوه
به دره دره دل ها بهار و بارانی

زهی فضیلت والانشان بی مرگی
که فصل تازه تاریخ آل سامانی
تورهنمای جهاد و مقاومت بودی
به رهگشایی مسعود دور دورانی
شهادت تو به تار حیات، مضرابی است
که جوشش همگانی و شور و طوفانی
چراغ راه تو هرگز نمی شود خاموش
که شمع روشن جاوید این شبستانی
«کسی که کشته نشد از قبیله ما نیست»
چه دل کش است شعار تبار ربّانی!
خطرنامی در اقصای عشق و آزادی
که نیست رأی تو را، ذره‌ای پشیمانی
مدار بیم ز تهدید گرگ استکبار
اگر تو رهروادی عشق و عرفانی
«زمانه باز برافروخت آتش نمرود
که آشکار شود جوهر مسلمانی»^۱

یکی از گواهان مدعای ما، همین دسته از مقالاتی است که اکنون در لای دستان و پیش چشمان شما قرار دارد.

آنچه در این اثر مطالعه می کنید، محصول مجموعه نوشته هایی است که در مورد شخصیت علمی، سیاسی، فرهنگی، دینی و.. استاد دانشمند و زعیم فرزانه ملت مسلمان افغانستان، شهید استاد ربّانی نگاشته شده است که در مجموع حاوی «۴۲» مقاله است.

مقالات این اثر که به گونه توصیفی و احیاناً تحقیقی نگاشته شده است، از سوی «مرکز تدوین آثار رهبر شهید» از هفته نامه مجاهد، روزنامه ماندگار و به گونه مستقیم از نزد نویسندگان گردآوری شده و اینک به گونه یک مجلد، در خدمت خوانندگان و علاقه مندان فکری استاد شهید قرار می گیرد.

گفتنی است که پیش از این، «همگام خورشید» و «فرو مرد قندیل محراب‌ها» نیز از سوی مرکز تدوین، جمع و تدوین شده و به نشر رسیده است که آن دو بسته هم، در بردارنده مجموعه مقالاتی است که در پیوند به شخصیت استاد شهید، نگاشته شده بود.

۱. نجم العرفاء حیدری وجودی.

کار ما:

در گام نخست؛ مقالات را از هفته‌نامه مجاهد، روزنامه ماندگار و همین‌گونه از نزد نویسندگان جمع‌آوری کرده و حروف‌نگاری کردیم و بعد مطابق دستورالعمل تدوینی خویش، دست به تصحیح آن زدیم و در ضمن ویرایش، و مستندسازی آیات و احادیث و اشعار و توضیح موارد قابل توضیح، منابع کارشده در داخل مقاله را در پانویس کتاب قرار داده و در پیش روی پانویس‌هایی که از سوی مرکز تدوین کار می‌شوند، «مرکز تدوین» نوشتیم؛ تا دانسته شود که این پانویس و توضیح مربوط مرکز تدوین است و نقل قول‌هایی که منسوب به استاد شهید است، برخی از آن‌ها را پیدا کردیم و برخی را که نویسندگان نقل کرده‌اند، پیدا نکردیم که مربوط به نویسندگان است.

نکته دیگری را که می‌خواهیم با خط درشت عنوان کنیم، این نوشته‌ها معبر دیدگاه نویسندگان آن است و لزوماً مبین دیدگاه مرکز تدوین نیست.

درکل؛ چنان‌که بارها گفته‌ایم و می‌گوییم، چشمداشت ما از این دست کارها این بوده و است: نسلی که بنا به هر دلیلی از شناخت اندیشه‌ها و شخصیت استاد شهید به دور مانده‌اند، بتوانند از طریق این کارها، با راه و رسم استاد آشنا شوند؛ تا درست و آگاهانه در آن مسیر مبارک، گام بردارند.

پیش از پایان‌سطور، جا دارد که باز هم «به حکم من لایشر الناس، لایشر الله» از همکاران و برادرانم در «مرکز تدوین» هریک: خیرالله خیرخواه، دلاور نسیمی، رحیم الله حقجو و محمدکامل عمران سپاسگزاری کنم وَمَا ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ بِعَزِيزٍ.

فضلی آماج

رئیس مرکز تدوین آثار رهبر شهید

از خاطره‌های به یادماندنی رهبر شهید در یک سال اخیر زندگی

نویسنده: محمدنسیم فقیری



زندگی هر انسان سراسر خاطره است... فرقی نمی‌کند که یک انسان عادی و دارای ساحه و محدوده کوچک زندگی و یا انسان بزرگ و رهبر فکری و سیاسی یک حزب، جامعه و توده‌های وسیع مردم!

پس زندگی یک رهبر بزرگ فکری با پشتوانه عظیم اندیشه‌های دینی، وسعت نظر، سینه فراخ و دید روشن و آینده‌نگر، به خودی خود دارای خاطره‌های بزرگ در همه بخش‌های خانوادگی، سیاسی، حزبی، ملی، و بین‌المللی و مملو از حوادث و جریان‌ات مختلف و متفاوت خواهد بود... گذشت روزگار و خاطره‌های به‌یادماندنی، همچو شخصیت‌ها، به‌خصوص در حافظه و ذهن یاران و رهروان نزدیک او که بیشتر از دیگران با او در تماس و محشور بوده‌اند، قصه‌ها و گفتنی‌های زیادی دارد که بدون شک برای دیگران و دورتر از ساحه زندگی رهبر، بسیار آموزنده و به‌یادماندنی خواهد بود...

نگارنده که بیش از سی و دو سال با رهبر فرزانه جهاد و مقاومت از نزدیک و دور، در تماس بوده و راه و روش زندگی سیاسی خود را در پرتو کنش و مشی بخردانه آن شهید بزرگوار، عیار ساخته و اصلاح کرده‌ام، خاطره‌های بس بزرگ و آموختنی از زندگی فکری و سیاسی رهبر - هرچند اندک - با خود دارم که بی‌مناسبت نیست تا برخی از این خاطره‌ها را با سیر برادران و رهروان فکری او و هموطنان گرامی خویش، در میان بگذارم و... بنده که شش سال مسئولیت دارالانشای جمعیت اسلامی را بنابر هدایت رهبر فقید و فیصله شورای رهبری جمعیت اسلامی افغانستان به عهده دارم و از لحاظ رسمی و دریافت هدایت مقام رهبری جمعیت اسلامی افغانستان - طبق معمول - بارها به خدمت‌شان و در جلسات خصوصی و عمومی، حضور می‌داشتم، می‌توانم این آخرین حرف‌های رهبر فرزانه جهاد را و آن‌هم در یک سال اخیر زندگی پربارشان، یک‌بار دیگر به رهروان آن بزرگ‌مرد، در شورای رهبری جمعیت اسلامی و سایر اعضا و هواخواهان او، تکرار و بازگو کنم.

ناگفته پیداست که همه یاران و رهروان رهبر فرزانهٔ جهاد، به خاطر دارند که بنده در مدت سی و دو سال گذشته، هرگز و هرگز نه در سخنرانی‌ها و نه در مقاله‌های خویش از رهبر گرامی جمعیت اسلامی افغانستان، مدح و ستایش نکرده‌ام و مسئولیت دارالانشای جمعیت اسلامی را نیز بنابر هدایت مکرر رهبر شهید در چند سال گذشته، بالآخره پذیرفتم تا خاطر آن شهید بزرگوار را ناراحت نسازم.

من از آن همه خاطره‌های به یادماندنی - که برخی در یک سال گذشته در هفته‌نامهٔ مجاهد به نشر رسیده - اینکه به دو موضوع بسیار ارزنده و مهم اشاره و آن را از رهبر خویش، بازگو و تکرار می‌کنم.

در یک سال اخیر عمر رهبر بزرگوار جهاد، در همه بحث‌ها و جلسات، به خصوص در مورد تأمین صلح و اقداماتی که صورت می‌گرفت، هر بار به نقش کلید و اساسی پاکستان اشاره می‌کرد و در اخیر بحث، قناعت و رضایت پاکستان را شرط اساسی می‌دانستند... رهبر جهاد، بیش از دیگران، در مورد نقش و اهمیت پاکستان در افغانستان و تأمین صلح سرتاسری در کشور ما، امیدوار و یا هم نگران بودند و با همه حزم و احتیاط، در بارهٔ پاکستان اظهار نظر می‌کردند تا جایی که تعدادی از پیروان تمام رهبری را نیز ناراحت می‌ساختند...

از همه سخنان و مصاحبه‌های رهبر فرزانهٔ جهاد، در سی و دو سال مبارزه با رژیم‌های کودتایی و تجاوز شوروی سابق و سال‌های بعد، به خوبی می‌توان میزان حزم و احتیاط مقام رهبری جهاد را در قبال پاکستان ملاحظه کرد:

- در سال‌های جهاد که معمولاً رهبری جمعیت در پاکستان، اقامت داشتند و ما به حیث مهاجر و پناه‌گزین، هرگز و هرگز در روز ملی پاکستان، در مراسم و مجالس جشن و شادی آن‌ها سهم نگرفته و همراهی نکرده‌ایم...؛

- رهبری جمعیت اسلامی و سایر تنظیم‌ها، هرگز بدین مناسبت، پیام‌های تبریک نفرستاده و هرگز در نشرات خویش، صفحه، متون و یا مقال‌های را اختصاص نداده‌اند...؛

- مکاتب، مدارس و پوهنتون‌های ما، در همچو روزها که تعطیل عمومی است، هرگز تعطیل نبوده و طبق معمول باز بودند؛

- شفاخانه‌ها و یا کلینیک‌های داکتران، به صورت فوق العاده و بدون ممانعت، اجازهٔ فعالیت داشتند؛ ولی باز هم به مناسبت روزهای ملی در کشور پاکستان، تعطیل نشده‌اند و...؛

- در آن سال‌ها، هرگز عکس رهبران ملی و یا زعمای حکومت‌های وقت پاکستان، در دفاتر و یا خانه‌های مهاجرین دیده نشده و کسی برای آنان، احترام قایل نشده است... فقط یک استثنایی وجود داشت و آن‌ها هم زمان شهادت جنرال ضیاء الحق بود که عکس‌های او را مجاهدان و

مهاجران با شور و ذوق خود در خانه‌ها و یا دفاتر آورده و نصب کرده بودند که این هم اظهار علاقه مردم ما به آن شخصیت بود و هرگز حکومت پاکستان در آن نقش سهمی نداشت...

- زبان اردو به حیث زبان ملی پاکستان و در کنار عربی و فارسی، دومین و یا سومین زبان مروج در تاریخ ادیان و ادبیات جنوب آسیاست و مردم ما نظر به ضرورتی که داشتند و از رادیو، تلویزیون و اخبار، باید این زبان را می‌آموختند و در حیات روزمره از آن استفاده می‌کردند؛ ولی باز هم در مکاتب افغانی در پاکستان، زبان اردو به حیث یک مضمون تدریس می‌گردید... این‌ها همه از واقعیات آشکار و انکارناپذیر اقامت پایدار و کم‌دوام مجاهدان و مهاجران افغان در پاکستان است که حتی همه گروه‌های سیاسی پاکستان و حزب عوامی «نشنل پارتی» که امروز حکومت خیبر پشتون‌خواه را نیز به دست دارد - و برخلاف تصور اکثر افغان‌ها - خود را پاکستانی می‌دانند و روزهای ملی را تجلیل می‌کنند و...

- رهبر فرزانه جهاد، در تمام سال‌ها و به خصوص پس از حاکمیت مجاهدین همواره از پاکستان و مردم آن، سپاس و قدردانی کرده و متشکر از احسان و علاقه برادرانه آنان بوده‌اند...

- مهاجران به یاد دارند که مردم پاکستان - و در خیبر پشتون‌خواه - خانه‌های خویش را به مهاجرین واگذار کرده، ترانسپورت شهری را با مهاجران شریک ساخته و در بعضی مناطق تجاری و دکان‌ها نیز، مهاجران افغان به کثرت دیده شده‌اند...

- رهبر جهاد و مقاومت، اگرچه از شیوه‌های سیاست پاکستان در کشور ما انتقادهایی نیز داشته؛ اما هرگز و هرگز از کمک بی‌دریغ حکومت‌های پاکستان و از جمله دوره شهید جنرال ضیاءالحق، اظهار سپاس و امتنان کرده‌است... در فرمایشات رهبر فرزانه جهاد، از کمک و دل‌سوزی برخی از حکومت‌های پاکستان نیز یادآوری شده و در مجموع از همه مردم پاکستان و ایثار و خودگذری آنان قدردانی شده‌است.

رهبری جمعیت اسلامی افغانستان، رهروان احزاب سیاسی پاکستان را متوجه مسئولیت‌های عظیم انسانی‌شان، به خصوص در دوران مقاومت کرده‌است...

- رهبری جمعیت اسلامی افغانستان به خوبی دانستند که همسایه‌ها چه نقش مهمی در کشورها دارند و به خصوص همسایه شرقی و جنوبی ما پاکستان که روابط دیرین تاریخی، فرهنگی، دینی، و زبانی داریم و متأسفانه که نسبت به فقر در کشور ما، اکثر مردم افغانستان به دوا و داکتر و شفاخانه‌های پاکستان و محتاج‌اند و اکثر مواد ارتزاقی به کشور ما نیز از پاکستان و یا از طریق پاکستان می‌آید و...

پس گذشته تاریخی ما با پاکستان و کمک پاکستان در دوران جهاد و احتیاج مردم ما به دوا و داکتر پاکستانی و بیش از همه نقش حکومت‌ها و استخبارات پاکستان در سمت‌دهی حوادث

در کشور ما... همه و همه دلایل انکارناپذیر، برای دوستی و برادری و داشتن روابط نزدیک با این کشور است و رهبرِ جهاد، بیش از همه و با درک عمیق این پیوندها و رشته‌ها، جانب احتیاط را در مورد پاکستان، در نظر داشته و کشور خود را از خطرات دایمی این کشور، خواسته‌است تا محفوظ و در امان نگهدارد...

بدون شک که این سیاست معقول رهبری جهاد، با سردرگمی و افسردگی تعدادی از مجاهدان روبه‌رو شده و همه ناراحت بوده‌اند که چرا رهبر در مقابل پاکستان و این همه جفاهای آن به‌صورت جدی و دندان‌شکن، پاسخ نمی‌گوید!

این موضع‌گیری و سیاست معقول رهبری جهاد که توأم با نرمش و انعطاف‌پذیری بود، بدون شک که به سود مردم افغانستان و پاکستان بود و باید مقامات پاکستانی و استخبارات آن کشور از این سیاست خوب استفاده می‌کردند و روابط دو کشور مسلمان و همسایه را بهبود می‌بخشیدند و پلان‌های شوم دشمنان را در هر سوی دنیا با شکست و نابودی مواجه می‌کردند و... ولی افسوس و صد افسوس که معامله‌گران دنیای سیاست، از بهبود روابط دو کشور سود نبرده و برعکس بر سیاست‌های تجاوزگرانه و تقویت چهره‌های خویش کوشیدند و هنوز هم می‌کوشند... بر همین بنا بود که رهبر معظم جهاد و مقاومت، در آخرین سال عمر خویش و در آرمان صلح و هم‌زیستی همه اقوام و همه ولایات، با ایثار و از خودگذری زیاد در مورد صلح می‌کوشیدند و تلاش داشتند تا مردم ما دوباره شاهد فضای جنگ و خشونت نباشند و با هم برادر و هم‌وطن گردند...

تلاش رهبر جهاد و رهبر شورای عالی صلح به‌خاطر تأمین صلح و امنیت در کشور، تنها در مأموریت رسمی‌شان به‌حیث مفاد صلح خلاصه نمی‌شد و قبل از آن نیز بارها علاقه و تمایل شدیدشان را به صلح و آرامش در کشور نشان داده‌اند و به تکرار باید یادآوری کرد که در زمان ریاست جمهوری نیز به صلح و امنیت پایدار در کشور خویش متعهد بودند و در عمل این تعهد را به اثبات رسانیدند...

همه به‌خاطر دارند که جلسات متعددی در باره صلح در کشور، در اسلام آباد، جلال آباد، عشق‌آباد و تاشکند و... برگزار شد و رهبری جهاد و مقاومت و رئیس‌جمهور کشور ما به همه جلسات یاد شده و با تعهد و اخلاص کامل، نمایندگان را فرستاد و یا خودش سهم گرفت... همچنان حاضر شد تا برای ملاقات نزد آقای حکمتیار به ولسوالی بگرامی برود و بازهم حاضر گردید تا از طریق رسانه‌ها اعلام کند که قصد دارد تا به کندهار برود و با ملا محمد عمر آخوند مذاکره کند و...

رهبر معظم جهاد و مقاومت در یک‌سال اخیر زندگی خویش، همواره روی نقش و اهمیت

پاکستان در جریان صلح در افغانستان تأکید داشت و همیشه در بحث‌ها، روی قناعت و رضایت پاکستان اشاره می‌کرد. رهبر جهاد به پاکستان نیز سفر رسمی داشت و با برخی از رهبران احزاب سیاسی پاکستان ملاقات کرده و به رهبران احزاب دینی بازهم تأکید کرد که مسئولیت جرایم طالبان در افغانستان به عهده شماسست و شما باید از این جنایات و فجایع جلوگیری کنید.

رهبر معظم و مقاومت و رئیس شورای عالی صلح، به مقامات پاکستانی، حکومت و اردو نیز با تأکید فرمود که خیال اشغال افغانستان را از طریق گروه طالبان و یا گروه‌های دیگر نداشته باشید و بهتر است با مردم افغانستان با شورای عالی صلح و با دولت جمهوری اسلامی افغانستان بحث و مذاکره کنید...

هرگاه پاکستان خواسته‌های داشته باشد، بهترین خواسته‌ها را مطرح کند و در یک فضای روشن و آشکار و به دور از هر نوع مکر و حيله، خواسته‌های خود را بگوید و جواب از افغانستان دریافت کند...

متأسفانه که سیاست نرمش و انعطاف‌پذیری از سوی افغانستان همچنان ادامه دارد و بارها و بارها از سوی مقامات مختلف از حکومت از سوی شورای عالی صلح و اکثر دانشمندان دلسوز و آینده‌نگر، این خواست‌ها و آروزها مطرح شده و فرزند برومند رهبر شورای عالی صلح و سرپرست مقام رهبری جمعیت اسلامی افغانستان نیز این سیاست بخردانه پیشوای فکری و سیاسی را در پیش گرفت و جهت مذاکره قرار است عازم آن کشور گردد.

«قناعت و رضایت» پاکستان از آرزوهای دیرین رهبر شهید و مردم افغانستان و خدا می‌داند که مقامات ملکی و عسکری آن کشور، کی به این آرزو پاسخ خواهد گفت؟! این بود آرزوی رهبر گرانقدر ما که در یک سال اخیر حیات، همواره از آن یادآوری می‌کرد که مشت نمونه خرورا پیشکش شد.

یک پوهنتون و یک جاده یادآور نام آوران

نویسنده: پوهنمل مرحوم محمد نسیم فقیری، نویسنده و دبیر پیشین
جمعیت اسلامی افغانستان.



شخصیت‌های بزرگ ملی که یک عمر در راه تعلیم و تربیهٔ فرزندان کشور، و برای رضای خدا و سعادت ابنای زمین مُبارزه کرده‌اند، نام عظیم و درخشانی در تاریخ افتخار کشور ما دارند. شهید استاد برهان‌الدین ربّانی رهبرِ جهاد و مقاومت مردم افغانستان، چهرهٔ برانندهٔ از این شخصیت‌های ملی است که عمر سراپا مبارزه و جهاد او، به‌خصوص از پوهنتون آغاز یافته و سرانجام با آغوش باز، قاتل خویش را به‌خاطر صلح و آشتی در کشور زخم‌دیدهٔ خویش، در آغوش گرفته و جام گوارای شهادت را نوشیده‌است...

اکنون پس از گذشت بیش از یک سال از شهادت و عروج ملکوتی آن نام‌آور بزرگ، از جادهٔ بزرگی که با نامِ نامی آن شخصیت بزرگ ملی نامگذاری شده و از کنار پوهنتونی که با نام بزرگ آن رهبر محبوب، نامیده شده، می‌گذریم و نام ماندنی آن نام‌آور بزرگ در اذهان ما و خاطره‌های آموختنی او مشعل راه ماست، انتخاب یک پوهنتون به‌نام نامی پوهاند برهان‌الدین ربّانی، چه اسم با مسمایی است... پوهنتون کابل و فاکولتهٔ شرعیات با نام نامی شهید ربّانی یک پیوند عمیق و ناگسستنی دارد...

او تحصیلات عالی خویش را در علوم اسلامی در همین پوهنتون ادامه داد و از آن پوهنتون جهت ادامهٔ تحصیلات عالی، راهی دانشگاه جهانی الأزهر شد... ماستری را از آن پوهنتون به‌دست آورد و برای دورهٔ دکتورا ثبت‌نام کرد...

در پوهنتون کابل بود که نخستین جرقه‌های فکری نهضت را با استادان و شاگردان آن، روشن ساخت و در کنار شهید پوهاند غلام‌محمد نیازی استاد و بعد رئیس انتخابی آن فاکولته، شالوده‌های نهضت عظیم اسلامی را پی‌ریزی کرد و صدها و هزاران محصل آن پوهنتون را و هزاران شاگرد، عالم دین، افسران اردو و مأمورین دولت را به‌دور نهضتی -که جمعیت اسلامی نام گرفته بود- جمع کرد و این جمعیت، به‌حیث بزرگ‌ترین جریان فکری و سیاسی زمان قرار گرفت و در اوراق کتاب‌های تاریخی و خاطره‌های نویسندگان داخلی و خارجی، چه دوست و چه دشمن، جای باز کرد و نام جمعیت اسلامی افغانستان با نام کشور عزیز ما افغانستان، گره

و پیوند عمیق یافته و جزء افتخارات ماندگار تاریخ نوین کشور ماست...

پوهنتون تعلیم و تربیه با نام نامی شهید استاد ربّانی، نام پرافتخار در تاریخ پوهنتون‌های کشور ما و پوهنتون‌های دنیاست که پیوند استوار نام شهید برهان‌الدین ربّانی را با علم و دانش، تعلیم و تربیه، ماندگار می‌سازد و رشته دایم او را با دانش و تربیت به وضاحت نشان می‌دهد. پیوند شهید ربّانی با پوهنتون، یادهای بزرگ و تاریخی کشور را به اذهان تداعی می‌کند که شهید استاد ربّانی با فکر بلند و رسای اسلامی خویش، نهضت و جمعیت اسلامی را به‌خاطر نجات کشور از جنگ عفریت‌های طاغوت و گمراهی، رهبری می‌کرد...

کشور عزیز ما را در دوران سلطنت، دو نیروی بزرگ اهریمن، مورد تهدید و هجوم قرار داده بود:

عفریت گمراهی سیاه که به نام تمدّن غرب، ارزش‌های دینی و افتخارات ملی ما را مورد حمله قرار می‌داد و هر روز به‌نام ترقی و پیشرفت، مودهای مزخرف و شیطانی غربی را در جامعه ما رواج می‌داد و سروصورت و لباس دختران و پسران افغان را کاریکاتوروار مسخ و دگرگون می‌ساخت... هواداران پر ادعای غرب، مدعی بودند که سرولباس دختران و پسران را به مانند دختران و پسران غربی درآوردن، به معنای ترقی و پیشرفت است و از آن همه صنعت و تکنولوژی غرب، فقط پیشرفت را در سر وضع مسخره جوانان، سراغ می‌داشتند و این وضع ناهنجار سراسر جوانان غرب‌زده و شرق‌زده را تحت تأثیر قرار داده بود و از این شکل و وضع، همه جوانان سرسپرده ماسکو و پیکینگ، واشنگتن و لندن و... تحت فشار قرار داشتند و لباس‌های ماکسی و مینوچوب و پتلون‌های پاچه‌دراز و آزاد و شقیقه‌های بلند پسران همه و همه نمود و نمایش پیشرفت و ترقی و تمدّن‌پروری بود...

از سوی دیگر، عفریت گمراهی سرخ با شعارهای به ظاهر انقلابی و آتشین، فکر و روان جوانان را مورد حمله قرار می‌داد... جوانان کشور عقب نگه‌داشته شده، با دیدن و خواندن کتاب‌های سرخ کمونیستی در مدح شوروی و چین، فریفته آن کشورها شده و شعارهای پیشاهنگ طبقه کارگر، زحمت‌کشان و دموکراتیک نوین را سر می‌دادند و تصور داشتند که شهرهای ماسکو و پیکینگ، بهشت روی زمین‌اند و همه حقوق کارگران و زحمت‌کشان در آن کشورها داده می‌شود و اصلاً حکومت در آن سرزمین‌ها، حکومت کارگران و زحمت‌کشان است... امپریالیسم غرب دشمن آشتی‌ناپذیر بشر است و انسان را مورد استثمار قرار می‌دهد و یگانه راه نجات بشر، انقلاب کارگری است و از طریق برانداختن نظام‌های سرمایه‌داری و غربی می‌توان به جامعه بدون طبقات و کاملاً مساوی، کار به اندازه قدرت و معاش به اندازه ضرورت، می‌توان رسید و مبنای جامعه کمونیستی بر خرابه‌های امپریالیسم و سرمایه‌داری و به

قتلگاه سرمایه‌داران و فیودالان ممکن و میسر است و فقط انقلاب خونین پرولتاری می‌تواند ما را به سرزمین موعود و جامعه بدون طبقه برساند... این شور و غوغاها و این شعارهای تند و آتشین و نعره‌های انقلابی، سطح جامعه محصلین و متعلمین را اشغال کرده بود و حرف دیگری در آن جامعه، مورد قبول و پذیرش نبود... بلی؛ صدای بلند جمعیت اسلامی و راه درست و روشن نهضت، راه اصلی و مستقیم را فراروی جوانان قرار داد و از جوانان خواست تا به راه تاریخی پدران خویش که راه جهاد با نفس و گناه است، رهسپار شوند و از همه تاریکی‌ها و وسوسه‌ها رهایی یابند... راه اسلام، راه وسط و راه پسندیده خدا است که در طول تاریخ، راه نجات بشر از پلان‌ها و توطیه‌های رنگارنگ شیاطین بوده و در هر عصر و زمان. یگانه راه امیدواری برای بشریت مظلوم و تحت ستم است... مکتب‌ها و نظام‌های سیاسی و اجتماعی در طی قرن‌ها روی صحنه می‌آیند و پس از زمانی از صحنه تاریخ نابود می‌شوند و به زیاله‌دان تاریخ سپرده می‌شوند. این اسلام است که راه پسندیده خدا برای بشر است و همواره راه نجات بنی آدم از همه زشتی‌ها و پلیدی‌ها بوده است. اسلام راه وسط و به دور از افراط و تفریط است... اسلام دین دنیا و آخرت است، کار و عبادت در اسلام، هردو عبادت است... اسلام به ما درس عشق و آزادگی، ایثار و فداکاری، محبت و دوستی را می‌دهد و فقط با معاندین و دشمنان آشتی ناپذیر اسلام و انسانیت که حرف حق را نمی‌شنوند و راه راست و هدایت را سد می‌کردند و باعث گمراهی و بدبختی انسان‌ها می‌شوند، راه جهاد و مقابله را برگزیده؛ تا دشمنان آزادی و حقوق بشر، راه گمراهی را ترک بگویند و به دامن اسلام و مردم برگردند...

اما فرزندان این کشور که راه ضلالت و گمراهی را برگزیده بودند به حرف‌ها و توصیه‌های استاد و هم‌فکرانش، گوش ندادند و با شعار و فریاد و هورا و جبر تاریخ و سوسیالیسم علمی و... دل‌خوشی کرده و فریب خورده بودند، آنان به جای پیام اخوت، همدلی و مسالمت اسلامی و به خصوص پس از غصب قدرت، سیستم یک‌حزبی و دیکتاتوری پولیسی و رژیم ستم، استبداد اختناق و سرکوب را برقرار کردند... رژیم ضدخلقی همه زندانیان دوره داود را که مدت حبس‌شان در حال سپری بود، همه را به شهادت رسانیدند و بدین ترتیب عمل ضد حقوق بشر را ثابت کردند. سراسر کشور که به یک زندان بزرگ مبدل شده بود، اثری از آزادی وجود نداشت و تمام حقوق انسانی از قبیل آزادی بیان، آزادی مطبوعات، و... در زیر ضربات طاغوتی آن رژیم ضد بشری خورد و خمیر شده بود... نه تنها مردم از فشار و استبداد رژیم در رنج و عذاب بودند؛ بلکه مهره‌های اساسی رژیم نیز یکی پی دیگری رانده و زندانی می‌شدند. گروه معروف به پرچمی‌ها زندانی و تحت ستم قرار گرفتند.

و در مرحله دوم، رئیس حزب حاکم که به نام خلاق و رهبر کبیر خلقی‌ها نام‌گزاری شده

بود، توسط بالشت کشته شد و نام او از صفحه روزگار رژییم گم شد... بعد امین جلاد نیز توسط اشغالگران روس در مدت کوتاهی از بین برده شد و داستان جنایت بار این گروه، بدتر و شوم‌تر از قبل در گرداب وحشت و جنایت فرو رفت و از سوی دیگر قیام‌های مردمی در برابر رژییم و بادران خارجی آن شدت گرفت و رهبری این قیام بزرگ ملی را عمدتاً استاد ربّانی شهید به عهده داشت که راه اصلی مبارزه و مقاومت مردم در برابر غصب و اشغال بود.

رهبر فکری مردم، رهبر عسکری مردم نیز گردید و رهایی مردم را می‌جز گرفتن سلاح در برابر متجاوزین وجود نداشت و باید رهبری فکری مردم، رهبری عسکری را نیز به دست می‌گرفت و مردم خویش را از ستم و استعمار رهایی می‌داد. این‌ها همه از آموختنی‌های روشن مکتب زندگی ساز اسلام است که شهید استاد ربّانی در پوهنتون به محصلین درس داده و تعلیم صلح، آشتی و همزیستی را آموخته و آموختانده بود، پیوند شهید استاد ربّانی با پوهنتون است که سیاست صلح، همزیستی مسالمت‌آمیز و آشتی را در طول حیات او به نمایش گذاشته است...

در تاریخ قدیم و جدید کشور، این یگانه باری بود که شهید استاد ربّانی جریان متمدانانه انتقال قدرت را رهبری کرد و طی مراسم باشکوه قدرت را به اداره موقت منتقل ساخت... بسیار عجیب و بافتخار است که در سرزمین سلحشوران و دلاوران افغان، بزرگ‌مردی پیدا می‌شود که قدرت را به یک برادر افغان، کسی که معاون وزارت خارجه در حکومت او بود، انتقال می‌دهد و پس از آن شرافتمندانه و بافتخار در منزل خویش به سر می‌برد و همه روزه با صدها هموطن خویش ملاقات می‌کرد و طبق اجراءات حکومت، گاهی انتقاد می‌کند و گاهی تأیید می‌کند...

جاده‌ای به نام شهید استاد ربّانی، یادآور هزاران هزار رهرو و راه جهاد و اسلام است که در کنار پوهنتون با نام شهید ربّانی پیوند دارد.

از ویژگی‌های رهبر شهید

نویسنده: مرحوم استاد محمد نسیم فقیری، دبیرکل پیشین جمعیت اسلامی افغانستان



در مورد ویژگی‌های شخصیت استاد برهان‌الدین ربّانی، رهبر سابق جمعیت اسلامی و رئیس جمهور قبلی، مطالب زیادی نوشته‌ایم و خاطرات خود و دیگران را به تکرار نوشته و شنیده‌ایم... در این نوشته به برخی از خصوصیات آن قاید باتدبیر اشاره می‌کنم:

۱- استاد ما که حرکت اسلامی را رهبری می‌کرد، تحت نظر پوهاند غلام‌محمد نیازی رئیس منتخب فاکولته شرعیات و با مشوره استادان دیگر، از جمله استاد توانا و استاد سیاف و محصلان جوان آن وقت مانند استاد محمدجان احمدزی، عمل می‌کرد؛

۲- در دوره سلطنت، استاد ما در ساحه سیاسی و فرهنگی توجه داشت و به حیث مدیر مسئول مجله شرعیات، فکر انقلابی و اسلامی را با مقالات شورانگیز خویش رونق می‌داد و تقریباً نشریه نهضت و جمعیت اسلامی شده بود؛

۳- استاد ما با آنکه به مبارزه سیاسی و فرهنگی باور داشت؛ اما بنا بر ضرورت‌ها و نیازها، گاه‌گاهی سلاح می‌گرفت و در کنار مجاهد مردان، عازم سنگر جهاد می‌شد. به طور مثال: استاد شهید در حین حمله مائویست‌ها بر جوانان مسلمان در بهار ۱۳۵۱ ه.ش، آستین را بر زد و در جمع «جوانان مسلمان» قرار گرفت. مرحوم استاد محمد عباس مشفق که در آن زمان محصل ادبیات و علوم بشری بود، از همراهی و هم‌رزمی استاد شهید در این زمینه حکایت کرده است. به اخلاص، صداقت و راست‌کاری و درست‌گویی، استاد مشفق، همگان اعتراف دارند؛

۴- استاد این جرئت و شجاعت را داشت که با نام‌لایمات، مقابله کند و راه درست را انتخاب کند. استاد می‌خواست، تا داود خان را از چنگ کمونیستان نجات بدهد و به آبادی کشور متوجه سازد.

شهید مولوی حبیب‌الرحمن استاد شرعیات، پس از قیام پنج اسد ۱۳۵۴ در لغمان و پس از دستگیری، در برابر والیان نگرهار و لغمان خطاب به آنان گفت: «کشور در حالت خطرناکی قرار دارد و باید داود خان را از محاصره کمونیستان بیرون کرد. دشمن ما جواسیس شوروی است که داود خان را محاصره کرده‌اند.»

مرحوم سید قاسم رشتیا در خاطرات خویش این مطلب را بیان داشته و گفته است که

مولوی حبیب الرحمن [که به صورت ناآشنایی سیف الرحمن نوشته] در کابل و در جلسه وزرا این مطلب را بیان کرده بود؛

۵- استاد شهید در مهاجرت هجده ساله، هرگز خود و حزب خود را یگانه نیروی رزمنده نخوانده و از فی‌صدی‌ها سخن نگفته است! هر زمانی که بحث اتحاد میان تنظیم‌های جهادی مطرح شده، شخص استاد مبتکر بوده و یا به طرح دیگران رأی داده و هر اتحاد و پیمان را پذیرفته است. هرگاه به تاریخ اتحادها در مهاجرت نظر افکنیم، می‌بینیم که در هر اتحاد، جمعیت اسلامی و رهبر معظم آن حضور داشته است؛

۶- در مهاجرت و زمانی که در هفته‌نامه مجاهد مطلبی تحت عنوان «دین فدای سیاست» به نشر رسید، جنرال قنسل یک کشور همسایه به منزل استاد رفت و شکایت کرد که ما از جهاد مردم افغانستان حمایت می‌کنیم؛ ولی مجاهد نشریه مربوط به حزب شما چنین نوشته است. استاد در پاسخ گفت: من از نوشته‌ها، آرا و نظریات برادران حمایت می‌کنم و هرگز نوشته‌ها را از قبل نمی‌خوانم؛ بلکه به آزادی مطبوعات باور دارم. باز هم با نویسندگان صحبت می‌کنم و شما نباید ناراحت شوید؛

۷- استاد شهید به تمامیت ارضی افغانستان باور داشت و زمانی، به کمیته فرهنگی در سال ۱۳۶۶ تشریف آورد و خطر تجزیه افغانستان را در دهه شصت بیان داشت و خاطرنشان کرد که روس‌ها قصد دارند، تا شمال را از کشور جدا سازند و شخصی به نام «نجیب‌الله مسیر» را برگزیده‌اند. شما نویسندگان باید علیه تجزیه طلبی بنوسید و طی نامه‌ای این دستور را داد که فوتوکپی آن نزد بنده موجود است؛

۸- محمد حسن ولسمل، چند سال قبل در کابل در جمع نشریه‌های آزاد غیرحکومتی خطاب به من گفت: زمانی که «افغان ولس» و «مجاهد ولس» را در پشاور نشر می‌کردم، یک شب قوای امنیتی به خانه ما آمد و من به یکی از رهبران تنظیم‌ها زنگ زدم که در چنین حالتی قرار دارم و مرا کمک کنید؛ اما آن رهبر معذرت خواست؛ اما زمانی که به منزل استاد زنگ زدم و مشکل خود و آمدن پولیس‌ها را حکایه کردم. استاد به من گفت: «دلاور باش و کم حوصله نشو و اینک چند نفر از محافظان خود را می‌فرستم.»

همان بود که در ده دقیقه محافظان استاد رسیدند و با قوماندان پولیس مشاجره کردند و آن‌ها منزل مرا ترک کردند و یک میل کلاشینکوف را جهت امنیت خانه من دادند.

این حکایت را آقای ولسمل پس از شهادت استاد در تلویزیون‌ها نیز بیان داشته است. او جمعیتی نبود و حتی در یک تنظیم نیز شامل نبود؛ ولی به حیث یک افغان و نویسنده -هرچند مطالبی مخالف جمعیت را نیز نشر می‌کرد- ولی مردانگی و جرئت استاد را در اوضاع هجرت بیان کرده است.

رمز ماندگاری استاد در خاطره مبارزه آزادی بخش اسلامی کشور

پوهاند سید عنایت الله شاداب؛ از مؤسسان نهضت اسلامی افغانستان، عضو شورای رهبری جمعیت اسلامی و استاد دانشکده شرعیات دانشگاه کابل است.



چرخه زندگی به گونه مدام در حرکت به پیش بوده و حرکتی است برگشت ناپذیر، انسان‌ها هم به حیث آفریده‌های دارای اراده، همگام با این کاروان زندگی در حرکت‌اند، تا شاید آرمان خویش را در آغوش گیرند، حرکتی که از «حرکت به عقب» در قاموس آن نشانی نیست؛ یعنی همان‌گونه که شاعری گفته است:

«زندگانی چرخش دولاب نیست»

حرکت‌های موفق در همگامی با این حرکت، حرکت‌هایی‌اند که در راه رسیدن به هدف خویش، جدّ و جهد به خرج داده و در حد امکان از تلاش باز نمی‌ایستند و با سلاح لازم، در راه رسیدن به هدف و آرمان خویش، به پیش می‌روند و به این باورند که

زندگی جهد است و استحقاق نیست

جز به علم انفس و آفاق نیست^۱

آری؛ سلاح کارا، در این مسیر پر خم و پیچ، همانا علم و دانش است که ره چراغ آنان در این حرکت می‌باشد.

نکته مهم در این حرکت و پیش، در زندگی انسان، این است که آیا این حرکت در روشنایی عزم و اراده شخص او، در راه تحقق آرمانش، صورت می‌پذیرد و یا اراده دیگران است که جریان روند زندگی او را سمت و سو می‌دهد.

رمز و راز زندگی انسان هم در همین نکته نهفته است که جهت‌دهنده او در حرکت زندگی‌اش، اراده شخص اوست و یا اراده دیگران در تعیین مسیر وی نقش‌آفرینی می‌کند.

شخصیت انسان در همه ابعاد زندگی او، آن وقت جلوه‌گری دارد که تعیین‌کننده مسیرش، اراده ذاتی او باشد؛ نه اراده دیگران.

ادامه زندگی در زیر چتر اراده دیگران، آن‌گونه که اقبال می‌گوید، مرگ است و نه خواب

۱. اقبال لاهوری، پس چه باید کرد؟ «مرکز تدوین»

گُران:

زندگانی بر مراد دیگران
جاودان مرگ است، نی خواب گُران^۱

زندگی استاد ربّانی را به حیث یک دعوتگر فرزانه و آگاه - و به تعبیر دعوتگر بزرگ جهان اسلام مرحوم استاد «محمود صوّاف» یک فرمانده فرزانه - باید در روشنایی آن مفاهیمی به مطالعه گرفت که در تذکرات مقدّمه‌گونه بالا، به آن‌ها اشاره رفت.

آغازین دوره‌ای که استاد وارد مدرسه علوم شرعی پغمان می‌شود، دوره‌ای است محکوم جو اختناق و استبداد، حرکت دین‌ستیزی و گریز از هویت ملی، توسّط دست‌های آشکار و پنهان، فعال‌اند، اشخاص و افرادی که از دین و دین‌باوری سخن می‌گویند، آماج تیرهای «ارتجاع» و «کهنه‌گرا» و «چوپه‌های انگلیس» و «ضد ترقی» و «نگهبانان سحر و افسون» - اصطلاحی که حزب توده ایران آن را به کار برده و کتابی را تحت این عنوان بر ضد حریفان دین‌باور خود به نشر سپرده بود - قرار می‌گیرند.

استاد در چنین مرحله‌ای بر سر یک دوراهی قرار دارد که: آیا نغمه «حرکت در پی آنچه هست» را طنین‌انداز کند و یا نی نوایی باشد که مُبارزه برای «آنچه باید باشد» را به زمزمه گیرد؟ استاد مُبارزه برای «آنچه باید باشد» را انتخاب و خویشتن را برای مُبارزه در این راستا آماده می‌سازد و تاریخ این‌گونه مُبارزه را به مطالعه می‌گیرد و با آگاهی از راه‌های پرخم و پیچ آن، خویشتن را آماده حرکت در این راه می‌کند.

همین انگیزه است که هسته مبارزاتی استاد را در مدرسه و دانشگاه تشکیل داده و از طریق همایش‌های خُرد و بزرگ، به نمایش در می‌آید.

حرکت و خیزش «جوانان مسلمان» هم در ادامه همین اندیشه شکل گرفته و تجلّی‌گاهی می‌شود برای مُبارزه در راستای اندیشه «چگونه باید بود؟»

این مُبارزه در برابر وضع نامطلوب موجود و سیاست حاکم آن وقت و نه گفتن در مقابل آن، در دهه دموکراسی و بعد از آن در نظام کودتایی سردار داود، در اشکال مختلف آن طی طریق می‌کند و طلایه‌داران و رهروان آن، آماج توطیه‌های گوناگون قرار می‌گیرند که استاد آن وضع را در رساله «فاجعه بیست‌وشش سرطان» به تصویر می‌کشد.

استاد همین سیاست عدم تسلیم در برابر اراده فرمان‌روایان نظامی و سیاسی پاکستان در دوران هجرت را سرسختانه، تعقیب کرده و نمی‌خواهد نهضت آزادی‌خواهانه و استقلال‌طلبانه کشورش به حیث وسیله و ابزار تطبیق اهداف استراتژیکی پاکستان در افغانستان مورد استفاده

۱. اقبال لاهوری، پس چه باید کرد؟ «مرکز تدوین»

قرار گیرد.

این موضع‌گیری و سیاست نه گفتن، در برابر سیاست توسعه‌طلبانه عمق استراتژیک پاکستان در افغانستان، باعث انشعاب در «جمعیت اسلامی افغانستان» شده و رهروان راه نهضت اسلامی افغانستان - که در اواخر ماه حمل سال ۱۳۵۲ خورشیدی، نام «جمعیت اسلامی افغانستان» را از طریق مصوبه مورد اتفاق همه اعضای شورای مؤسسان به خود گرفته بود- به دو شاخه تقسیم می‌شوند.

در همین دوره‌است که استاد نوعیت مُبارزه خویش برای آزادی افغانستان را تحت عنوان «چه نوع مُبارزه؟» در ضمن رساله‌ها چاپ و چون ره‌چراغ راه مُبارزه برای رسیدن به هدف آزادی، پخش و نشر می‌کند.

آری؛ به پیروی از همین سیاست استقلال‌طلبانه، استاد در دورانی که انقلاب اسلامی افغانستان - در شکل جهاد مسلحانه - قدرت‌های ذی‌نفع در افغانستان را به چالش گرفته بود و هر قدرت و دولتی می‌خواست از این نم‌د کلاهی را برای خود انتخاب کند، «استقلالیت انقلاب» را مطرح می‌سازد و رساله‌های را تحت عنوان «استقلالیت انقلاب» در دست نشر قرار می‌دهد. اندیشه‌ای که اتاق‌های فکر کشورهای ذی‌نفع در افغانستان را به چالش می‌گیرد. استاد بر بنیاد همین باور استقلال‌طلبانه خویش، هنگامی که با «ریگان» رئیس‌جمهور وقت ایالات متحده آمریکا پیرامون اوضاع افغانستان و جهاد اسلامی آن وارد گفت‌وگو می‌شود، در هنگام مذاکره با ریگان می‌گوید: «افغانستان نباید یالتای دُوم شود که کشورهای بزرگ با درنظرداشت منافع خود، آن را تقسیم کنند.»

استاد در دوران حکومت مجاهدین، به پیروی از همین سیاست استقلال‌طلبانه و عدم قبول سلطه کشورهای ذی‌نفع در افغانستان، در برابر توطیه‌های دیگری قرار می‌گیرد که محاصره اقتصادی، تجهیز گروه‌های مخالف دولت مجاهدین و در نهایت ایجاد گروهی به نام «طالبان» همه و همه زنجیره‌ای از این توطیه‌ها بودند که در برابر دولت مجاهدین - به ریاست استاد و فرماندهی قهرمان ملی - سروسامان داده می‌شد.

استاد به پیروی از همین سیاست «نه گفتن» در برابر سیاست‌های زورگویانه کشورهای ذی‌دخل در افغانستان، بعد از سقوط کابل توسط آله‌های دست قدرت‌های ذی‌نفع، مرکزیت دولت و سیاست خویش را به شمال نقل می‌دهد و از همه نیروهای جهادی و ملی دعوت به عمل می‌آورد که بر محور «استقلالیت افغانستان» مُقاومت ملی خویش را به پیش برند.

این سیاست مستقلانه ملی به رهبری استاد و فرماندهی قهرمان ملی در چهارچوب مُقاومت در برابر این همه توطیه‌ها، تا آن وقت دوام می‌کند که قدرت‌های ذی‌نفع در ایجاد

گروه مزدور طالب، آماج حملات دست پرورده‌های خویش قرار می‌گیرند و آماده می‌گردند که به سیاست استقلال طلبانه استاد و جبهه مقاومت گوش دهند و سیاست خویش را تغییر دهند. بلی، رمز ماندگاری نام و چهره استاد در تاریخ جهاد اسلامی و مقاومت افغانستان، در همین نکات نهفته است که باید رهروان راه آزادی و نسل نو برخاسته از بستر جهاد و مقاومت، در روشنایی آن راه آزادزیستن را تعقیب کرده و درس چگونه زیستن را بیاموزند. شاد باد روح و روان همه رهروان راه آزادی در رأس شهید صلح و قهرمان ملی.

تبلور واقع گرایی در اندیشه مبارزاتی استاد ربّانی

نویسنده: پوهاند استاد سید عنایت الله شاداب، عضو شورای رهبری
جمعیت اسلامی افغانستان.



مُبارزه در برابر امواج و توفان ناملايمات روزگار و ناهنجاری‌های زندگی، از جمله زندگی سياسي، جزء تفکيک‌ناپذير حیات بوده و پیوند آن با زندگی انسان چنان محکم گره خورده است که تصور جدایی آن از زندگی، امری است محال و دور از تصور و انسان در طی مسیر زندگی به آن می‌ماند که با بیل و کلندی قبر خودش را حفر کرده و زندگی را ترک می‌گوید. جلوه‌گری انسان در گلستان زندگی در گرو آن شبنم‌های صبحگاهی مبارزه است که به حیات، تداوم بقا و جلوه‌آفرینی داده است.

موجودیت این معنای سترگ در کتاب زندگی انسان و این شاه‌بیت قصیده‌آفرینش را می‌توان در این چهاربیتی علامه اقبال دید:

تو در دریا نه‌ای، او در بر تُست
به توفان در فتادن جوهر تُست
چو یک‌دم از طلاطم‌ها بیاساد
همین دریای تو غارتگر تُست^۱

در روشنائی همین اندیشه است که استاد ربّانی با الهام‌گیری از چشمه‌ساران و رودبار آموزه‌های پیامبر اسلام و مطالعه تاریخ زندگی جوامع بشری مُبارزه را با این جمله معروف خود تعریف و از قلم او تراوش کرده است که «زندگی مؤمن، مُبارزه‌ای است دوامدار و کشمکش‌ی است، پایان‌ناپذیر».^۲

فلسفه وجودی مُبارزه در حیات انسان را، رسیدن به اهدافی تشکیل می‌دهد که انسان برای به‌دست آوردن آن، دامن بر زده است و رسیدن به این اهداف خواهان انتخاب راه و روشی است که انسان را در رسیدن به هدف کمک کند و این روش از نگرگاه استاد همان روش مبتنی بر واقعیت‌های عینی و ذهنی جامعه و شناخت زمان و مکانی است که انسان در آن زندگی می‌کند.

۱. اقبال لاهوری، ارمان حجاز. «مرکز تدوین»

۲. چه نوع مبارزه؟، ص: ۱۳. «مرکز تدوین»

طرح روش واقع‌گرایی در مُبارزه یک طرح خیالی نیست؛ بل طرحی است که سیرت مبارزاتی پیامبر ﷺ و مطالعه تاریخ زندگی بشر بر آن مهر تأیید می‌زند. مُبارزه مبتنی بر ایده‌آل‌های آرمان‌شهری که در برج‌های عاجی رشته و بافته شده‌است، به سرابی می‌ماند که رفتن به سوی آن به هر اندازه که ادامه یابد به جز عَطَش و تشنگی چیز دیگری را نصیب چنین راهروی نخواهد کرد که در پی رفع آرمان تشنگی است و در نهایت نقش پاهای او را تندباد کویر زندگی نابود خواهد کرد.

خُرما نتوان خوردن از این خار که کِشْتیم
دِبا نتوان کردن از این پشم که رِشْتیم^۱

آری، بر مبنای همین اصل واقع‌گرایی در مُبارزه‌است که استاد در رساله «چه نوع مُبارزه؟» خود خطوط آن را دقیقاً رسم کرده و گفته‌است:

«مُبارزه اسلامی یک‌شعار تُند، میان‌تهی و یا یک‌خیز بی‌حاصل و مشت‌زدن، بر لبه تیز شمشیر نیست؛ سخنی است مؤثر و سنجیده، گامی است پلان‌شده و ضربت خُردکننده‌ای است که دشمن را جابجا فُلج کند.

مُبارزه اسلامی، در هوا برنامه‌ریزی نمی‌شود و بر وهم و خیال، اتکا نمی‌کند، واقعیت‌های اجتماعی و نیازمندی‌ها، نوعیت و شکل مُبارزه را تعیین می‌کند و بنابراین مُبارزه اسلامی، گاهی به صورت دعوت آرام و منطقی و گاهی تُند و انقلابی و وقتی هم در شکل برخورد قهرآمیز و فیصله‌کن صورت می‌گیرد.»^۲

ایمان به اصل مبارزاتی را می‌توان در همه موضع‌گیری‌های استاد مشاهده کرد. در این نوشتار به نمونه‌ای از این گونه موضع‌گیری‌ها اشاره می‌شود:

۱- جنبش «جوانان مسلمان» که در ماه حمل ۱۳۵۲ از طریق فیصله مجلس مؤسسان نام «جمعیت اسلامی افغانستان» را به خود گرفته و به مُبارزه تشکیلاتی مسالمت‌آمیز در تشکیل هسته‌ها، حلقه‌ها و حوزه‌ها آغاز کرده بود، بعد از کودتای سردار محمد داود در ۲۶ سرطان ۱۳۵۲ هـ.ش، سران معروف آن آماج حملات و تعقیب و پیگردهای دستگاه‌های استخبارات تازه‌تشکیل نظام کودتای محمد داود به نام مصونیت ملی، قرار گرفتند و شماری در رأس انجینیر حبیب الرحمن روانه زندان جهنمی نظام شدند و شماری از سران جمعیت فرار را بر قرار ترجیح داده و روانه «صوبه سرحد» پاکستان شدند و استاد ربّانی هم، از طریق کنرها به پاکستان هجرت کرد.

۱. سعدی، غزل ۴۷.

۲. چه نوع مبارزه؟، ص: ۱۹. «مرکز تدوین»

مهاجران جمعیت در این مرحله که هم، زمان تغییر کرده بود و هم مکان، در دو خط فکری قرار گرفتند:

۱ - خط مبارزه مسلحانه؛

۲ - خط مبارزه فرهنگی.

استاد ربّانی، اقدام به مبارزه مسلحانه برضد نظام را با واقعیت‌های جامعه، به دور از عقلانیت دانش مبارزاتی دانسته و به همین دلیل بر لزوم مبارزه فرهنگی تمرکز می‌کرد.

به باور استاد ربّانی، خاندان آل یحیی که بیش از نیم قرن به اصطلاح به نام «ناجیان وطن» از بحران، پاسداران استقلال و تأمین کنندگان امنیت ظاهری، از طریق تعدادی از روحانیون و علمایی که در موردشان تبلیغ شده بود و عوام مردم به اعضای این خاندان به نگاه تقدّس مآبانه می‌نگریستند، مبارزه مسلحانه در برابر آن را بغاوت تلقی می‌کردند که حوادث سال‌های ۱۳۵۳ و ۱۳۵۴ خورشیدی در هرات، بدخشان همه گواهی‌اند بر این ادعا.

به پیروی از همین خط فکری بود که استاد در گام نخست به معرفی رهبر کودتا که در میان مردم به سردار دیوانه معروف بود، رساله «داود در گذشته ننگین و حاضر جنایت‌بار و آینده هولناک» را نوشته کرده و آن را از طریق رسانه‌های جمعی پخش و نشر کرد و نظام کودتایی را ضمن رساله کوچکی به نام «فاجعه ۲۶ سرطان» معرفی کرد که بدون تردید نقش براننده‌ای را در معرفی سران کودتا و افشای نظام کودتایی داشت.

با وقوع کودتای هفت ثور ۱۳۵۷ و اشغال افغانستان توسط ارتش شوروی، مبارزه مسلحانه افزون بر مشروعیت دینی، مشروعیت ملی کسب می‌کند و در این وقت است که زمینه‌های اقدام به مبارزه مسلحانه و اعلان نفیر عام و بسیج عمومی ملّت آماده گردیده و استاد به اشخاص معروف روحانیت و شخصیت‌های سرشناس ملی تماس برقرار کرده و از آنان دعوت به عمل می‌آورد و «جبهه نجات ملی افغانستان» را تشکیل می‌دهند.

پیام جهاد و اعلان آن به امضای حضرت صبغت الله خان مجددی به همه ولایات ارسال می‌شود.

استاد به پیروی از همین دید واقع‌بینانه در عرصه سیاسی نیز در دوران جهاد با سران دولت‌های مطرح در جهان آن روز ملاقات می‌کند و به اتحاد شوروی می‌رود که علیه آن اعلان جهاد شده بود و جنایات ارتش آن کشور را روبه روی عناصر کلیدی کرملین توضیح داده و راه حل ارایه می‌کند.

در اخیر هم پیام این نوشتار برای نسل جدید، نسلی که در دامن جهاد و مقاومت تربیه و رشد و نمو یافته‌اند، این است که در برابر قضایای سرنوشت‌ساز کشور خود نباید تماشاگر باشند

و راه نیاکان و قهرمانان آزادی کشور را از استعمار سرخ و گروه‌های سیه‌اندیش و مزدور تعقیب کنند و به پیروی از اصل واقع‌گرایی در مبارزات اجتماعی و سیاسی در برابر نابسامانی‌های جامعه خویش اقدام مقتضی کنند.

میراث دولت استاد ربّانی (۱۳۷۱-۱۳۸۰ هـ ش)

نویسنده: عبدالحفیظ منصور؛ عضو شورای رهبری جمعیت اسلامی

تاریخ: شنبه ۲۸ سنبله ۱۳۹۴ هـ ش.



استاد برهان‌الدین ربّانی پس از سقوط رژیم داکتر نجیب‌الله، زمام امور را در افغانستان به‌دست گرفت و تا میزان ۱۳۷۵ هـ.ش، در ارگ کابل مرکزیت داشت و پس از آن در شمال افغانستان مستقر شد و از آنجا در نقش رئیس دولت افغانستان فعالیت کرد. برای آنکه به‌خوبی میراث دولت او شناسایی و اهمیت آن به‌درستی ارزیابی شود، پیشاپیش مراعات سه اصل، مهم به نظر می‌آید. این اصل‌ها عبارت‌اند از:

- ۱- اصل در نظریه‌ری وضعیتی ملّی و بین‌المللی؛
- ۲- اصل بررسی میراث یک دولت در ابعاد مختلف؛
- ۳- اصل در نظریه‌ری عمر دولت. بدین معنی که زمامداری چندین‌ساله یک شخص با دولت‌داری چندساله یک گروه نمی‌تواند دستاوردهای یکسان داشته باشد.

در بخش سیاست داخلی:

- ۱- تنفیذ عفو عمومی کسانی که دست‌های‌شان به خون مردم تر بود و ده‌ها هزار انسان این سرزمین را به‌خاطر آزادی‌خواهی و مسلمان‌بودن کشته بودند و هزاران نفر دیگر را به زندان افکنده بودند. چنین اقدامی در تاریخ بشریت یا نظیر ندارد و یا دست‌کم بی‌سابقه می‌باشد؛
- ۲- دولت مجاهدین به رهبری استاد ربّانی نه تنها عفو عمومی اعلام داشت؛ بل در مدت کار خود هیچ فردی را به‌نام مجرم سیاسی تحت تعقیب قرار نداد و به بند نکشید؛ یعنی اینکه دولت استاد ربّانی، زندانی سیاسی نداشت؛
- ۳- پیش از دولت مجاهدین، دولت‌های افغانستان یا به‌وسیله یک خانواده رهبری می‌شد و یا توسط یک گروه سیاسی؛ این مجاهدین بودند که این بت تاریخی را شکستند و زمینه تشکیل یک دولت مرکب از همه گروه‌ها و اقوام را فراهم کردند. به سخن دیگر، دولت استاد ربّانی فراگیرترین دولت در افغانستان بود؛
- ۴- دولت استاد ربّانی شورای «حل و عقد» را برگزار کرد. در تاریخ افغانستان در این شوری نمایندگان مردم بر اساس نفوس ولایات در آن گرد هم آمدند. این مسأله در لویه جرگه اضطراری

و لویه جرگه تصویب قانون اساسی، اساس کار قرار گرفت. قبل از آن، گروه حاکم، تعداد و اعضای لویه جرگه‌ها را به میل خویش تعیین می‌کرد. این همه در حالی صورت پذیرفت که دولت استاد ربّانی از مشروعیت انقلابی برخوردار بود و می‌توانست به‌سان سایر انقلابی‌ها در سراسر جهان به خود اجازه دهد و از مردم نمایندگی کند؛

۵- استاد ربّانی مشروعیت سیاسی را از جغرافیای سیاسی مجزا کرد، بدین‌گونه که وقتی گروه طالبان کابل پایتخت افغانستان را اشغال کرد، برخلاف رسم پیشین زعمای افغانستان مانند امیر امان‌الله خان، امیر حبیب‌الله خان کلکانی و محمد ظاهر، او نه فرار کرد و نه به قدرت زورگو سر تسلیم فرود آورد؛ بلکه به شمال افغانستان رفت و در آنجا مقاومت را رهبری و مشروعیت دولت خویش را در سطح جهانی حفظ کرد. همین یک اقدام بسنده‌است، تا در آینده کسی جرأت نکند که به یاری اجانب در اندیشه تسخیر کابل و حکمرانی بر افغانستان برآید.

در عرصه روابط بین‌المللی:

۶- افغانستان تا پیش از دولت استاد ربّانی، با کشورهای اسلامی و جهان آزاد رابطه دوستانه نداشت و مناسبات حسنه این کشور به مسکو و اقمار آن محدود می‌شد؛ اما با روی‌کارآمدن دولت مجاهدین، فضای جدیدی در تأمین مناسبات با جهان به وجود آمد؛

۷- دولت‌های پیش از مجاهدین، فاقد روابط خارجی مستقل بودند؛ ولی با آمدن دولت مجاهدین، افغانستان در عرصه روابط خارجی از استقلال عمل برخوردار گردید و هیچ کشوری زمینه اثرگذاری بالای دولت مجاهدین را نداشت. اگر آزادی و استقلال برای یک ملت ارزشمند باشد که است، دولت استاد ربّانی در حد اعلایی از این امر بهره‌مند بود. دولت استاد ربّانی بدون کوچک‌ترین وابستگی به بیرون، تصامیم خویش را اتخاذ می‌کرد؛

۸- دولت مجاهدین در پایان‌دادن به جنگ تاجیکستان نقش کلیدی ایفا کرد، ورنه این جنگ می‌توانست بسیاری از کشورهای آسیای میانه را درنوردد؛

۹- دولت استاد ربّانی با طالبان و القاعده که در ادبیات سیاسی کنونی به‌نام گروه‌های تروریستی یاد می‌شوند، به‌تنهایی و سرسختانه مبارزه کرد. کاری را در آن زمان دولت استاد ربّانی انجام داد، در سال‌های پسین نیروهای ناتو به دوش گرفتند. آیا انجام این مأموریت کار اندکی است؟

در عرصه فرهنگ و معارف:

۱۰- وقتی انقلاب اسلامی در ایران پیروز شد، برای سه سال دروازه دانشگاه‌ها بسته گردید؛ زیرا آنان دانشگاه را یک نهاد کافر ساز می‌شمردند؛ اما مجاهدین افغانستان به رهبری استاد ربّانی دانشگاه‌ها را تشویق و ترغیب کردند. آیا این ویژگی نمی‌تواند برای دولت مجاهدین در

آن وضعیت یک دستاورد مهم باشد؟

۱۱- حزب دموکراتیک خلق افغانستان دانشگاه‌ها را به زندان فکر و اندیشه تبدیل کرده بود، حتی در ایران نیز تا همین اکنون دانشگاه‌ها تحت نظر شدید جامعه روحانیت قرار دارند؛ اما دولت استاد ربّانی فضای اختناق را از محیط اکادمیک زدود و زمینه را برای رشد و باروری افکار فراهم گردانید؛

۱۲- دولت مجاهدین به آزادی بیان حرمت نهاد و فضا را برای نشر رسانه‌های آزاد فراهم داشت، چنان‌که ده‌ها نشریه غیر دولتی به طبع می‌رسید؛

۱۳- دولت استاد ربّانی فرصت آن را مساعد گردانید که نهادها و مؤسسات فرهنگی تأسیس شوند؛ همان کاری که در سال‌های پسین مؤسسات غربی در افغانستان انجام می‌دهند. در زمان دولت مجاهدین، بنیاد امام غزالی، بنیاد مولانا جلال‌الدین محمد بلخی، بنیاد سنایی غزنوی، بنیاد خوشحال خان ختک و مانند آن‌ها تأسیس شد؛

۱۴- قانون رسانه‌های همگانی با معیارهای جهانی تدوین و به منصفه اجرا گذاشته شد؛

۱۵- دانشگاه امهات المؤمنین که ویژه دختران بود، از پشاور به کابل منتقل گردید و در کابل به فعالیت خویش ادامه داد. در وضعیت دشوار آن زمان چنین اقدامی جسارت می‌طلبید.

آماری که پوهاند سید امیرشاه حسن‌یار رئیس دانشگاه کابل به نشر رسانیده، مشعر است که در زمان دولت استاد ربّانی ۴۰ درصد از دانشجویان دانشگاه کابل دختران بودند. در آن زمان، دسته دسته از علمای سنتی نزد استاد ربّانی می‌آمدند و اصرار می‌داشتند که در صورتی از دولت او حمایت می‌دارند که تنها خواسته آن‌ها را بپذیرد و آن خواسته این بود که جلو آموزش دختران در مکاتب گرفته شود و زنان از ادارات دولتی اخراج گردند. استاد ربّانی به جدیت این تقاضا را رد کرد و بدین ترتیب می‌شود گفت که دولت استاد ربّانی فدای دفاع از حقوق حقّه زنان گردید؛

۱۶- تا پیش از دولت استاد ربّانی، در یکی دو تا از مکاتب کابل، صنوف شبانه وجود داشت؛ اما دولت مجاهدین دروازه دانشگاه‌ها را برای تدریس شبانه گشود و زمینه را برای آموزش آن عده که مأوریت داشتند، فراهم آورد؛

۱۷- دانشگاه‌های عبدالله بن مسعود در تخار، ابوریحان بیرونی در کاپیسا تأسیس گردید؛

۱۸- برای حراست از موزیم ملی افغانستان، آثار آن، بسته‌بندی و به ارگ ریاست جمهوری انتقال داده شد و این اقدام باعث نجات آثار موزیم کابل گردید؛

۱۹- سمبول‌ها و نهاد‌های ملی تا پیش از دولت مجاهدین به یک زبان بود. دولت مجاهدین فضا را برای همه زبان‌ها آزاد گردانید. از جمله سرود ملی به زبان پارسی ترتیب گردید و

بانک‌نوت‌های جدید به دو زبان طبع شد.

در زمینه دفاعی و امنیتی:

۲۰- در روزهای آغازین پیروزی، شماری بر إلغای ارتش افغانستان پا می‌فشرده؛ اما دولت

استاد ربّانی از این کار پیشگیری کرد و تا اخیر عمر خود، چهارچوب ارتش را حفظ کرد؛

۲۱- به تقلید از جمهوری اسلامی ایران، یک نظریه آن بود که افغانستان دارای دو نیروی نظامی

یکی ارتش ملی و دیگری ارتش جهادی شبیه سپاه پاسداران باشد؛ ولی استاد ربّانی بر ارتش

واحد از ترکیب این نیروها تأکید ورزید و همین اکنون نیز ارتش افغانستان ترکیبی از این دو

نیرو می‌باشد؛

۲۲- استاد ربّانی دستور لغو نیروهای ملیشه را صادر کرد و از همه خواست، تا در چهارچوب

نیروهای منظم حکومت تنظیم گردند.

در زمینه امور دینی و مذهبی:

۲۳- با پیروزی مجاهدین علمای دین به متن سیاست کشانیده شدند و در رأس برخی از

وزارت‌خانه‌ها قرار گرفتند. قبل بر این، حکومت‌ها در موارد زیادی از علمای دینی به‌صورت

نمایشی استفاده می‌کردند و تنها در توجیه سیاست‌های‌شان از آنان کار می‌گرفتند؛

۲۴- شورایی برای تقریب مذاهب شیعه و سنی در افغانستان به‌وسیله استاد ربّانی تشکیل شد

و تلاش‌هایی در این جهت به‌راه انداخته شد؛

۲۵- ریاست امنیت ملی افغانستان پیش از آن حلقه‌هایی برای اغوای توده مسلمان افغانستان

به‌نام حلقه‌های صوفیانه ایجاد کرده بود و شماری را در اطراف آن حلقات مصروف داشته بود،

اما دولت استاد ربّانی بر این‌گونه فعالیت‌ها نقطه پایان گذاشت؛

۲۶- برای اعمار مدارس بزرگ دینی که در آن پیروان اهل تشیع افغانستان درس بخوانند و

آموزش ببینند، زمین‌هایی در شهر کابل توزیع گردید، از جمله زمین مدرسه خاتم‌الأنبیاء.

در بخش قضا:

۲۷- محکمه اختصاصی انقلابی توسط دولت مجاهدین لغو گردید. رژیم داکتر نجیب‌الله و

ببرک کارمل توسط این محکمه مخالفان سیاسی خود را سرکوب می‌کردند. (به یاد داشته باشید

که ایران در همسایگی افغانستان برای سال‌ها «دادگاه ویژه انقلاب» را حفظ کرده بود.)

۲۸- قضا استقلالیّت پیدا کرد و تسلط حکومت بر آن نهاد از بین رفت. مواردی وجود دارد

که قضا در عهد حکمرانی استاد ربّانی خلاف حکم رئیس‌جمهور فیصله کرد و رئیس‌جمهور

حکم خود را پس گرفت.

در عرصه اجتماعی:

۲۹- زعامت استاد ربّانی حاکمیت تک‌قومی را در افغانستان برهم زد و به همه اعلان داشت که افغانستان جامعه چندقومی است و هیچ قومی نباید به تنهایی در تصمیم‌گیری‌های ملی عمل کند.

در بخش اداری:

۳۰- واحدهای اداری افغانستان از ابتدا به صورت ناعادلانه تأسیس یافته بود، بدین شرح که در برخی از ولایات بانفوس اندک چندین ولسوالی وجود داشت و شماری دیگر از ولایات با وجود استحقاق، از این رهگذر در محرومیت به سر می‌بردند. استاد ربّانی تا جایی که توانست و فرصت برایش دست داد، به ایجاد ولسوالی‌ها در مناطق مستحق مبادرت ورزید و از لحاظ اداری به نحوی تعادل در میان ولایات به وجود آورد.

استاد برهان الدین ربّانی؛ رهبر استثنایی و بی بدیل تاریخ معاصر افغانستان

نویسنده: دکتور شمس الحق آریانفر.



استاد برهان‌الدین ربّانی به‌عنوان، عالم بزرگ و اکادمیک علوم اسلامی، سیاست‌مدار، مجاهد، مبارز، رئیس‌جمهور؛ زعیم ملی، قاید و پیشوای است که منشور کثیرالأبعاد شخصیتش بر تارک تاریخ این کشور جاودانه، درخشنده و تابان خواهد ماند. افغانستان طی هزاران سال تاریخ افسانوی و پهلوانی و پنج‌هزار سال تاریخ مدون خویش زمامداران و شاهان فراوانی را دیده و تجربه کرده‌است؛ اما استاد ربّانی در این میان شخصیتی است تابناک، استثنایی و بی‌بدیل.

درنگی بر ابعاد شخصیت این بزرگ‌نامور؛ برهان مسجلی است بر این ادعا:

- استاد شخصیتی که نیم‌قرن مُبارزهٔ آگاهانه کرد. بوده‌اند رهبرانی که دست حوادث در راه مُبارزه انداخته‌است؛ یا از نیمهٔ راه آمده و همچنان از نیمهٔ راه برگشته‌اند. استاد از نوجوانی این راه را انتخاب کرد و تا پای جان به آن استوار ماند؛

- استاد سی‌سال جهاد کرد و با همه قدرت‌های بزرگ جهان رودرو شد و از جانب همه مورد هجوم و تهدید قرار گرفت؛ اما تسلیم نشد، از راه عدول نکرد، به معامله نرفت، یکبار از کشور رانده شد و بار دیگر گام‌به‌گام مناطقش را گرفتند و به تسلیم دعوتش کردند. استاد تمام مشکلات را قبول کرد. کوه‌به‌کوه و دره‌به‌دره آواره شد؛ اما از آرمان اسلامی و ملی و آزادی خویش روی نگرداند و به خواست نامشروع هیچ متجاوززی، بلی نگفت؛ هیچ رهبری در جهان سی مُبارزه مسلحانه با ابرقدرت‌های روزگار را در کارنامهٔ خود ندارد؛

- استاد عالم آگاه اسلامی بود. ما عالم و دانشمند زیاد داشتیم که در اوج اشاعهٔ کمونیزم و ارزش‌های ضدِ اسلامی ینگی دنیا، در خواب غفلت بودند و یا به فکر زرق و نوالهٔ حیات و نگهداری زن و کودک، با این استدلال که چه می‌شود کرد، تکفل خانواده هم فرض است.

در این میان استاد ربّانی و یارانش بودند که زندگی و آرامش و همه نعمات دنیایی را فدای راه اسلام و نجات مسلمین کردند. مرگ را با جان خریدند و دیدیم که آن کاروان همگان قربانی آرمان خویش گشتند. یکی، دو روز قبل و دیگری دو روز بعد.

آگاهی استاد در این بود که در اوج رواج اندیشه‌های وارداتی که اسلام را با چهره عقبرایی و سخیف به مردم معرفی می‌کردند و حتی جوانان در مراکز تحصیلی از نماز خواندن شرم می‌داشتند، دَرَفَش نجات با اسلام را مطرح کرد و همه آن اندیشه‌های بازاردار و جوان‌فریب و در حال پیشرفت را مردود و میرنده اعلام کرد. آنچه که امروز ما شاهدش هستیم و آن روز تصورش هم محال بود.

تبحر استاد در زمینه دین و سیاست، سیاست دینی و اسلام سیاسی شاید در افغانستان بی‌بدیل باشد.

باری در یک سفر، افتخار همراهی با استاد را به کشور ایران داشتم. هیئت ما در حالی که حکمتیار و شمار دیگری از بزرگان نیز حضور داشتند، به همراهی رفسنجانی رئیس‌جمهور ایران به دیدار مقام رهبری ایران آیت الله خامنه‌ای رفت. در یک اتاق مستطیل شکل که زیاد بزرگ نبود، در دو طرف کرسی‌ها بود که ما نشستیم، در قسمت بالای اتاق فقط دو کرسی گذاشته شده بود که در یکی خامنه‌ای نشست و در دیگر آن استاد ربّانی.

آیت الله خامنه‌ای با وجاهت خاصی که دارد استاد را که رئیس‌جمهور افغانستان بود، خوش‌آمد گفت و بعد صحبت عالمانه‌ای را آغاز کرد و با تذکر آیاتی از کلام الله مجید، حدیث از پیامبر اکرم ﷺ و ذکر روایاتی از صدر اسلام سخن خود را استحکام بخشید. سخنانی که سخته، سنجیده و مستحکم بود.

نوبت به استاد رسید، دیدیم که استاد یک تبحر و متانت و رسایی به سخن آغاز کرد که هیچ وقت چنانش ندیده بودیم، متوجه شدیم این مرد سخن را متناسب با مقام و محل بیان می‌دارد. اکنون که در برابر یک دانشمند و سیاست‌مدار اسلامی است باید مطابق شأن مجلس داد سخن بدهد.

من که با بیان سخنان خامنه‌ای تحت تأثیر رفته بودم، با بیان سخنان استاد که لحظه‌به‌لحظه بیشتر قوام می‌یافت و با تبحر ارایه می‌شد، از صمیم دل شاد می‌شدم که شکر خداست ما چنین سرمایه‌ای را داریم.

بار دیگر خامنه‌ای صحبت کرد و باز استاد عنان سخن را به دست گرفت و باز چنان صحبت کرد و همچنان از کلام خدا و احادیث نبوی روایات اسلامی و مسایل جهانی تحلیل ارایه کرد که همه اعضای هیئت ما به خود می‌بالیدند و از سیما و تبسم لب‌هایشان حال درونشان هویدا بود، وقتی از ملاقات خارج شدیم، یکی از اعضای هیئت می‌گفت:

- حَقّاً که شایسته رهبری است استاد؛

- دیگری می‌گفت: بعد از سی سال همراهی من تازه می‌شناسم که استاد چقدر بزرگ است؛

- دیگری می گفت: امروز استاد چه کرد؟ امروز استاد به نظرم به اندازه دنیا بزرگ می نماید؛
- یکی گفت: قربان علم، آدم اگر علم می آموزد، باید چنین باشد؛
- من گفتم: متوجه هستید که اگر استاد نمی بود، چه کسی می توانست چنین هم طراز و هم سنگ سخن بگوید و چنین اعتماد و باور ایجاد کند؟!
همگان تصدیق داشتند که به گونه استاد ربّانی شخصیت بزرگ علمی و سیاسی نداشته و نداریم، شاید حکمتیار هم متقاعد شده بود؛ اما چیزی نگفت.

بار دیگر در تاجیکستان به چنین رویدادی برخوردیم، استاد در دوره مقاومت در تاجیکستان خانه ای داشت که گاه گاه وقتی برای انجام ملاقات با شخصیت های جهانی به تاجیکستان می رفت، برای یکی دو روز در آنجا اقامت می کرد. باری، زمانی که استاد در منزلش بود، معاون حزب خلقی دموکراتی تاجیکستان سیف الله سفراف به دیدار استاد آمد و شخصیت دانشمند و شاعر شناخته تاجیک، مؤمن قناعت نیز با ایشان بود. مؤمن قناعت حدود ۸۰ سال دارد، عالم، ادیب و سیاست مدار مشهور شوروی است.

رئیس اتفاق نویسندگان شوروی بود، در شمار اپوزیسیون تاجیک نیز مدتی قرار داشت و صاحب اندیشه و فکر و دیدگاه مشخص در مسایل جهانی است.

بعد از صحبت های مقدماتی مؤمن قناعت رشته سخن را گرفت و آرام آرام صحبت را آغاز کرد، مثال های از حوادث و رویدادهای تاریخی آورد، قسمی که من متوجه شدم قناعت می خواهد به استاد یک رهنمود دهد و یا راهی را نشان دهد. استاد کمی تحمّل کرد و قناعت سخنانی گفت، متوجه شدم که استاد یک مرتبه خلاف عرف به میان سخن قناعت داخل شد و عنان سخن را به دست گرفت و در رابطه به گفته های او تحلیل جامعی را ارایه کرد و از آن رویدادهای که یاد کرده بود، با تفصیل بیشتر سخن گفت و نواقص و معایب آن را برشمرد.

من متوجه شدم که استاد به زبان حال می گوید: آنچه را شما می گوید: من بیشتر از آن می دانم و فراوان نکات دیگر که شاید شما نمی دانید؛ اما ما در افغانستان هستیم. آنجا بازی بزرگ است و مداخلات گسترده، کسانی که از دور قضاوت می کنند، شاید فکر کنند، افغان ها با هم می جنگند و نصایحی را از ما دریغ ندارند؛ اما ابعاد فاجعه بسیار بزرگ است که از دور نمی شود، به عمق آن رسید. من شاهد بودم که بعد از صحبت استاد، استاد قناعت دیگر هیچ سخن نگفت. چه او دانسته بود که استاد به همه این رموز آگاه است؛

- دعوتگر حق و عدالت اسلامی: استاد راه مبارزه اسلامی را به خاطر تحقق عدالت اسلامی و نجات انسان ها از فقر و ظلم و بیداد ظالمان برگزید. از همین رو بود که با ظالمان و حکام ظالم در افتاد، نه اینکه با دستگاه ظلم سازش کرده و مسلمانان و ملت مظلوم را فراموش کرده باشد.

از همین رو بود که شاید نیمهٔ عمر استاد در دیدار با مظلومان و مردم عادی و رفع مشکلات آنان گذشت. کسانی که شاهان امروزی شاید تا آخر عمر یک تن از آنان را به حضور نپذیرند؛ - سیاستمدار مدبر: در دوران جهاد پاکستان و امریکا می‌خواست، افغان‌ها با تندروی بی‌حد و حصر دشمن را بشکنند و هرگز به تلفات و خسارات افغانستان و مردم آن اندیشه نداشتند؛ اما استاد در چنان جو و شرایطی، جمعیت اسلامی را در یک اعتدال اسلامی رهبری کرد. هیچ‌گاه به افراط و تفریط نگرایید و چنان شخصیتی را از خویش تبارز داد که همه اقوام و ملیت‌ها به دورش گرد آمدند. جمعیت یگانه حزبی در افغانستان است که در تمام نقاط افغانستان حضور داشت و همه اقوام افغانستان: پشتون، تاجیک، ازبک، هزاره، ایماق، پشه‌ای، نورستانی و غیره در آن حضور دارند و صمیمانه این حزب را حزب خود می‌دانند؛

- رهبر به معنای واقعی: استاد در دوران جهاد و بعد از آن نشان داد که برخلاف فراوان افراد تندرو و احساساتی، مجهز به همه خصایص رهبری به معنای واقعی کلمه است. در اوضاع عادی نیاز رهبر زیاد محسوس نیست، فقط زمان و لحظات حساس و بن‌بست‌هاست که به رهبر نیاز مبرم احساس می‌شود تا راه بگشاید و بن‌بست‌ها را بشکند.

در دوران جهاد استاد ربّانی یگانه شخصیتی بود که این ویژگی را با رسایی تمام تبارز داد. در دوران جهاد پاکستان به نمایندگی از قطب مخالف شوروی، فضا را چنان ساخته بود که مجاهدان و رهبران جهاد فقط مصروف جنگ و هیزم سوخت باشند و در عرصهٔ سیاسی حرفی نداشته باشند. قسمی که هر حرکت سیاسی را، سازش می‌خواندند و رهبران از ترس اینکه سازش کار و معامله‌گر شناخته نشوند، همه سخن سیاسی جهاد را به پاکستان گذاشته بودند، شاید در قبال آزادی، رهبران تهدید هم می‌شدند؛ اما استاد ربّانی یگانه شخصیتی بود که همه موانع را شکست. خردمندان و با شجاعت گام پیش گذاشت و همچنان که در عرصهٔ جهاد مصروف بود، در ساحةٔ سیاست نیز جسورانه اقدام کرد. به ملاقات رئیس‌جمهور امریکا «رونالد ریگان» رفت، سخن جهاد و مبارزهٔ افغان‌ها را جهانی کرد.

در این زمینه بر علیه استاد فراوان تبلیغ کردند؛ اما شخصیت‌های استوار و خردمند سیاست، مستقلانه تصمیم می‌گیرند و در این راه از چیزی واهمه ندارند.

همین‌گونه در آستانهٔ پیروزی مجاهدان این استاد ربّانی بود به شوروی سفر کرد و با کسانی که ده سال رودرو جنگیده بود، به مذاکره نشست و سخن خود را گفت. بعد از آن در دورهٔ حکومت اسلامی و دورهٔ مقاومت نیز دیدیم که استاد، فشار دستگاه کفر جهانی و استخبارات را که با پیش‌مرگان غافل از دین طالبی، اعمال می‌شد، تحمل کرد و خط مردم و میهن و اسلام را رها نکرد تا شهید شد.

وقتی نیروهای بین‌المللی آمدند، باز هم استاد طرح داهیانه‌ای داشت که آبرو و وقار مجاهدان حفظ می‌شد و صلح نیز برقرار می‌گردید. توطیه بر علیه استاد سازمان یافت و حتی نمایندگان‌ش را به ترمز کشاندند و دنیا آن‌گونه که خواسته بود، طرح خود را پیاده کرد. امروز شاهدیم و هر کودکی می‌داند که طرح استاد معقول و منطقی بود و دنیا نیز ناگزیر بود خواسته‌ای ما را بپذیرد و متوجه هستیم که در این بن‌بست هم، رهبر ما را نجات داده بود. اگر نتوانستیم تقصیر نه از اوست که ما خطا کردیم.

سیاست داهیانه‌ی استاد بود که مجاهدان تا امروز در صحنه حضور دارند، ورنه توطیه‌های استعمار و سازش‌های افراد ناشی، بسیار وقت قبل فاتحه‌ی مجاهدان را خوانده بود. همیشه از مجاهدان دفاع کرد، در حالی که شماری از مجاهدان حاضر بودند از گذشته اظهار ندامت کنند، در لویه جرگه قانون اساسی از طرح‌های حمایه کرد که امروز می‌دانیم او برحق بود و دیگران غلط کردند.

وقتی که دنیا مجاهدان را ختم‌شده و برنامه‌ی خود را سراسری می‌دانست، انتخابات ریاست جمهوری را به چالش کشید و یک‌بار دیگر قدرت مجاهدان را در برابر دنیا به نمایش گذاشت. در مانور دیگر، جبهه‌ای را ایجاد کرد و به جهان نشان داد که او شخصیتی است که کافر و مسلمان این خاک او را قبول دارند و یک افغانستان را در برابر طرح‌های بیگانه بسیج کرد. راستی اگر این مانورها و حضور داهیانه‌ی استاد نبود، امروز چه کسی از مجاهدان نام می‌گرفت؟

- زعیم ملی: اگر اصطلاح زعیم ملی و پدر و بابای ملت، معنی واقعی داشته باشد، بدون شک استاد ربّانی شایسته‌ی این شأن است. توجّه داشته باشید که استاد ربّانی در دوره‌ی ریاست جمهوری خود در حالی که همه احزاب جهادی مسلّح در شهر پایگاه داشتند، با همه احزاب ملاقات می‌کرد و به مراکز آن‌ها می‌رفت، در حالی که شاهان و رؤسای جمهور حتی از سلاح‌های خالی، سوزنگ را می‌کشند که کسی کدام مردمی دزدی را به کار نبرد، استاد در میان احزابی می‌رفت که سر تا پا مسلّح با کلاشینکوف و راکت و ماشیندار خفیف بودند. در مرکز جنبش که با استاد مدت‌ها در جنگ بود، بارها رفت، با حزب اسلامی که شب و روز دولت را راکت‌باران می‌کرد، ملاقات کرد و در بین افراد سرپا مسلّح حزب داخل شد، به مراکز همه احزاب دیگر همین‌گونه می‌رفت. چیزی که استثنایی است و هیچ‌گاه و هیچ رهبری در هیچ دوره‌ی تاریخ نمی‌تواند آن را تجربه کند. دو مورد را حکایت می‌کنم که به تنهایی می‌تواند برهان پدری و زعامت ملی استاد باشد:

استاد در زمان ریاست جمهوری خود به قندهار و بعد به هلمند سفر کرد. در این سفر

عزیز مراد سخنگوی ریاست جمهوری، استاد را همراهی می کرد. مراد وقتی برگشت، در دفتر ریاست رادیو تلویزیون آمد و از سفر چنین حکایت می کرد:

واقعاً استاد شخصیت استثنایی است و راستی ملت افغانستان استاد را دوست دارند و به عنوان رهبر پذیرفته است.

گفتم چرا؟

گفت: ما از قندهار تا هلمند به موتر رفتیم، در همین فاصله در مسیر راه در هر کیلومتر چندین تفنگدار مسلح همراه با انواع سلاح به پذیرایی ایستاده بودند، در بسیاری جاها اقوام بلوچ با دستارهای بزرگ که شناخته می شدند، مسلح بودند. بعد گفت: آخر چه اعتبار است، اگر یکی فیر کند، دیگر کار تمام است.

این چه نوع اعتماد است؟

اصلاً به هیچ قاعده و قانون حکومت داری سازگار نیست، صدها کیلومتر در بین افراد سراپا مسلح از میان اقوام مختلف پشتون و بلوچ و از میان دشت ها می گذری و هیچ ترسی هم نداری و مردم نیز، پاست می دارند؛ مگر زعیم ملی چه معنی دارد؟

رویداد دیگری را خبرنگار افغانی «بی.بی.سی» حکایت کرد. بعد از تحولات بن و بعد از زمانی که حامد کرزی به عنوان رئیس جمهور به قندهار رفت و بالایش فیر شد، استاد ربّانی به قندهار سفر داشت. خبرنگاران زیاد همراه بودند. استاد با موتر سفر کرده بود که این هم معنی دارد. باز هم از میان همه اقوام و از چندین ولایت می گذشت.

در بازگشت وقتی از شهر قندهار موترهای استاد حرکت کرد، خبرنگاران نیز همراه استاد حرکت کردند. هنوز از حومه شهر قندهار خارج نشده بودیم که یکی از موترهای استاد عارضه پیدا کرد. استاد نیز توقف کرد تا آن موتر درست شود. در دو طرف راه قریه های قندهار بود. وقتی ما از موتر پیاده شدیم، دیدیم که از قریه مردم نیز یک یک به طرف موترها می آیند. وقتی تعدادی آمد، خبر شدند که در موتر استاد ربّانی است. یک مرتبه تمام مردم قریه به راه آمدند. استاد هم از موتر پایان شد، از ازدحام مردم راه مسدود گردید. زن و مرد می آمدند، گاه در این قسمت و گاه در آن قسمت با استاد عکس می گرفتند. استاد ربّانی دیگر در بین مردم گم شده بود. مدت ها این وضع ادامه داشت، در همین لحظه که استاد در بین زن و مرد ناشناس دهاتی پنهان بود، خبرنگار صدای آمریکا نزدیک من آمد و به انگلیسی به من گفت: «اینه بابای ملت» سر تا پا با مردم جوش خورده و اصلاً ذره هم تشویش ندارد.

راستی بابای ملت چنین می باشد، به یاد داشته باشید که برای شهادت احمدشاه مسعود و استاد ربّانی هیچ افغانی حاضر نشد و یافت نگردید که از اجیران پاکستانی و عربی که شناخت

درست از ایشان نداشتند، استفاده شد؛

- رهبری، فداکاری و ایثار: استاد از روزگاری که به راه مبارزه رفت، جز ایثار و قربانی مدنظرشان نبود، در آن زمان کسی فکر نمی کرد روزی این جنبش پیروز می شود. شهادت استاد نمود کامل ایثار در راه دین و میهن است. استاد بعد از اینکه قدرت را از او گرفتند می توانست برود و در کشور آرام زندگی کند و دیگر به سیاست کار نداشته باشد. اگر هدف قدرت بود، رسیده بود، پول که داشت. می بینیم که استاد هیچ جایی نفرت و در حقیقت به زبان حال به یاران خود گفت: شما مرا تنها نگذاشته اید، من هیچ گاه شما را تنها نخواهم گذاشت.

به هر طریقی که ممکن بود مبارزه و کار در راه مردم و اسلام را ادامه داد؛ زیرا هدف او خدمت به مردم و اسلام بود و این امر برای مسلمان راستین تا مرگ ادامه دارد. استاد همچنان مقاومت کرد، در صحنه حضور داشت تا اینکه به گونه سایر راهپایان قربانی راه دین و اسلام شد و عهد خود را با یاران به جا کرد؛

استاد یک مکتب بود:

استاد تنها شخصیتی که سازمانی را ساخت و بستری را برای مبارزه ایجاد کرد و راه مبارزه اسلامی علیه قدرت های جهانی را نشان داد، نیست؛ بلکه استاد خود یک مکتب است. امروز زمانی که از استاد سخن به میان می آید، فوراً همه سنجایا و روش او به عنوان مکتبی که به یاد گذاشت، فرا دید می آید:

تواضع، گذشت، تساهل، اعتدال، قاطعیت بدون خشونت، ایثار، آرمان گرایی، صلح و همگرایی، خردگرایی سیاسی، بیداری اسلامی، پابندی به اصول و دوری از سازش از ویژگی هایی است که مکتب استاد را معرفی می دارد.

استاد در یکی از صحبت های خود به همه مردم کشور اعلان کرد: باری مولوی ذاکری و شماری از نمایندگان طالبان آمدند و از من خواستند فقط زن ها را به کار اجازه نده و در خانه بگذار و مکتب های دخترانه را مسدود کن، ما دیگر هیچ مشکلی با تو نداریم. امام اعظم تاجیک بود، به عنوان امام خود پذیرفتیم، تو را نیز به زعامت قبول داریم. فقط همین کار را بکن. استاد می گوید: آموزش را خدا برای هر مرد و زن فرض گردانیده است، من چیزی را که خدا نگفته به خاطر تداوم قدرت خود انجام نمی دهم. اگر خود را می خواست، می شد این خواست را قبول کند. استاد فقط اصول را در نظر داشت و به هیچ قیمت از آن عدول نمی کرد. در مقایسه با صدر اسلام شاید روش استاد با عملکرد و رفتار حضرت عثمان شهابت به هم می رساند؛

- پرونده قهرمانان و سیاست مردان: مکتب جهاد افغانستان قهرمانان بزرگی را به جامعه

تقدیم کرد که می‌تواند مایه افتخار ملت و میهن باشد. شمار بیشتری این قهرمانان زیر رهبری استاد بارور شدند، شاید اگر مدارا و بزرگان‌دیشی استاد نمی‌بود، چنین نمی‌شد. همچنان که برخی از رهبران از بزرگ شدن قومندانان واهمه داشتند و آن‌ها را خُرد می‌کردند و یا سر به نیست می‌کردند؛ اما قهرمانان پرورده استاد شهرت جهانی یافتند.

استاد ذبیح الله خان، احمدشاه مسعود، صفی الله افضلی، اسماعیل خان، مارشال فهیم، استاد عطا محمد نور، حضرت علی، ملا نقیب الله آخندزاده، عبدالحی حقجو، آراین پور، نجم الدین خان...

گذشته از این بستری را استاد ایجاد کرد که هزاران مرد سیاسی پرورده شد. این استاد بود که سیاست و انقلاب را توده‌ای کرد. همه اقشار مردم به جهاد داخل شدند و همه اقشار و طبقات و اقوام ملت سیاسی شدند و از سیاست بهره یافتند؛

- مدیریت با مدارا و جوانمردی: مدیران و رهبران امروز اکثر اصول خشک سیاسی را به کار می‌بندند و در آن چارچوب زیر نام سیاست و دولت‌داری، جنایات فراوانی را، قانونیت می‌بخشند، به سادگی می‌گویند: برای زنده ماندن بگش، این هم یکی از اصول دولت‌داری در جهان امروز است؛ اما استاد ربّانی سیاست را با دین و با سنت‌های ملی، عرف و رسوم و بایسته ملی گره زد. استاد ده سال در اریکه قدرت بود؛ اما هیچ‌گاه، به گونه سیاست‌مداران امروز به فکر حذف مخالفان خود نشد؛ بلکه بار بار آنانی را که به خونش تشنه بودند؛ جوانمردانه نجات داد و از مرگ سیاسی و فزیک‌ی نجات بخشید. این توانایی را استاد از آن یافته بود که مسلمان خداترس و بسیار متواضع و صاحب مدارا بود. چشم‌دیدهای را بیان می‌کنم تا بیانی باشد از مدارا و جوانمردی استاد:

حکومت استاد هرچه دید از حکمتیار دید. اگر راکت‌بازی او نبود، شاید نه طالبی بود و نه این قدر ویرانی.

به هر حال؛ حکمتیار سال‌ها کابل را به راکت بست، باز هم استاد به ملاقات او رفت و باز هم او را دعوت به صدارت کرد و با وجود همه این خشونت‌ها، در سقوط کابل، استاد حکمتیار را با خود به تخار برد و بعد با خود یکجا به بغلان رساند. ما هم بودیم که شب را یکجا در بغلان ماندیم. هرکسی دیگر از سیاسیون امروز می‌بود، در آن گیرودار، عملکردش دگرگون می‌بود.

بعد از آن در سال ۱۹۹۷ م، استاد در مزار بود و حکمتیار نیز در بلخ، شمال سقوط کرد، استاد در میدان هوایی آماده پرواز بود؛ اما حکمتیار از بلخ رسید. او را به طیاره بالا کرد و بعد خود سوار شد و حرکت کرد. اگر استاد چنین نمی‌کرد به یقین حکمتیار دیگر راه خروجی

نداشت. نمی‌دانم اگر حکمتیار به جای استاد می‌بود چنین می‌کرد یا خیر؟! به هر حال؛ استاد ربّانی در همه حال اخوّت اسلامی و انسانی و جوانمردی و مدارا و تدبیر را دستورالعمل خود داشت.

یقین دارم در این موارد جناب حکمتیار هم با من مخالف نخواهد بود. دیگران که بدون شک همه به آن اعتماد و باور کامل دارند.

رویداد دیگر مربوط به جنرال دوستم است، دو هفته از سقوط کابل گذشته بود، همراه با استاد که در تخار جاگرفته بود، به بغلان آمدم، تا آن زمان و تا سقوط کابل ولایات بغلان، بلخ، و شمال کشور به جز تخار و بدخشان در اختیار جنبش بود که در ائتلاف با حزب اسلامی، سیّد منصور نادری و... با دولت استاد ربّانی در جنگ بودند و سبب شدند که دولت ضعیف شود و در برابر طالب سقوط کند، سیّد منصور نادری با کشتن چندین گاو در مسیر راه استاد، از او پذیرایی بایسته کرد.

به مزار شریف رفتیم، دوستم را دیدیم که دیگر آن زمان رقیب یگانه استاد ربّانی بود. قرار شد در سالنگ ملاقاتی بین دوستم و احمدشاه مسعود در حضور استاد صورت بگیرد. جانب سالنگ حرکت کردیم، در بخش‌های مختلف سالنگ قوت‌های دوستم جابه‌جا بود که تا دو هفته قبل با دولت استاد ربّانی در جنگ بود. دوستم در هر قسمت از موتر پایان می‌شد و عساکرش را که با لباس‌های نو آراسته بودند می‌دید.

قسمی که دوستم پیاده می‌شد، سربازان را قبول می‌کرد و قطعه به او تقدیم می‌شد؛ اما ما همراه استاد در بین موتر آرام آرام حرکت می‌کردیم تا دوستم فرصت می‌شد و دوباره سوار موتر می‌شد و حرکت می‌کردیم. این عمل دوستم که از خوی خود او یا افسران که نسبت به مجاهدان عقده‌مند بودند، قصدی بود و در حقیقت گونه‌ای اهانت به استاد ربّانی بود، برای ما سخت تمام می‌شد؛ اما استاد بدون کوچک‌ترین تغییر حالتی، وضع را تحمّل می‌کرد تا اینکه به قرارگاه رسیدیم و از طرف سالنگ شمالی احمدشاه مسعود به سواری جیب همراه با بصیر سالنگی آمد، ملاقات صورت گرفت و توافقی هم امضا شد.

بعد از آن در شمال دوستم مرد قدرتمند بود و گاه‌گاه از ملاقات با استاد طرفه می‌رفت، یکبار من شاهد بودم که استاد به همراهی هیئتی به کود برق آمده بودند، سیّد محمد علی جاوید هم به همراه‌شان بود، تا یک یا دو روز درست به یادم نیست، دوستم آن‌ها را ندیده بود. من همراه چند نفر به آن‌ها پیوستم، جاوید در محضر استاد به خنده، خطاب به ما می‌گفت: ما آمدم، جنرال ما را ندید، به استاد گفتم: «بخیز می‌رویم، چقدر انتظار یک... بنشینیم.» اما استاد خنده می‌کند و می‌گوید: خیر است شرایط است. جنرال فکر می‌کند با اهانت و یا نبود ما

غرب او را می‌پذیرد، در حالی که اگر ما نباشیم یک روز هم او را به‌عنوان‌های مختلف تحمل نمی‌کنند. چه می‌شود کرد، فرصت به کار است تا به این واقعیات پی ببرند؛ اما روزگاری شد که دوستم از شمال، از قدرت رانده شد؛ اما استاد ربّانی در تخار و بدخشان، در منطقه حضور داشت و احمدشاه مسعود جبهات جنگ را در داخل صفوف طالب گسترش می‌داد؛ اما استاد ربّانی همان کسی که چنان اهانت‌ها را دیده بود، همیشه می‌خواست مسعود، دوستم را به صف مُقاوَمَت راه دهد و یاری کند. دوستم هم همیشه به استاد مراجعه می‌کرد و دوامدار تلفن می‌کرد و کشورها را واسطه می‌ساخت، تا استاد وساطت او را بکند و مسعود او را بپذیرد، بالاخره در نتیجه توجّه و پافشاری استاد ربّانی، احمدشاه مسعود اجازه داد، دوستم بیاید.

استاد اوّل دوستم را به بدخشان خواست و آنجا مجاهدان را وظیفه داد تا آنجا که می‌توانند او را قدر کنند، مجاهدین که با دوستم میانه خوبی نداشتند، خدمتگار دوستم شدند. دوستم به مناطق مختلف بدخشان دعوت شد و پذیرایی گردید. استاد با این کار به دوستم نشان داد، جوانمردی این را می‌گویند: من وقتی نزد تو آمدم، من رئیس جمهور بودم، منطقه داشتم، تخار و بدخشان و پروان و کاپیسا هنوز قلمرو من بود، دنیا مرا می‌شناخت و تو هم بعد از این به من احتیاج داشتی؛ اما باز هم به هدایت استاد، مسعود چرخبال‌ها را در اختیار دوستم قرار داد و با ارسال مهمات و امکانات و هماهنگ‌سازی مجاهدانی چون: استاد عطاءمحمّدنور و دیگران از او حمایت کند. اکنون بگویید کدام یک عمل جوانمردانه است؟

امیدوارم روزی برادران با عذر تقصیر از آن ناجوانمردی‌ها، از جوانمردی و بزرگواری استاد، صمیمانه سپاسگزاری کند؛ مگر این همه ویژگی‌ها و فراوان نگفته‌های دیگر تبیین می‌بخشد که استاد ربّانی به‌معنای واقعی کلمه رهبر استثنایی و بی‌بدیل تاریخ معاصر منطقه و جهان است.

استاد ربّانی اخلاق و سیاست

نویسنده: دکتور شمس الحق آریانفر



در این نبشته دو بُعد شخصیت استاد، اخلاق و سیاست استاد را به شناسایی می‌گیریم. در این روند اخلاق سیاسی و سیاست اخلاقی استاد پروفسور برهان‌الدین ربّانی نیز مبرهن می‌گردد.

اخلاق:

در رابطه به برخی افرادی که از سجایای عالی انسانی برخوردارند، مردم می‌گویند: «توتّه شرافت است». با اتکا بر این باور، بدون شك و بدون مبالغه استاد ربّانی «توتّه شرافت» بود. در روزگار معاصر دست‌کم بدیلش را سراغ نداریم. شاید برخی را دریابید که آرام و متصف به صفات عالی باشد؛ اما اگر همین فرد به قدرت برسد، رئیس‌جمهور شود، بازهم چنان خواهد بود؟ شاید، نمی‌دانیم؛ اما استاد ربّانی چنان بود. در اوج قدرت، زیست فقیرانه و بی‌آلایش داشت.

چنین بود که همگان خود را با او قرین می‌یافت: عالم و عامی، غنی و فقیر، پیر و جوان، زن و مرد... اینک برخی از ویژگی‌های اخلاقی استاد را برمی‌شماریم:

حلم:

استاد ربّانی از حلم پیامبرانه برخوردار بود. چنان آرام و نرم و دور از خشم و خشونت بود که برخی‌ها می‌گفتند: استاد ابریشم‌نفس است. با صدای بلند حرف نمی‌زد. در حالی که در زمان حاضر صدای بلند، نشان قدرتمندی افراد است. آنکه قدرتش بیشتر است، صدایش بلندتر، تا جایی که صاحبان قدرت برتر، بر روی دیگران چیخ می‌زنند.

شما [کم‌تر] کسی را پیدا می‌کنید که قهر استاد را دیده باشد. هرگز برافروخته نمی‌شد و این از امتیازات شخصیت‌های سیاسی است. در زمان قهر و خشونت، هرکسی از دایره کاربرد الفاظ سالم خارج می‌گردد؛ اما استاد در اوج غضب نه تنها صدایش بلند نمی‌شد که سخت‌ترین واژه کاربردی‌اش «بدبخت» بود.

تواضع:

تواضع و شکستی استاد استثنایی است. استاد زمانی که استاد بود، رهبر جمعیت شد و

جبهاتی را در سراسر افغانستان رهبری کرد و حتی روزگاری که رئیس‌جمهور شد، به همگان برخورد یکسان داشت. هرگز در رفتار و کردارش تفاوت نیامد. تواضع استاد ساختگی نبود، این ویژگی جزء شخصیتش بود.

زمانی که کابل سقوط کرده بود، باری استاد به مزارشریف آمد. استاد [سید] علی جاوید هم، همراهش بود. شب در کود برق بودند؛ ولی همان شب «دوستم» آنان را ندیده بود. فردا که ما نزدشان رفتیم، علی جاوید در حضور استاد گفت: برای استاد می‌گویم از خیر همین ملاقات گذشتیم، بیا می‌رویم؛ اما استاد قبول نمی‌کند. استاد با شنیدن سخنان علی جاوید تبسم داشت و می‌گفت: مسئله سرنوشت افغانستان است، فرق نمی‌کند، تحمل داشته باشید! در مزارشریف، استاد، یکی از ریش‌سفیدان آنجا را وزیر معارف ساخته بود. همراه با وزیر معارف به مرکز معارف بلخ رفتیم. استاد با وزیر معارف در يك موتور بود. همین که رسیدیم استادان و شاگردان برای پذیرایی صف کشیده بودند. وزیر که از ریش‌سفیدان محل بود، با دیدن صف مستقبلین به وجد آمده بود. از موتور پایان شد و رأساً به طرف استقبال‌کنندگان رفت و حتی دروازه موتور را که استاد بعد از او پایان می‌شد، به شدت بست، قسمی که مانع فرودآمدن استاد شد. رفت و دیگر عقب خود را ندید. استاد دروازه‌ای را که در حال بسته‌شدن بود مانع گردید و پایان شد. من متوجه بودم و فکر می‌کردم در حالات روحی و حرکاتش تغییری رونما شود؛ اما هیچ تغییری نبود و همچنان حالت عادی خود را داشت که به تعقیب وزیر حرکت کرد. وقتی پذیرایی‌کنندگان به عقب وزیر جانب استاد آمدند، آن وقت وزیر متوجه شد که همراه دیگری هم دارد.

تواضع و بردباری استاد آنجا دریافت شد که واقعا طبیعی و از صمیم دل است؛ نه ساختگی و تصنعی.

قلب پاك و رها از عقده و كينه:

استاد، واقعا صاحب قلب پاك و بی‌آلایش بود. هرگز كينه و کدورت در دل ایشان جا نداشت. با کسانی که با او بدی می‌کردند، نیکویی می‌کرد و هرگز عقده‌مندانه عمل نمی‌نمود. به گونه مثال: حکمتیار در مجالس خصوصی و حتی در صحبت‌هایش از بیان سخنان نادرست علیه استاد دریغ نمی‌کرد؛ اما استاد هیچ‌گاه چیزی علیه او نمی‌گفت. فقط در زمان جنگ‌ها و راکت‌پرانی‌های حزب اسلامی بود که يك بار گفت: حکمتیار وقتی گفت، جنگ نمی‌کنم، پس آماده باشید.

با همه نامهربانی‌های حکمتیار، صمیمانه‌ترین رفتار را با او داشت. وقتی از کابل خارج شدیم، به‌خاطر رفع تشویش حکمتیار که باید به چرخبال جداگانه می‌نشست، او را در طیاره

خود گرفت. وقتی از مزار خارج می شدیم و مزار در شرف سقوط کامل بود، فقط يك طیاره برای انتقال استاد ربّانی آمد. حکمتیار در بلخ بود. همه به میدان هوایی بلخ بودیم و طیاره آماده پرواز بود؛ اما استاد انتظار بود تا حکمتیار برسد. در آن اوضاع اضطراری که با پرواز طیاره کاملاً نظم شهر برهم خورد و ما شاهد آن بودیم، استاد بیش از يك ساعت انتظار حکمتیار را کشید. وقتی رسید، او را به طیاره بالا کرد و بعد خودش سوار شد. اگر این طیاره پرواز می کرد و حکمتیار انتقال نمی یافت، مرگ احتمالی در انتظارش بود. استاد که در دلش اندک ترین کینه و کدورتی نبود و برخلاف دیگران همیشه به هم پستیگی اسلامی می اندیشید، چنین کرد، اگر حالت وارونه می بود، چه فکر می کنید، آیا حکمتیار هم چنین می کرد؟ من نمی دانم.

در آغازین روزها و ماه های سقوط کابل که «دوستم» هنوز فکر می کرد طالبان با او کنار خواهند آمد، رفتارش با دولتی ها همراه با تبختر و بزرگ منشی بود. وقتی استاد به بلخ می رفت، تلویزیون مربوط جنبش، اوّل خبر دوستم و بعد از رئیس جمهور را نشر می کرد. ساختار خبر هم به گونه ای بود که برتری دوستم در نظر گرفته می شد. با وجود چنین برخوردی، وقتی دوستم سقوط کرد و از کشور رفت، استاد بیشترین تلاش را برای برگشت او کرد. اوّلین بار استاد او را در بدخشان خواست و از همه مجاهدان خواست که در خدمت و پذیرایی دوستم باشند. دوستم را روزها به هدایت استاد کسانی مهمان کردند که سایه اش را در آن زمان از دیوار می تراشیدند. این موارد عظمت استاد ربّانی، آرمان گرایی و قلب پاک و رها از عقده و حسد او را نشان می دهد.

مهربانی:

استاد سراپا لطف و مهربانی و عطوفت بود. استاد خود می گوید: در یکی از سفرها که به داخل آمده بودیم، حین برگشت چند اسیر روسی را هم به ما دادند که با خود می بردیم. در نیمه های راه در بین کوه ها پایان شدیم و نشان زنی کردیم. در این زمان متوجه شدم که اسیر روسی می لرزد. گفتم: چه گپ است؟ ترجمان گفت: می ترسد که او را می کشید. وقتی دوباره حرکت کردیم، او را در موتر خود آوردم، با او صحبت کردم. از او پرسیدم: چه فکر می کنی ما با تو چه می کنیم؟

گفت: مرا می کشید.

از خانواده اش پرسیدم.

گفت: نامزادی دارد و هنوز عروسی نکرده است.

گفتم: تو را به نامزدت می رسانم.

گفت: مرا به روس ها تسلیم نکنید که می کشند.

وقتی به پاکستان رسیدم، رئیس UNHCR را خواستم و گفتم: این جوان را به خانواده اش

می‌رسانی و دوباره به من اطمینان می‌دهی و او هم چنان کرد.

نجات اخلاقی:

استاد باری در زمان مُقاوَمَت در محفلی یاد کرد: در مجلسی که استاد سیاف و دوستان دیگر بودند از دوران محصلی سخن آمد. هرکس خاطره‌ای را یاد کرد. من گفتم: در ایام تحصیل در مصر، روزی به سرویس بالا شدم، دختری بالا شد و با من بسیار نزدیک ایستاد شد، وقتی پایان شدم، پایان شد؛ زمانی که حرکت کردم همراه من حرکت کرد. گفتم: کجا می‌روی؟ گفت: من همراهت می‌روم. او را راندم و گفتم «دختر بد! برو پشت کارت.» استاد سیاف که قصه را می‌شنید گفت: «او فکر کرده توهم یک جوانی.»

سیاست استاد برهان‌الدین ربّانی:

استاد سیاست‌مدار معتدل [و راستین] و میانه‌رو بود. اسلامی را هم که او باور داشت برعکس تبلیغی که شده بود، اسلام معتدل بود. در زندگی عملی دیدیم که استاد توانست با همه باورها و همه گروه‌ها زیست باهمی داشته باشد. در روزگار استاد چپ و راست بدون هیچ مشکل و مانعی در کنار هم زندگی داشتند. در آغاز پیروزی دولت اسلامی اغلب تنظیم‌های جهادی با حضور زن در تلویزیون ملی - که یگانه تلویزیون در کشور بود - مخالف بودند. کمیسونی، با همه احزاب صحبت کردند و پاسخ منفی گرفتند. در اخیر استاد ربّانی گفت: حضرت پیامبر اسلام فرموده‌است: «نیمه علم را از عایشه بیاموزید.» اگر عایشه سخن نگوید، از چه کسی آموخته می‌شود. بعد اجازه داده برخلاف دیدگاه همه که زنان نطافی کنند.

اراده استوار:

استاد انسان نرم و حلیم؛ اما صاحب اراده به مثابه عظمت کوه بود. در راه عقیده و آرمان چنان با اراده و استوار ایستاده بود که اصلاً هیچ تزلزلی را نمی‌شناخت. وقتی کودتای شورای هماهنگی صورت گرفت و کودتاگران به دروازه‌های ارگ رسیده بودند، استاد همچنان در ارگ بود.

طالبان زمین و زمان را به آتش تبدیل کردند، همه مدافعان خارجی و داخلی‌شان نیز راه‌های تخلیه موضع به آن‌ها را نشان می‌داد؛ اما استاد یک وجب عقب نرفت و با اراده استوار مقاومت کرد؛ تا ارزش‌های جهاد پامال عناصر مجهول و ناشناخته به نفع غیر نگردد.

متفکر اسلامی:

استاد از آغاز جهاد به عنوان یک متفکر در عرصه ظهور کرد. در زمانی که همگان روزنه‌های وابستگی و دریافت کمک‌ها را جست‌وجو می‌کردند، استاد استقلالیت انقلاب را نوشت و عنوان کرد، جهاد افغانستان باید به پای خویش ایستاده شود و فرمان‌پذیر کسی نباشد، تا

انقلاب ملت ما مستقلانه به پیروزی برسد. در زمان دولت اسلامی، استاد فرصت یافت تا ادارهٔ مستقلانهٔ خود را بسازد که دنیا با تبانی گروه‌های وابسته خویش به جان او افتادند و نگذاشتند دولت مستقل و اسلامی افغانستان تشکیل یابد.

وسعت نگاه:

استاد از وسعت دید بزرگی برخوردار بود. مانند فراوان مسلمانان خشک در لاک خود فرو رفته و شلاق تکفیر بر دست نداشت. جبههٔ نجات ملی را با اشتراک نیروهای چپ و راست افغانستان ساخت که دید وسیع و سعهٔ صدر او را نشان می‌دهد. از این جهت گاه‌به‌گاه مورد شماتت دوستان هم قرار می‌گرفت؛ اما به اجتهاد خود عمل کرد.

خبیرترین سیاست‌مدار:

بعد از اجلاس بُن، مجاهدان آرام آرام کنار زده شدند. رهبران هریک پی کار خود رفتند. تنها استاد ربّانی بود که صحنه را ترک نکرد و ارزش‌های جهاد را در راستای برپایی رها نکرد، ۴۰ کشور دنیا آمد و ریاست جمهوری استاد را گرفتند؛ اما استاد رفت و وکیل پارلمان شد و از طریق پارلمان بار دیگر بازی را در دست گرفت.

استاد برهان الدین ربّانی و درس‌های زندگی

دکتور شمس الحق آریانفر؛ نویسنده، رئیس مطبعه آزادی و عضو شورای رهبری جمعیت اسلامی افغانستان است.

تاریخ: ۱۳۹۶ / ۰۶ / ۰۸ هـ.ش.



استاد پروفیسور برهان الدین ربّانی، شخصیت استثنایی افغانستان در قرن بیستم است که زندگی، عمل و شخصیتش می تواند الگو باشد، برای سایرین. از ویژگی های شخصیت و گفتار و کردار ایشان می شود درس هایی آموخت.

شخصیت فردی:

استاد ربّانی شخصیت ویژه و ناب داشت. هیچ کس را نمی شود همسان با استاد شناسایی کرد. استاد در حلم و علم، مدارا و تواضع و انکسار روش و کنش خلیفه سوم اسلام حضرت عثمان ~ را برمی تابید.

حلم:

استاد هیچ گاه خشمگین نمی شد و در هیچ حالتی کلمه زشت و قبیح از زبانش خارج نمی گردید. در سخت ترین حالت اگر بر کسی قهر می شد، با صدای آرام می گفت: «بدبخت.»

علم:

در تاریخ افغانستان استاد برهان الدین ربّانی یگانه فرمانروایی است که با علم دین و دنیا مجهز بود. شاهان ما در گذشته ها، یا بی سواد بودند و یا بی علم. افغانستان شخصیتی مانند استاد ربّانی را در رهبری خویش برای نخستین بار تجربه کرده است.

تواضع و انکسار:

انکسار و شکستگی استاد، طبیعی و حتّی فطری بود. شاه و فرمانروا بود؛ امّا ذره ای از دگرگونی در کردار و معاشرتش نیامده بود. این ارزش ها و موارد فراوان دیگر - که صحابه صدر اسلام را تمثیل می کرد - در شخصیت استاد، ناشی از آن بود که استاد ربّانی، اسلام و دساتیر

دین را هضم کرده بود؛ گفتار و کردارش بر آن مدار می چرخید. این ویژگی ها می تواند چون درس های عملی در زندگی ما باشد.

اخلاق:

استاد نماد راستین اخلاق اسلامی بود. همچنان که نوجوانی بود در پی آموزش اسلامی و مُبارزه اسلامی، از همان روزگار، خویش را با اخلاق و معنویت اسلامی مجهز ساخت. اخلاق اسلامی ویژه دوران رهبری و پادشاهی اش نبود. روایتی می آورم که خود از زبان استاد شنیده ام و فراوان دوستان دیگر نیز شاهد بوده و شنیده اند.

استاد گفت: در زمان تحصیل در مصر در سرویس ایستاده بود، دختری خود را بسیار نزدیک ساخت و صحبت کرد. من کمی فاصله گرفتم و از سرویس پایان شدم، آن دختر پایان شد و با من حرکت کرد.

گفتم: کجا می روی؟

گفت: چرا؟ من با تو می روم.

گفتم برو! من اهل این مسایل نیستم و او را راندم.

یکی از بزرگواران که نامش را نمی گیرم و خداوند عمرش را دراز دارد و با استاد هم طراز بود، با شوخی گفت: «او هم فکر کرده خودت یک جوانی.»

اراده:

استاد ربّانی با این همه نرمش و ملایمت، کوهی از اراده بود. فشارهای سیاسی در دوره شاهی، فشارهای نظامی، کودتاها، حملات و هجوم های پیاپی، از دست دادن پایتخت، هیچ کدام اندک تزلزلی در اراده استوار او وارد نکرد. در حالی که در نیمه راه، شماری از یاران موضوع را خاتمه یافته تلقی کردند و رفتند، در ینگی دنیا جا خوش کردند. استاد ایستاد از اصول تخطی نکرد و به انحرافات تسلیم نشد. از همین جا بود که برخی از یاران به گونه استاد ناصریار، استاد را «سبّ محکم» می گفتند.

ایشان:

استاد ربّانی با امکانات، شناخت و فرصت هایی که داشت می توانست برود و در یکی از کشورها، برای خود زندگی و آرامشی را بسازد. اگر در دیگر زمان نرفت، بعد از اینکه قدرت را

تسلیم داد و بیکار شد. می توانست برود که دیگر مسئولیتی نداشت؛ اما استاد مُبارزه و جهاد را علیه انحرافات و کژی‌ها تا قاف قیامت می دانست و تعهد داشت؛ تا پای جان در راه آرمان و عقیده مُبارزه کند. این تعهد شعار نبود، استاد آن را در عمل پیاده کرد، جانش را در راه آرمان ایثار کرد و هرگز میدان را رها نکرد. استاد در مبارزات خود همان سخن را زنده کرد که شاعر گفته است:

من به یک زخم تو از پا نیفتم ای خصم
گر بود عمر بینم به پیکار دیگر

خرد سیاسی:

اکنون که رشته‌های باز و نهفته آشکار شده، خرد سیاسی بیشتر نمایان گردیده است. در اجلاس بُن اکثریت مجاهدان چنان ذوق زده بودند که فرصت بحث و مذاکره را اضافی می دانستند. وقتی استاد می گفت: بیایید در داخل کشور بحث می کنیم و تصمیم می گیریم. این سخن را اضافی می دانستند. اکنون آشکار گردیده است که آن همه کُنش‌های شتابزده، ذوق زدگی سطحی و رها از ژرفا بوده است.

صحبتهای استاد:

صحبتهای استاد سراسر درس و تعلیم است. استاد سخن احساساتی ندارد، جملات میان خالی و حرف رایگان ندارد. واژه واژه و جمله جمله استاد، آموزنده و تدریس است که باید فرا گرفته شود. به سخنرانی‌های استاد دقیق‌تر توجه کنید.^۱ این واقعیت را صحنه می گذارید.

نبشته‌های استاد:

استاد زمانی دست بر قلم برده که نیازی بوده است. رویدادی را تشریح و یا موضعی را مشخص ساخته است. در فراوان موارد، سخنان و نوشته‌هایش، درس‌ها و رهنمودهایی است که باید واژه واژه آن را نوشت و به کار بست. این ویژگی در کار کم‌تر کسی نمایان است. در هر کلمه و جمله‌اش راه می نماید و خطری را هشدار می دهد.

۱. مرکز تدوین آثار رهبر شهید، تاکنون توانسته شماری از این سخنرانی‌ها را به متن در بیاورد، که اینک ۱۳۹۸) جلد هشتم این سخنرانی‌ها را تحت عنوان «خط رهبر جلد هشتم» تقدیم خوانندگان عزیز می کند. «مرکز تدوین»

استاد ربّانی و تلاش برای احیای ثبات و وفاق ملّی

عتیق الله بریالی؛ رئیس ارتش پیشین وزارت دفاع ملی افغانستان

سه شنبه ۱۸ میزان ۱۳۹۶ هـ.ش.



استاد برهان‌الدین ربّانی -رحمة‌الله‌علیه- فرزانه‌ترین فرزند کشورمان، نه تنها به عنوان رهبر بزرگ‌ترین تنظیم جهادی در برابر متجاوزان خارجی کارنامه‌های تاریخی خلق کردند؛ بلکه به عنوان عالم بزرگ، روشنفکر مبارز و رهبر برآمده از متن مردم، از نقش و جایگاه بی‌بدیلی در تاریخ کشور ما برخوردارند.

ایشان اساس‌گذار حرکت سیاسی‌ای بودند که از لحاظ ایدئولوژیک اسلامی و از لحاظ رویکرد اعتدال‌گرا و از لحاظ اجتماعی، دارای پایگاه فراگیر ملی بوده که این امر در تاریخ سیاسی افغانستان امر بی‌مثال بوده است. ایشان هرگز هم در طول حیات سیاسی‌شان از همین سه اصل اساسی که دکترین مبارزات‌شان را تشکیل می‌داد، عدول نکردند. با متانت در برابر تمام وسوسه‌ها ایستادند و در دفاع از دین، ملت و باورهای‌شان لحظه‌ای میدان را رها نکردند. استاد شهید به عنوان دانشمندترین رئیس دولت تاریخ افغانستان همان‌طور که در رهبری جهاد و مقاومت مسلحانه در برابر خارجی‌ها در صدر ملت خود قرار داشتند، در استحکام نهادهای ملی و ثبات سیاسی در کشور و ترویج روحیه وحدت ملی در میان ملت افغانستان نیز دارای نقش محوری و بی‌بدیل داشته‌اند.

ایشان با مقاومت و دوراندیشی منحصر به فرد، توانستند در بحرانی‌ترین مراحل حیات سیاسی کشور، ملت را از میان بحران‌هایی که از بیرون تحمیل گردیده بود، سربلند خارج کنند. در حالی که ایشان قدرت سیاسی را نه به‌طور میراثی و نه به واسطه حمایت قدرت‌های خارجی؛ به دست آوردند، اولین زعیمی نیز بودند که خود مبدع و عامل انتقال سیاسی صلح‌آمیز قدرت در تاریخ کشورمان شناخته شده‌اند.

در جریان جهاد، جبهات تحت رهبری استاد شهید به عنوان رهبر جمعیت اسلامی، تکیه‌گاه اصلی و ستون فقرات جهاد و مقاومت ملت‌مان در برابر نیروهای شوروی را تشکیل داده بود و در جریان مقاومت علیه تهاجم پاکستان و ایادی آن و افراطیون و تروریستان خارجی، محور وحدت ملی برای نجات افغانستان و منبع امید برای رهایی و استقلال کشور بودند.

نقش نمادین، باشکوه و با عظمت تاریخی ایشان که در اوج قدرت و تسلط سرتاسری بر کل خاک افغانستان با سر بلند و قامتی افراشته، قدرت سیاسی را به دولت جانشین انتقال دادند، ثبت تاریخ است. ایشان بودند که بدون چشم طمع به قدرت سیاسی، تا آخرین لحظات حیات برای ایجاد ثبات و وفاق ملی در جهت خلق میثاق‌ها و نهادهای ملی در ساختن نظام جدید، محور ثبات و استقرار حاکمیت قانون و استحکام نهادهای دولتی از هیچ‌گونه تلاش خودداری نکردند و برای ختم رسالت دینی و ملی خود تا آخرین لحظه حیات برای تحقق صلح از هیچ تلاشی دریغ نورزیدند.

به عنوان یک مسلمان مبارز و اصلاح‌گر، حزب سیاسی‌ای با خواستگاه ملی و فراقومی و با اهداف بزرگ و قاعده‌مند را در سطح ملی پایه‌گذاری کردند که در همه احوال و اوضاع توانست محور دفاع و هم‌بستگی ملی برای ملت‌مان باشد. علی‌الرغم خصومت خونین دشمنان به ظاهر مذهبی؛ اما در باطن قوم‌گرایی، اهداف ایشان برای قاطبه ملت، سیاسیون و اقشار مختلف مردم قابل درک بوده و ظرفیت تعامل با اکثریت سلیقه‌ها و تفکرات ملی را دارا بوده‌اند. برای شناخت از بزرگی عظمت و نقش پدرانۀ ایشان برای ملت افغانستان، همین بس است که امروز پس از پانزده سال از حیات جدید و فضای بالنسبه با ثبات سیاسی هنوز هیچ یکی از مدعیان و منتقدان جهاد و مقاومت، اعم از سیکولر و مدعیان مذهبی موفق نشده‌اند حزب فراقومی و با ایده ملّی را پدید آورده و یا آن را سازماندهی کنند، تا با میراث جناب استاد رقابت کنند.

استاد شهید به عنوان رئیس‌جمهور و رهبر جهاد و مقاومت، افغانستان متحد و یکپارچه را به سلف خود به میراث گذاشت، در حالی که امروز علی‌الرغم حمایت بین‌المللی، مدعیان حاکمیت دارند افغانستان را به سمت اختلاف و انقطاع قومی به پیش می‌رانند.

روح تان شاد باد استاد بزرگ!

شخصیت استاد ربّانی در آینه آثار و راهکارهایش

پوهنوال عبدالعلی کوهی؛ نویسنده و استاد دانشکده

زبان و ادبیات عربی دانشگاه کابل.



استاد برهان‌الدین ربّانی شهید صلح افغانستان از جمله سیاست‌مدارانِ با فرهنگ و بافضیلت بود. شناسنامهٔ استاد -درست‌نویسی، درست‌اندیشی و تحلیل‌های روش‌مند جامعهٔ فردای افغانستان می‌باشد.

استاد از درست‌نویس‌ترین نویسندگان معاصر افغانستان است و شاید کم‌تر کسی وسواس او را در منزه‌طلبی ادبی و دقت در کاربرد کلمات داشته باشد. خوانش نوشته‌های استاد برای مخاطبانش هیچ‌گاه ملالت‌آور نیست و مخاطبانش را در معرض رویدادهای حوادث تاریخی کور قرار می‌دهد. استاد در نوشته‌هایش رنج میلیون‌ها انسان مظلوم کشور را -که آشوب‌گران خواب و قرار را از آن‌ها گرفته‌است- متبلور می‌سازد.

استاد تاریخ‌زندهٔ یک نبرد تاریخی و تجربهٔ موفقِ مبارزه با دهشت‌افگنی است. خاطرات و رویدادهای یک دورهٔ پرماجرای جهاد و مقاومت و تلاش‌های صلح‌آمیز استاد، در ذهن‌ها وجود دارد. استاد در مقام رهبر جهاد و مقاومت افغانستان معضل‌های پیچیدهٔ این کشور را کالبدشگافی کرده و به ارزش‌های تلاش‌های خود واقف بوده‌است.

استراتژی استاد در دوران جنگ و مقاومت همان استراتژی صلح و رسیدن به ثبات در کشور بوده‌است. مقاومت استاد در برابر دهشت‌افگنی و جنگ‌های تحمیلی فقط دفاع مشروع بوده‌است. استاد در دشوارترین اوضاع حیات سیاسی کشور افزون بر دفاع مشروع، برنامهٔ صلح و رسیدن به ثبات سیاسی را از دست نداده و بر سر این برنامهٔ بزرگ سرانجام حیات خود را از دست داد.

استاد ربّانی زبان همهٔ قلب‌های سوخته و جان‌های برافروخته و در یک کلام همدلی است. او فراتر از تعلق زبانی، نژادی و پیوندهای گروهی و حزبی بر مصالح‌علیای کشور می‌اندیشید. از دید استاد ربّانی آحاد جامعهٔ اسلامی در جهت استقرار و ثبات سیاسی در کشور مسئولیت دارند و خطر اساسی‌ای که انقلاب اسلامی را از درون تخریب می‌کند، انحراف از شیوه‌های اسلامی است که همهٔ افراد جامعه باید آن را در نظر داشته باشند. از نظر استاد جامعهٔ بی‌سواد،

جاهل و فقیر از مواصفات جامعه مطلوب اسلامی نیست. از نظر استاد نبود بستر سالم فرهنگی و عدم درک درست از مفاهیم اسلامی زمینه را برای سربازگیری دهشت افکنان مساعد ساخته است. استاد دهشت افکنان و مخالفان صلح و ثبات در افغانستان را مفتیان جاهل و ملاهای خود فروخته پاکستان می داند که در خدمت دستگاه های استخباراتی منطقه قرار گرفته و برای نابودی دین، مذهب و دین داران واقعی قرار گرفته اند.

او همواره از مخالفان خواسته است که به جای قتل عام مردم و نابودی افغانستان، آماده صلح و فداکاری گردند و بیش از این ملت مظلوم افغانستان را به سوی فقر، جهل و تباهی سوق ندهند. استاد ربانی گنگ خواب دیده ای نیست که نتواند پیامش را به دیگران برساند؛ بلکه پیش بینی هایش چنان تحقق یافته است که امروز جامعه جهانی به این پیش بینی ها اعتراف کرده و باورها بر این است که عمق استراتژیک کشور همسایه، افغانستان را به چنین سرنوشتی دچار کرده است و استخبارات کشورهای منطقه است که با استفاده از مشی انسان های احساساتی، بی تدبیر و مزدگیر - که فهم و درک آن ها از اسلام سطحی و غیر قابل پذیرش است - افغانستان را به چنین سرنوشتی دچار ساخته است.

او از انسان های قشری و ظاهربین و آن هایی که به نرخ روز سخن می گویند، سخت در انزجار است. از نظر استاد همین انسان ها روزی پیشاپیش قوای سرخ اتحاد شوروی و روز دیگر با تجاوزگران کشور همسایه، افغانستان را مورد هجوم ستم ستوران ساخته اند. استاد حرکت گروه طالبان را برخاسته از متن فرهنگ، تاریخ و خواست مردمان کشور نمی داند؛ بلکه عملکرد آنان را بیشتر مربوط به تعبیرات خشک، عادات بدوی این گروه و دسایس خارجی می داند که در جهت بدنام کردن اسلام توسط حلقه های استخباراتی خارجی به راه افتاده اند.

باور استاد بر این بود: همان گونه که جهاد و مقاومت را به پیروزی رسانده است، می خواست در جهت صلح، بازگشت به ثبات سیاسی گام های بلندی بردارد. این اهداف ملکوتی و اسلامی استاد، مخالفانش را وا داشت که این نیروی فضیلت و سیاست را با نیرنگ های شیطانی از میان بردارند.

استاد ربانی از شاخص ترین چهره های قرن بیست است، رهبر جهاد و مقاومت مردم، مقاوم میدان صلح و جنگ بود. باید گفت که نبرد استاد در برابر عوامل داخلی و خارجی فقط در سطح جنگ مشروع - که دفاع از این سرزمین مقدس می باشد - به حساب می آید.

استاد مثل دیگران نه جنگجو بود و نه اغواگر. آینده ها و کسانی که بی طرفانه قضایای سیاسی سه دهه اخیر را بررسی خواهند کرد، به این موضوع اعتراف خواهند کرد.

روحش شاد.

بررسی الگوهای اخلاقی و فرهنگی در مبارزات استاد ربّانی

نویسنده: استاد عبدالعلی کوهی استاد دانشگاه کابل



استاد از جمله سیاستمدار دین‌مداری بود که اخلاق و موازن اسلامی در صدر برنامه مبارزاتی‌اش قرار داشت. دین‌مداری و مدارای سیاسی در چوکات اخلاق اسلامی از ابعاد مهم شخصیتی استاد بود. تجربه‌های دینی و کیفیت درک وی از دین از ویژگی‌های مبارزاتی استاد به شمار می‌آید. عمل به فرایض دینی، آموزش و پرورش دینی، شرکت در مراسم دینی، آراستگی ظاهری و باطنی، بندگی عاشقانه و تلاش در جهت وصول به یک انسان کامل سراسر حیات وی را می‌ساخت. رفتار، سلوک و نظام اخلاقی استاد، مثل: صبر، صداقت، عدالت، مهربانی، برخورد سالم با دیگران و تواضع از ویژگی‌های رفتاری و سلوک اخلاقی استاد بوده است.

از نظر استاد؛ جوهر دین، مکارم اخلاقی و فضایل معنوی است و محرومیت از مکارم اخلاق برابر با محرومیت از جوهر دین است. از همین رو، استاد در حیات شخصی‌اش، مبرا از امساک، بخل، تزویر، تکبر، حرص، خودبینی، خودپرستی، خودپسندی، دروغ، ریا، عیب‌جویی، غرور و خودکامگی بود.

او با مخالفان و بدبینانش از درِ مسالمت پیش می‌آمد. دیالوگ و گفت‌وگو را اصل منازعات دینی می‌دانست و سرانجام برای تحقق این اهداف بزرگ به شهادت رسید.

استاد از معدود دانشمندان جهان بود که با سرمایه‌های علمی و معنوی برگرفته از دین، می‌خواست به بازسازی و اصلاح جامعه افغانستان اقدام کند. در کُل از آرمان‌های استاد، حاکمیت دین، عدالت و معنویت بر اساس اخلاق اسلامی بود. او تلاش کرد پس از پیروزی مجاهدان در کشور که خود آن را رهبری می‌کرد، به اصلاح و بازسازی مجاری دینی بپردازد.

او بر این باور بود که دین اسلام و فقه اسلامی فراگیر همه نیازهای بشری است، باید شیوه استخراج آن بازسازی گردد. او بر ضرورت تحوّل در حوزه آموزش و پرورش دانشگاه‌ها، مدارس و مکاتب به‌عنوان رکن اعظم پیشرفت جامعه می‌اندیشید. استاد جهاد و مقاومت را بر پایه اخلاق اسلامی رهبری و مدیریت کرد و در قلمرو حاکمیت استاد در دوره جهاد و مقاومت نهادهای تعلیمی و آموزشی فعال بود؛ زیرا وی می‌خواست نسل جوان با روحیه فراگیر علم و

دانش تربیه گردند.

از قدیم گفته‌اند که آرزوهای هرکس با سرشت، روح، تربیت، محیط فرهنگی و شیوه تفکر و مکتب او پیوند دارد. این آرزوهای بلند می‌تواند نشان شخصیت هر فرد باشد. آرزو؛ یعنی خرسند نشدن به وضع موجود و خواستن وضع مطلوب است. آرزوهای استاد بر مبنای سیاست اخلاقی و فرهنگی استوار بود و نمی‌خواست ارزش‌های دینی، اخلاقی در پای سیاست قربانی گردد. آرزوهای استاد، اصلاح جامعه و حاکمیت عدالت اجتماعی در کشور بود.

این آرزوها شخصی نبود به خود و حزبش تعلق نداشت؛ بلکه او می‌خواست گم‌شده خود را که همان عدالت اجتماعی، حفظ تمامیت ارضی و سرفرازی افغانستان بود، به دست آرد. آرزوهای بزرگ و متعالی حکایت از بزرگی روح استاد داشت.

استاد، از زمره مصلحان بزرگی بود که از يك طرف در صف مبارزان آزادی‌خواه جهان قرار داشت و از جانب دیگر با تمام نیرو و امکاناتی که در اختیار داشت، به مُبارزه مسلحانه پرداخت و کشور را از اسارت نجات داد. او نزدیک به نیم قرن، گاهی به مُبارزه مسلحانه پرداخت و پس از مُبارزه مسلحانه وارد برنامه‌های اصلاحی و سیاسی در کشور گردید؛

اقا گروه‌های عاقبت‌نیندیش و طمعان قدرت و کسانی که خود را وارثان تاج و تخت می‌دانستند، نگذاشتند که برنامه‌های اصلاحی استاد عملی گردد. او امیدها و آرزوهای بلندی داشت، آرزوهای انسانی برای نجات هم‌وطنانش از ستم، آرزوی آزادی کشورش از قید و بندهای اجتماعی و خرافات فرهنگی، آرزوی هم‌پستگی اقوام و قبایل مختلف کشور.

استاد دو برنامه داشت: آزادی و استقلال افغانستان که شامل مبارزات مسلحانه استاد بود و برنامه اصلاح جامعه که پس از پیروزی آن را در سر داشت.

استاد دوره اول را موفقانه سپری کرد و آرزوهای دوره دوم که همان تحقق عدالت اجتماعی، حاکمیت ارزش‌های انسانی و زندگی همزیستی بین افراد جامعه به دور از نیرنگ و نفاق بود که باید مردم در کنار همدیگر به درستی زندگی کنند، ناتمام ماند.

در اوضاعی که همه چیز ریخته‌است و اندیشه‌های من درآوردی گروه‌های جنگ طلب که با خون انسان‌ها تغذیه می‌شوند و همه‌روزه بر شب تاب‌های نور و روشنی یورش می‌برند و تحفه آن‌ها برای مردم خون، آتش و ناامیدی است و ابرهای سیاه، افق کشور را در خود فرو برده‌است و هیچ امیدی به آینده در کشور وجود ندارد، موجوبیت يك چنین چهره مصلح سیاستگر، دانای راز و عالم دین در کشور خالی است.

مانند استاد ربّانی هم‌اکنون در حوزه سیاست‌گذاری‌های کلان هیچ چهره‌ای وجود ندارد که افغان شمول بوده باشد. مردم از شعارهای تفرقه‌افکنانه، ریا و تزویر حلقات معین در داخل

حاکمیت و خارج حاکمیت به تنگ آمده‌اند. جای دارد که در هفته صلح و وحدت ملی از استاد شهید طور تجلیل گردد که مطابق شأن ایشان بوده باشد.

در این «هفته صلح و وحدت ملی» باید رهبران اجتماعی، احزاب سیاسی و سیاستگران افغانستان تعهد بسپارند که دیگر نفاق ملی بس است. ما زمان زیادی را به هدر داده‌ایم، طرح‌ها و سخنان زیادی شنیده‌ایم که با بستر فرهنگی ما همخوانی ندارد. اکنون وقت آن فرا رسیده است که روی مشترکات همه اقوام و قبایلی که رسیدن به صلح و ثبات سیاسی است، دقت صورت گیرد تا کشور از این رکود و بن‌بست سیاسی و نظامی خارج ساخته شود. فقط وحدت و مشارکت منافع است که کشور را به هم نزدیک می‌سازد، نه شعارهای تفرقه‌افکنانه، بی‌رویه و ناسنجیده که بر مشکلات می‌افزاید و بافت اجتماعی کشور را آسیب می‌رساند.

شخصیت پروفیسور ربانی از زاویه فرهنگ

نویسنده: پوهنوال عبدالعلی کوهی / استاد دانشگاه کابل

تاریخ: ۱۳۹۱ / ۸ / ۲ هـ.ش.



در این نبشته برآنم، تا چپستی و چگونگی شخصیت پروفیسور ربّانی از زاویه فرهنگی به بررسی گرفته شود.

باور نویسندۀ این است که استاد ربّانی قبل از آنکه یک شخصیت سیاسی کشور باشد، یکی از طلایه داران فصل های سترون تاریخ سرزمین ماست که با دستان نازک خویش همواره ستاره حمل می کرد.

استاد با تاریخ دیرینه سال، جغرافیای بزرگ فرهنگ این سرزمین و خاستگاه هویت تمدنی ما پیوند دارد. استاد تأویل، براینند بارز نمادهای رازآفرین این سرزمین است.

امروز که جامعه از سیاهی دیروز فاصله گرفته است و فضای باز سیاسی با همه شوکران فقر و ناامیدی، کام رسانه ها را شکرین کرده و همه نگاه های غبارگرفته معطوف به آینده است. تفکر و دکترین پروفیسور ربّانی، بر مبانی فرهنگ استوار است و مفاهیم استقلال، آزادی، عدالت، ستم ستیزی و کرامت انسانی را در خود نهفته دارد و در عصر جهانی شدن این تفکر می تواند ضلعی از اضلاع ورود به جهانی فزاتر از نیرنگ و تزویر و مکر و ریا قرار گیرد.

در اندیشه و تفکر استاد، سیاست های فرهنگی به فرهنگ سیاسی تبدیل گردیده بود، سیاستی که ثبات منطقه ای و همگرایی در جهت صلح و توسعه پایدار را به دنبال داشته است. به گفته عطا ملک جوینی؛ تاریخ نگار قرن هفتم هجری، جامعه آن روزگار را چنین به تصویر می کشد:

«امروز دروغ و ریا را پند و ذکر پندارند، اکنون هر ابزاری در لباس گناه کار امیر، هر مزدور صدرنشین، هر نیرنگ کار وزیر، هر بخت برگشته دبیر، هر راحت طلبی مستوفی، هر ابلیس ناظر دیوان، هر دستار بند دانشمند بزرگوار و هر حمّالی از برکت شانس، گشاده حال گشته است.»

این سخنان امروز در جامعه ما مصداق پیدا کرده است؛ زیرا امروز سیاست های نیرنگ و فریب، مکر و تزویر می خواهد آزادی، عزّت و سرزمین را حلق آویز کند. در چنین سیاست های

نیرنگ و فریب، استاد ربّانی وجدان‌های خفته هم‌وطنان خویش را به صدای رسا تبدیل کرد. هنوز صدای پای استاد را میشنوم که آزادی و عزّت را فریاد می‌کند و فرزندان خراسان را برای بازگشت بر سکوی افتخار گذشته به یاری می‌طلبد. صدای استاد، صدای قرن‌ها سکوت و صدای سرزمین خسته از نامردی است. استاد به‌دنبال تاریخ گمشده خود بود که باید بر مبنای آن تاریخ آینده ما گذاشته شود.

امروز فضای فرهنگ ما را به گفته عطا ملک، پیام‌آوران دروغین و اندیشه‌های تب‌آلود و عطش‌زده پر کرده است. این پیام‌آوران اجعاف و ناآدمی، همیشه بر شیتاب‌های این سرزمین، که به‌دنبال نور و روشنی بودند، حمله می‌کردند و آشیانه‌های گرم پرندگان آزاد این سرزمین را لگدمال می‌کردند.

پروفسور ربّانی چون درخت تناوری بود که ریشه در خاک و سر در آسمان و خورشید داشت، او نوح نبود؛ امّا توفان‌های زیادی را دیده و تجربه کرده بود، او شاهد رگبارهای بود که اندام‌های ضعیف و لاغر نوباوگان در آن خورد و خمیر می‌شد.

استاد ربّانی در آشفته‌بازار سیاست و فرهنگ رویده بود و زلال خودآگاهی و نور را حمل می‌کرد و در برابر نامردمی چون کوه استوار و در برابر هرزهره‌پرستی، صدای وی چون توفان مهیبی بود که کاروان سفرهای مهلک را در فضای کشورش به‌مثابه قطب‌نما رهنمایی می‌کرد. استاد ربّانی در حصار شب محصور نبود، هرچند حصارهای زیادی، شب‌پرستان بر او بسته بودند، او چون عقاب بلندپرواز، بارها از این حصارهای بسته و خفه‌کننده جسته است و راه به بیرون باز کرده است.

به تعبیر دانشمندی از کشور: او تیمارگری زخم‌های تاریخ ما بود، وی می‌خواست تا زخم‌های ناسور را التیام بخشد، استاد از نادره‌های نه‌تنها از جزیره خراسان است؛ بلکه در صف بزرگ‌ترین آزادی‌خواهان جهان برای خود جای باز کرده است.

به گفته جبران خلیل جبران، شاعر تبعیدی لبنان، به من می‌گویند: «هرگاه برده‌ای را خوابیده یافتی، بیدارش مکن؛ شاید خواب آزادی خویش را می‌بیند؛ ولی من به آنان می‌گویم: هرگاه برده‌ای را خفته دیدم، بیدارش می‌کنم و برایش از آزادی سخن می‌گویم.»

استاد ترسب اندیشه‌های قرن ماست؛ قرن که آتش و سیاهی بر سرنوشت مردم ما حاکم بوده است. او مثل سایر آزادی‌خواهان، از آزادی سخن می‌گفت و می‌خواست هم‌وطنان خویش را از خوابِ گران بیدار سازد.

جای داشت که در آستانه یک‌سالگی شهادت استاد، تعدادی از نخبگان کشور در یک همایش علمی پیرامون ابعاد مختلف حیات سیاسی، علمی و ادبی استاد سخن می‌گفتند.

استاد پیش از اینکه به سیاست روی بیاورد، به بیداری و عقلانیت می‌اندیشید. او اندیشه‌ورز عصر خودش بود، نویسنده‌ای بود که در برابر اندیشه‌های من‌درآوردی چون کوهی استوار ایستاده بود و چون علامه صلاح‌الدین سلجوقی به پاره‌ای از چنین اندیشه‌ها پاسخ می‌داد و در برابر پایگاه بزرگ ایدیولوژیک که در همسایگی کشور ما، می‌خواست افغانستان و شرق دور را ببلعد، به مبارزه فکری پرداخت. او در سطح استاد خلیل‌الله خلیلی از توانمندی نوشتاری بهره‌مند بود و اندیشه‌های کلامی استاد نیز یکی از فراورده‌های دانشی استاد به شمار می‌رفت. او به ترجمه تفسیر پرداخت، آثار جدید را از زبان عربی به زبان ملی ترجمه می‌کرد و پیشینی‌های استاد که وجود حکومت محمد داود روزی در کشور فاجعه خواهد آفرید، به تحقیق انجامید.

نمی‌شود شخصیت استاد را با خوانش چند شعر موزون و ناموزون به بررسی گرفت و در برابر هر چکیده‌ای ناتراشیده تحسین گفت. بودند کسانی که در حیات استاد دوروبر او را چون مور و ملخ فرا گرفته بودند؛ اما امروز این مورچگان بی‌آزار اطراف اسلاف وی را چون زنبور عسل که پیرامون ملکه را می‌گیرد، ایستاده‌اند و دیگران را نمی‌گذارند تا در ساحت تفکر استاد به تحلیل و ارزیابی بپردازند؛ زیرا استاد بالاتر از تشکلهای سیاسی امروزی جامعه ماست. امروز هستند کسانی که وی را در حلقه محدود حزب و تشکل خاص سیاسی محصور سازند.

به امید روزی که ابعاد مختلف شخصیت علمی و ادبی استاد به بررسی گرفته شود و در قطار بزرگ‌ترین فرهنگیان کشور به مردم سرزمین خویش بیشتر معرفی گردد.

رهبر شهید و لزوم تجلیل از مقام شامخ و کارنامه‌های درخشان او
عبدالقیوم ملک‌زاد؛ شاعر و نویسنده، عضو جمعیت اسلامی افغانستان و سفیر دولت
افغانستان در بنگلادیش.



امروز بیست و نهم ماه سنبله است، سنبله خونینی که در اعماق سینه حادثه آشنایی آن، طی دو-سه دهه واپسین، بهترین و ناب‌ترین و درخشان‌ترین گوهرها را از دست داده‌ایم که یکی از آن گوهرهای کم‌یاب، پیر خرد منطقه یا رهبر گرامی و رئیس جمهور پیشین کشور پروفیسور برهان‌الدین ربّانی بود...

امروز، سالروز سفر بی‌بازگشت، آن شخصیت بزرگ و استثنایی است. شخصیت نامداری که تأثیرگذار و بی‌بدیل بودنش در تاریخ پرفراز و نشیب این مرزبوم، أَظْهَرُ مِنَ الشَّمْسِ بود! روزی که زمینه آن فراهم می‌شود تا خاطره‌های شیرین و گوارای بودن در کنار او، در اذهان بیشتر تداعی گردد و پروانگان ارادت و رسالت، گسترده‌تر از هر زمان دیگر در ماحول شمع ذکر خیر و حسن خُلق او به طواف پردازند؛ لب‌ها مشتاق‌تر از هر فرصت دیگر، ترانه‌خوان مدیحه و سجایای عالی او شوند و قلوب همیشه در تپش دوست‌داران او، در فراق جانسوز و غم نبود او بی‌اختیار سرشک‌افشانی کنند و انبوه معتنی به از هواداران، از اعماق سینه‌های‌شان، امواج آه آتشین برکشند و داغ‌داران آن، دستان‌شان را برای شادمانی روان ارجمند او، به بارگاه قدسی حضرت حق -که بازگشت همه به سوی اوست- عاجزانه بر افرازند و طالب ریزش باران رحمت آن ذات یگانه و مهربان، برای او گردند.

به یاد بزرگ‌مرد نامداری که در خطرترین برهه‌ای از تاریخ، زعامت مدبرانه و هوشیارانه مردم و کشور گرفتار در چنگ صدها دسیسه را عهده دار بود. اویی که نزدیک به هفت دهه بر بلندای تاریخ درخشید، سُروِدِ مُبَارَزَه برای غلبه بر باطل برخواند و نوای دل‌انگیز دمیدن خورشید فتح و ظفر، در پی مبارزات خداخواهانه را به رهروان حق سر داد و امیدهای بزرگی را در دل‌ها بالاند و اسیران و بیچارگان خسته از استبداد، ظلم و اختناق را قوّت دل و طمأنینت بخشید و آزادی و آزادگی را معنای تازه عطا کرد!

از همین روست که اینک هواداران میلیونی او در آستانه ششمین سالگرد عروج ملکوتی‌اش بر آن‌اند تا باز به مویه بنشینند. اوراق خوبی‌های او را آه‌افشان، ورق زنند و کتاب‌طور اوصاف او را صفحه صفحه و سطر سطر، به همدیگر باز خوانند.

آری؛ به یاد گرامی رهبر فرزانه و پیشتاز و ممتازی که نمونهٔ مهربانی نه تنها برای آنانی که هم‌کاروان او بودند، محسوب می‌شد؛ بل برای کلیه مردم مسلمان و عزیز این سرزمین کهن و حتی اسیران مظلوم سرزمین‌های دیگر، نیز همچنان...!

الحق او نمونهٔ بارز رحم و عطوفت و مهرورزی و دل‌سوزی و صمیمیت بود و سزاوارترین چهره برای زعامت در این سرزمین و یکی از مدبرترین پیشواها برای مردمش...! کسی که مایهٔ امید برای همه مردم این مرزبوم بود و خار چشمی برای مشتی کوردل و جاهل؛ یعنی برای آن‌هایی که از حلاوت ایمان بی‌بهره بودند و در ذلیل‌بودن شهرهٔ آفاق و در زیستن برای خدمت بیگانگان بی‌عار؛ اما -چه تأیید شود و چه از روی غرض و مرض تردید شود- باید بر آن تأکید ورزید که او برای کشورش و برای مردمش -جز برای عدهٔ قلیل، عدهٔ ذلیل و پرعقده- عزیز بود و حتی برای بسا از مردم سرزمین‌های دیگر، سخت قابل احترام و مایهٔ مباهات و از ابرز و اعظم غنایم روزگار شمرده می‌شد؛ بلکه به گونه‌ای که نه تنها او را سزاوار این می‌دانستند، ایشان را سرحلقهٔ نخبگان و برازندگان و نگین درخشان خاتم تاریخ این آب و خاک بشمرند؛ بلکه فراتر از آن «پیر خرد منطقه» اش بشناسند...! او بدون هیچ تردید شایستهٔ چنین اوصاف بلند بود و سزاوار هرگونه تمجید و تجلیل.

این تنها سخن ما نیست؛ بل ادعای برحق آن ملت سرافرازی است که عزت‌شان را در داشتن ایمان و در داشتن عشق به قرآن می‌دانند و بندگانِ اندِ صادق برای پروردگار عالمیان...! بندگانِ که از دید آنان، جهاد محدود برضد اعدای هم‌کیش با شیطان نیست؛ بل وجیهه‌ای است که در مقابل کلیه مفسدان و شرارت‌گستران از هر قماش‌ی که هستند، الی یوم القیامه تداوم یابد. هیئات و صد دریغ که گروه‌های لجوج و عقده‌مند و تندنظری که به کنه اندیشهٔ سازندهٔ چنین یک زعیم بزرگ و مدبر و میزان دل‌سوزی و جایگاه رفیعش پی نبردند، به نیت ایجاد فتنه برخاسته از کینه و تعمیم آشوب، در مسیر اهداف عالی و ارزنده‌اش خروارها مغیلان عداوت گسترند و در راه تطبیق خواسته‌های مقدس او و سردار نامدار جهاد و مقاومت این سرزمین (قهرمان ملی افغانستان) و کلیه رهروان و علم‌برداران راستین جهاد و مقاومت، نامردانه فساد انگیزند و بی‌شرمانه موانع گوناگون پدید آوردند و با برافروختن شعله‌های شرارت، نه تنها برای زعیم باتدبیر و دل‌سوز این دیار؛ بل برای تمامی مردم عزیز -مردمی که در رگ رگ هستی‌شان خون رهیدگی و شرف و عزت جاری بود، مردمی که بی‌صبرانه در انتظار آینده‌های بهتری برای مردم و کشور خود بودند و همواره برای پیروزی مجاهدان دعا می‌کردند و مجاهدان را فرشتگان صلح و خیر و رفاه قلمداد می‌کردند- درد سرهای فراوان و بدنامی‌های غیر قابل جبرانی پدید آوردند!

هان ای استاد شهید!

حرف‌ها و درد دل‌های زیادی برای گفتن ما را در دل است، همان‌گونه که خاطره‌های زیادی از بودن با تو در حافظه‌های مان انباشته است؛ خاطره‌هایی که هرگز فراموش نمی‌شوند. صادقانه می‌گوییم که این نوشته تفسیری از دل‌تنگی ما در فراق توست!

تویی که متأسفانه بسیاری‌ها، عَظَمَت و بزرگی‌ات را ندانستند و قدر تو را نفهمیدند و قادر به شناخت همه‌جانبه شخصیت والای تو نشدند. راه تو را - که از ارزش‌های گران‌بها و اندیشه‌های متعالی مملو بود - نتوانستند به وجه درست تشخیص دهند. این در یک‌سو و از سویی هم با دریغ و درد دیدیم که برخی از راهیان مُبارزه، توفیق هم‌رکابی مخلصانه با تو را، تا پایان جهاد و مُبارزه، رفیق خود نساختند و چه بسا هم دیده شد که مشتی هم فریفته مظاهر دنیایی شدند و اسباب سبک‌نامی راهیان سرافراز جهاد و این مسیر پر مجد و جلال را فراهم آوردند.

ای کاش چنین نمی‌شد و پای مرکب جاه‌طلبی لنگ می‌گشت و قلب‌های همه رهروان جهاد و مُبارزه - همان‌گونه که در آغازین روزهای سپیده‌دم جهاد تعهد سپرده بودند - تنها برای کسب رضای خدا، می‌تپید.
رهبر گرامی!

سالگرد شهادت تو بهانه‌ای شده تا درد دل‌های بیشتری را بروز دهیم و خطاب به روان گرامی‌ات برفازاییم.

چه روزهای خوبی بود آن روزها که در پرتو ارشادات و رهنمودهای تو - که برخاسته از فرمان‌های حیات‌بخش الهی و دستورهای گران‌بهای پیامبر راستین او بود - عاشقانه راه و رسم مُبارزه عدالت‌خواهانه را فرا می‌گرفتیم!

آری؛ مُبارزه با فتنه‌های برخاسته از خیز و جست‌های احمقانه، بیجا و جاهلانه مزدوران و از زیر سُم‌های پلید خُرسان متجاوز قطبی را مُبارزه با انواع باطل را و همین‌طور مُبارزه با اقسام رذایل اخلاقی و فساد و منکرات را از تو فرا می‌گرفتیم.

ما را - با توجه به شناختی که از تو داشتیم - باور بر این بود، این تو بودی که همواره چراغ امید را در برابر ما بر می‌افروختی و برای تحقق اهداف والای جهاد و اهداف ارزشناک مُبارزه با دشمن سفاک و فروزان‌نگه‌داشتن مشعل آرمان‌های بزرگ، پروانه‌سان می‌سوختی و پی هم به رهروانت می‌آموزاندی که همواره چنین باشیم.

ایجاد چنین دلگرمی‌ها و گسترش چنین عشق و شور بی‌پایان، موازی با آرمان‌های بزرگی بود که در پی آن، ما هرگز به تلخی‌های روزگاران سخت و دُشواری‌های طاقت‌فرسا، واقعی

نمی گذاشتیم و اهمیتی بدان قایل نبودیم؛ بل با شوق تمام، به سوی مقاصد عالی می شتافتیم و با هرگونه مصایب، مردانه دست و پنجه نرم می کردیم و با اهریمن یأس خشم گینانه درمی افتادیم...! ورنه چه کسی نمی فهمید که راه مُبارزه، راه هجرت، راه پیکار با دشمنان کینه توز اسلام و بالأخص راه نبرد پیگیر با یک ابرقدرت بزرگ و دارای پیشرفته ترین ساز و برگ نظامی - که به سرزمین ما وحشیانه پورش آورده بود- کار آسانی نیست؛ مگر می شود منکر شد که سینه سپر کردن در برابر آتش و باروت توپ و راکت و تانک و انواع مرمی های دشمن، دل شیر می طلبد و ساختن با هرگونه آزار و اذیت و صدها گونه مصایب طاقت فرسای طاری در سنگرهای داغ و به سر بردن در دل بیابان های خطر آفرین و در پای دژه ها و صخره های دشوارگذار و در میان خیمه های سوزان، مفهوم دیگری جز شتافتن عاشقانه به قربانگاه ها، برای زنده ماندن ایمان، عقیده، آرمان و آزادی، چیز دیگری نداشت!

آری؛ ما چرا در آن روزگار به قدر مویی یأس و خستگی و ناامیدی را به دل راه نمی دادیم، انگیزه اش معلوم بود که ما دارای هدف مقدس و آرمان بزرگ و والایی بودیم که آن هدف برتر، همانا کسب رضای خدا و آزاد ساختن کشور و سربلند زیستن در میان مردم گیتی بود و معنای آن همانا جهاد بود، جهاد در راه خدا که فریضه بزرگی است از سوی او تعالی.

بلی دلیلش همین بود که از آغازین روزهای شروع پیکار با اُفعی سرخ خونخوار، در وادی عشق می زیستیم و این آتش عشق زمانی بیشتر شعله ور می شد که به تلقینات سازنده تو - که منبعث از دستورهای الهی بود- گوش می سپردیم، که می فرمودی:

«در راه مُبارزه و جهاد متردد نباشیم، شایبه های جُبْن و بزدلی را به دل راه ندهیم، سست اراده نباشیم؛ بل دل به دریا زنیم و در میان امواج خروشان کشمکش ها فرو رویم و در دل توفان های سهمگین شنا کنیم و با امواج خشم آگین آن در آویزیم...!»

همین بود که -چه در سنگر و چه در مهجر- اندیشه اضطراب و یا دلهره ای از ناحیه مشکلات در مخیله ما راه نمی یافت؛ بل مصمم بودیم تا عاشقانه در این راه گام برداریم و به پیش تازیم و با هرگونه موانع دست و پنجه نرم کنیم و رویین تن بار آیم و تمامی هم و غم ما متمرکز بر آن باشد که مردم از شر اهریمن نجات یابد و کشور از اسارت ارتش سرخ رهایی پیدا کند و عزت از رکاب ملت سلحشور و خداپرست برای همیشه بوسه رباید! و این پیغام والایی بود که تو همواره به اذهان ما القا می فرمودی و می خواستی تا ما سفیر آن پیغام ها به دیگران باشیم و در دورترین نقاط خطه اشغال شده -که مردم سلحشور آن در حال پیکار با متجاوزان بودند- آن را انتقال دهیم و برای آنان روحیه عالی رزمی و فکری ارزانی داریم!

چگونه می شود فراموش کنیم، این تو بودی که با درک مسئولیت بزرگی که به عنوان رهبر

بزرگ به عهده داشتی، تأکید می فرمودی که مجاهدین منسوب به تنظیم تو، تمام نیروی شان را تنها متمرکز با قوای اجنبی و اشغالگر بسازند و از سرایت بیماری خطرناک تنظیم جنگی و برادرستیزی سخت بپرهیزند و به مرض مزمن تعصبات قومی و قبیله‌ای آغشته نشوند!

آری؛ تو می خواستی تا فرد فرد راهیان حق در راه مبارزه، هرچه بیشتر آبدیده شوند و از نیروی هوشیاری فوق العاده‌ای برخوردار گردند، تأکید می فرمودی: مبارزه را نباید موسمی انگاشت و آن را پدیده گذرا و حادثه‌آنی و عکس العمل اوضاع به خصوص قلمداد کرد؛ بلکه آن را موج خروشان تلقی کرد که از ضمائر مردم مؤمن و خداپرست سر می کشد و تا نابودی دشمن ادامه می یابد، نابودی دشمن عقیده و دشمن مردم و دشمن آزادی!

آری؛ آنانی که زمینه رفتن به سنگرهای گرم جهاد بر ضد اشغالگران و دشمنان دین را برای خود مساعد نمی یافتند، به اساس دستور تو در سنگرهای فرهنگی و تبلیغ و ارشاد و خدمت به مهاجرین قرار داشتند و به‌ویژه فرهنگیان، رسالت خود می دانستند تا مبلغان رهنمودهایی از این دست برای دیگران باشند:

«در مسیر مبارزه و جهاد، سختی‌های فراوانی قرار دارد، هر قدر رزمندگان اسلام با مشکلات روبه‌رو می شوند، پخته‌تر و استوارتر می گردند و با هجوم سخت توفان مشکلات، عزم و اراده آنان قوی‌تر و مستحکم‌تر می گردد.»

فراز فراز و سطر سطر، فرموده‌های تو درس استقامت به سنگرداران عزیز بود و سبق شهامت و شجاعت برای آنان کلیه راهیان جهاد و مقاومت و ما همواره می کوشیدیم تا با تمام حواس و اندیشه این فرموده تو را به خود تلقین کنیم:

«راه رهروان حق، از قالین و مخمل فرش نشده، این راه از میان صخره‌ها و خارهای نوک تیز عبور می کند.»

الحق این فرموده تو ملهم بود از این دستور تابناک این آیه مبارکه قرآنی که می فرماید:

﴿أَحْسِبِ النَّاسَ أَنْ يَبْرُكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ * وَلَقَدْ فَتَنَّا الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَلَيَعْلَمَنَّ اللَّهُ الَّذِينَ صَدَقُوا وَلَيَعْلَمَنَّ الْكَاذِبِينَ﴾^۱

یعنی؛ آیا مردم پنداشتند که تا گفتند ایمان آوردیم رها می شوند و مورد آزمایش قرار نمی گیرند، و به یقین کسانی را که پیش از اینان بودند آزمودیم تا خدا آنان را که راست گفته‌اند معلوم دارد و دروغگویان را [نیز] معلوم دارد.

استاد شهید! ای رهبر و مراد سفرکرده ما!

امروز روز بزرگداشت از شخصیت والای توسست، روز گرامیداشت از کارنامه‌های

درخشان تو و روز تجدید تعهد به خون گلرنگ و عطر آگین تو که راه برحق تو را - در جهت تحقق آرمان‌های بلندی که به دل می‌پروردیم، آرمان‌های جهاد راستین و راهیانِ صادقِ اسلامِ گزین - ادامه می‌دهیم و خط تو و رهنمایی‌های تو برای ما همیشه راه‌گشا خواهد بود و طریق و روش تو الگوی روشن برای ما!

امروز روزی است که همه سرگرم برگزاری مراسم یادبود تو می‌باشند و این حقی است که بر گردن همه ما داری.

ما متعهد به زنده کردن کارنامه‌های درخشان تو و رهروان صادق توایم و این به نحوی ادای مسئولیت است تا به همگان برسانیم که تو گوهر گران‌بهایی بودی و غنیمت بزرگ برای مردم و کشور و شخصیتی محسوب می‌شدی که جامعه ما به ابر مردان تاریخ‌سازی چون تو شدیداً نیازمند بودند.

آری؛ ما مکلف به تجلیل شخصیت کم‌نظیر توایم و چه جهل بزرگی است اگر ندانیم: «شکی نیست که تفاوت در میان ملت‌های زنده، سربلند، با عزت و با غرور و ملت‌های محکوم، اسیر و خودفروخته؛ از جمله در این است که ملت‌های سربلند و آزادمنش، از شخصیت‌های خود، مخصوصاً از انسان‌هایی که در دوران حیات پرثمرشان، کارهای بزرگی را انجام داده‌اند، هم در زندگی و هم بعد از مرگ‌شان تجلیل به عمل می‌آورند، نمی‌خواهند نام‌شان، راه‌شان و کارنامه‌های‌شان به فراموشی سپرده شود...»^۱

آری ما از تو فرا گرفته‌ایم که؛

ملت‌ی که شخصیت‌های سیاسی، علمی، فلسفی، اجتماعی و... خود تجلیل نکند، اصلاً ملت مرده است.

خصوصاً شخصیت عالی مقامی چون تو، که دارای شخصیت کثیرالابعاد و درخور هرگونه تجمید بودی، سیاست‌مدار کم‌نظیر، عالم زنده و برازنده، فیلسوف جلیل‌القدر و شخصیت اجتماعی از هر جهت شایسته و درخور احترام!

آری؛ ما امروز مکلف به تجلیل از شخصیت برازنده و شامخ مقام توایم و مکلف به گرامیداشت از شخصیت قهرمان ملی کشور و بسا از یلان نامدار و سزاوار ارجی که خود را در راه اسلام وقف کرده بودند، می‌باشیم. فقدان الم‌بار بزرگ‌مردانی چون تو را به شدت و با تمامیت درد و اندوه، احساس می‌کنیم.

باز هم اجازه می‌خواهم تا این‌ها را بیفزایم:

بزرگداشت از مقام شایسته ابرمردانی چون شما، تأکید ورزیدن به این حقیقت مسلم

۱. خط رهبر جلد سوم، ص: ۸۲. «مرکز تدوین»

است که به قول خودت: «ما باید به خاطر حفظ ارزش های خود، به خاطر حفظ فرهنگ و تاریخ خود و به خاطر حفظ مبارزات ملی و تاریخی خود و به خاطر تشویق نسل جوان خود، از هرکاری از هر شخصیت با ارزش خود باید دفاع کنیم، نگذاریم نام شان فراموش شود، نگذاریم با مردن شان خود و تاریخ شان باید فراموش شود؛ بلکه کاری کنیم که آن ها و تاریخ شان همیشه زنده باشند، الگو شوند...»^۱

استاد شهید!

ما در حالی که به روان پاک تو و سایر رهروان راستین جهاد و راهیان راه جلیل خدا درود نثار می کنیم، در سالگرد تجلیل از مقام شایسته تو بر ماست تا این رهنمود ارزشناک تو را نیز به خاطر بسپاریم که می فرمودی:

«مرگ برای مؤمنان سیر الی الله است؛ یعنی آنان با این معراج از یک زندگی بسیار پرکدورت و سنگین دنیوی خلاص می شوند و با روح شان به سوی جایگاهی که خدا برای شان تعیین ساخته است، پرواز می کند؛ لذا مرگ برای مسلمان مفهومی جز رسیدن به ابدیت و به جهان ابدی و رسیدن به قرب و لطف و رحمت الهی مفهوم دیگری ندارد.»^۲

نیک به یاد دارم، با در نظر داشت همین مرگ آبرومندانه و مرگ سرخ و پرافتخار بود که بار خودت نیز آرزوی یافتن درجه رفیع شهادت را نسبت به مرگ طبیعی و در لای بستر، ترجیح می دادی و به تکرار آن را از بارگاه الهی آرزو می بردی.

مرگ حق است؛ اما خدای یگانه، دعای تو را مستجاب فرمود و دیدیم که سرانجام بدان فیض بزرگ نایل آمدی! این سعادت ارزنده و والا مبارکت باد!

هرچند نبود تو برای مان سخت ناگوار و غم بار تمام شد و تا هنوز و شاید تا سالیان درازی این کوله بار غم را به دوش بکشیم و در حسرت نبودت غمگین شویم. خصوصاً از آن رهگذر که در این برهه دشوار و حساس تاریخ، بدون هیچ تردید، وطن و مردم به رهنمایی های داهیانه تو سخت نیازمند بود. از همین روست که می گوئیم: تورفتی و مسعود بزرگ رفت و بسا دلاوران دیگر وابسته به خط تو رفتند و به مصداق فرموده ات:

«فقس تنگ زندگی را شکستید و به سوی فضای بزرگ و ابدیت پیوستید»، اما ما را با عالمی از مشکلات در این جهان مادی گذاشتید.

اما در برابر قضای الهی جز آرزوی شکیبایی دیگر چه می توان کرد؟
روح گرامی و بلند تو شاد و جایگاهت در جوار رحمت حق تعالی باد.

۱. خط رهبر جلد سوم، ص: ۹۳. «مرکز تدوین»

۲. همان، ص: ۵۷. «مرکز تدوین»

عید در داغ نبود رهبر

نویسنده: عبدالقیوم ملکزاد

۲۸ سرطان ۱۳۹۱ هـ.ش.



ماهی با «ماه خدا» و «ماه نزول قرآن» و «ماه آرایشگر دل» و «صیقلگر ایمان» بودیم؛ اما در کوره اندوه نبود حضور شما، استاد...!

و این نخستین ماه رمضانی بود که در داغ فقدان و در بادیۀ سوزان فراق شما می گذرد. چه گوارا و زیبا بود، همراهی با رمضان، یا این انیس روح آفرین برای تمامی مسلمانان و این آیت بزرگ سازندگی...

و چه دلپذیر بود بودن در کنار رهبرمان، که نمونه عشق ورزی در طریق نشر اسلام و عمل به قرآن بودند، ویژه در ماه خجسته رمضان، ماه نورباری که با بودن در پهلوی ایشان و زانو زدن در برابر ایشان به عنوان استاد بزرگ دینی، ترجمان و معلم قرآن، ما را سعادت نصیب می شد تا فضایل این ماه پرفیض را از زبان شیرین شان بیشتر فرا بگیریم و همراه با آن، نصایح شیرین و سودمندشان را مبنی بر تمسک همیشگی بر قرآن و پایبندی به ارزش های دینی و عقیدتی، به گوش جان بسپاریم...!

استاد، ای رهبر گرامی! اینک نزدیک به یک سال است که از این خاکدان رخت برکشیده ای! اشعه زرین خورشید صبح نخستین روز پر میمنت عید فطر به جهان منتشر شده و اینک مسلمانان به شکرانه بودن در ضیافت خدا و به شکرانه شست و شوی دل و روح در چشمه جوشان انوار صیام، سرشار از شوق و شور و سرور، سوی عبادت گاه ها و عیدگاه ها روان اند تا جبین اخلاص و سپاس به بارگاه قدسی رب الناس بسایند.

آری، رهبر! صبح امروز، صبحی که مبارک است و پرفیض؛ روز ابراز امتنان در ضمن ادای نماز، به بارگاه پر جلال و عظمت کبریایی است؛ روز انتشار جلوه خورشید سرور، در افق نیلگون دل و جان اصحاب ایمان؛ یعنی جمعیت پیروزمندی که از گردنه پریچ و خم یک آزمون بزرگ سیروژه عبور کردند!

خوشا به حال آنانی که از این امتحان الهی سربلند به در آمدند و در نبرد با وسوسه های

شیاطین لعین، فرق و پوز منحوس آنان را، شجاعانه کوفتند و غبار تیره خواهشات زشت و هوای نفسانی را از خانه‌های دل روفتند و رنگی از آدمیت سرافراز را بر خود گرفتند و کارشان لیبیک گفتن و مصداق قرارگرفتن به این صلاهی سازندگی بود:

به حرمت رمضان کوش اگر اهل یقینی
همین مه است که آدم طبیعت ملک استش.
آری ای رهبر!

امروز نخستین روز عید صیام است و به قول مولانای بزرگ؛
روژه چون روزت کند روشن دل و صافی روان
روز عید وصل شه را ساخته قربان صیام؛

اینک مردم خداجو از هر کوی و برزن و خانه و مسکن، گروه گروه، با پوشیدن لباس‌های تازه - در حالی که چهره‌ای از پرتو مهر صبح عید آراسته‌اند - برون می‌آیند. نظاره چنین صحنه‌ها بسی تماشایی است و غرور انگیز. ویژه آن دم که آدمی بنگرد، همنوع او آراسته‌است و پاک و باصفا و عاری از چرک و آلودگی! چقدر دلش می‌خواهد تا بنگرد، دل و ضمیر همه انسان‌ها نیز همیشه همین‌گونه پاک و بی‌آلایش باشد و نهادش یک قلم مزین با زیور اخلاق و در عین حال همواره متبسم باشد و خندان، که سردار رسولان آن را «صدقه» برای برادر مسلمان عنوان کرده: «تَبَسُّمٌ فِی وَجْهِ أَخِيكَ صَدَقَةٌ»! و به تعبیر ابوالمعانی، به دلیل «رمز اعجای» که در او نهفته است: «شاید مسیح باشد، پیغمبر تبسم!»

چه دلپذیر است رهسپردن در رکاب شکوهمند موکب طرب - خاصه کسی که در مصاف سسی‌روژه با ابلیس، توانسته فتح را برای بوسه‌زدن از رکاب خویش وا دارد - و سعی در یافتن محلی برای کاشتن بذر پُرخشوع نیاز به درگاه رحمت گستر حضرت بی‌نیاز بکوشد و در متعاقب آن برای به آغوش کشیدن آشنایان از سر مهر... لحظه شماری کند! و چه لذت بخش است در این روز، راه افتادن برادر هم‌ره برادر و فرزندان همراه پدر و دوست هم‌ره دوست و یار و یاور! اما ای رهبر! ای سفرکرده من! ما را ویژه راقم دردمند را - در این روز عید، که سال‌هاست رنج دوربودن از آغوش خانواده، آئینی شده تحمیلی - از مواجه‌شدن با درگیری نیست و این درد در سال‌های قبل به گونه‌ای - امسال دوش ما را خم ساخته - نبود؛ زیرا ما با بودن در کنارتان و دیدن سیمای معصومانه و نورانی‌تان در صبحگاه پس از فراغت از نماز عید، دیواندوه را سر می‌بریدیم و به یک‌سو می‌فگندیم؛ اما امسال چه؟

معلوم است که عید، در آنجایی که «دل‌فسرده باشد و آروژها در کنارش داغ...» و یا از محیطی که «روزگار وصل رفته و طالع ناساز مانده باشد» - مستثنی از داشتن بار قدسی و

دینی اش - نمی تواند بر میزان خوشی ها بیفزاید.

یاد عیدهای خوب گذشته مان به خیر! که می دیدیم و می گفتیم: المنة لله ما را غمگساری در کنار است و رهبری دلسوز، و «عالم اسباب» تکیه گاهی در پیش قرار دارد که با قبول هرگونه ناراحتی ها و مصایب، در طرد سپاه ویرانگر هر نوع اضطراب و آلم، جلودار است و با هم نفسان عفریت جسورانه دست و پنجه نرم می کند! درست همانند پدر شجاع و خطرپذیری که تلاش می ورزد تا فرزندان یا پاره های جگرش را از گزند هر گونه مشکلات و آفات نجات بخشد! لذا همه، ویژه آنانی که از سایه داشتن پدر محروم بودند، اندیشه در یتیمی را کم تر به سر می پروردند! و این بزرگ ترین سعادت به شمار می رفت که نصیب ما شده بود.

آری ای پدر!

اینک مرا و جمع غفیری از هواداران و پیروان ترا، با فرارسیدن این عید، حال و هوای دیگری است، در چنین روزهای خجسته ای که غم را نباید یارای رهیافتن بر حریم دل باشد، هستند کسانی چون ما بسی، که بی مؤنس و بی همدم اند و با درد و دریغ می نگرند که از آغوش خوشی ها و آرامش و طمانیتی که می شد در روزگار حیات پربارتان از آنان برخوردار بود، به دور می شوند و به گونه راقم غریب وار به گوشه ای می افتند و به مصداق قول بیدل:

از بی کسی نشیند پامال سایه خویش

دلیل واضح آن هم، همان گونه که گفته آمدیم:

غمخوارشان دگر نیست بی بال و پر همایند!

سیطره چنین وضع و حالت باید که درد دوری شما را بیشتر کند و بر میزان ناراحتی روحی ما بیفزاید و به یاد شما و به یاد تبسم های ملیح تان و مهربانی های پدرگونه تان دلتنگ باشیم.

آری؛

در در غم حوادث بی نوحه نیست یکدم

در شکست از این بیش با دانه که باشد؟

ای مهر افول کرده ما!

باز اجازه می خواهم تا از زبانم تکرار شود: چه در عید و برات و روزه و نوروز و چه در روزهای دیگر سال، ما جمعی از هواداران تو را، زنجیری از اندوه بزرگ به خود پیچانده و بدین باوریم که این درد کماکان امتداد خواهد یافت و به سهولت رهای مان نخواهد کرد و از میزان دلتنگی های مان نخواهد کاست و این بیشتر از آن سبب است که با درد و دریغ فراوان می نگریم:

«چهار سوی اعتبارات از زیان کاران پُر است»

و نظاره غیرقابل تحمّل این وضع ناگوار ما را به یاد بیت دوست‌داشتنی شما می‌اندازد که همواره ورد زبان‌تان بود:

هر که پا کج می‌گذارد خون دل ما می‌خوریم
شیشه ناموس عالم در بغل داریم ما

صبح بلورین عید است، رهبر! چگونه می‌توانیم غمگینانه نیندیشیم: وقتی که نماز عید را در جمع مردم متدّین ادا کردیم، با کدام توان می‌توانیم به گونه سال‌های پیش، شتابان، ره به سوی اقامتگاه مهراندود شما - که در حقیقت خانه آمال فرد فرد هواداران‌تان هم بود - راه بسپریم، تا از عطر آغوش شما به بهانه تبریک عید، هرچه بیشتر بهره‌ور شویم و شما هم با لب‌های همیشه خندان خویش - که در روزهای عید شاهد شگفتن بیشتر و انتشار شمیم وافر این باغ می‌شدیم - مشتاقانه به روی ما گل لبخند می‌پاشیدید و مهرانگیزترین آغوش و مهر و عاطفه و نوازش را ارزانی‌مان می‌داشتید و در همان حال و هوا بود که زخمه لب‌های‌مان از سر شوق و شعف، شگفت نغمه شادی را تار می‌زدند:

با دل قانع خوشیم از چمن اعتبار
غنچه ما خفته‌است، باغ ارم در بغل^۱

و چه شیرین و مباهات‌انگیز است یاد این خاطره‌های خوب، که با آمدن عیدهایی در دیار هجرت، مرا به اقامتگاه خویش فرا می‌خواندید و گاه خود شخصاً پشت درب منزل این ارادتمند تشریف می‌آوردید و از این کوچک می‌خواستید تا آماده برای رفتن در رکاب شما شوم که روز عرض تهنیت و تبریکی عید به مهاجران و سرزدن به خانه‌های ایشان است...!

و الحق، حاصل نوازش‌های دلسوزانه و تلاش‌های جاودانه‌تان همواره این بود تا: هرکه نیت خیری برای اندیشه، مردم و جامعه دارد، از کنارتان کسب فیض و شخصیت کند و فراز آید و به جایگاه بلندی رسد؛

هواخواه تو اکسیر سعادت در بغل دارد

نفس بوم، سحر گل کردم از نفس دعاها^۲

و این یکی از بهترین اسلوب رهبری است که تواس بر خوردار بودی

چگونه می‌توانم فراموش کنم و در صدر خاطرات شیرین به خط زرین ننگارم، وقتی آگاهی یافتی که فرد دوم یکی از نمایندگی‌های سیاسی توظیف یافته‌ام، با محبت فرمودی:

۱. دیوان بیدل دهلوی، غزل شماره ۶۱. «مرکز تدوین»

۲. دیوان بیدل دهلوی، غزل شماره ۱۷۴. «مرکز تدوین»

«چنین مواقف فروتر از شخصیت تو قرار دارند که نمی خواهمت با این گونه مناصب دل خوش کنی؛ بل انتظار من و تنظیم مردمت، خیلی ها بالاتر از این موقف ها و منصب هاست...»
ناگفته نگذرم که یکی از فرزندان نامور معنویات (مسعود شهید) نیز -برخلاف مدعیان راه تو و راه او- این گل عطرآگین را از باغ گسترده خوی تو برچیده بود، یادش به خیر!
ای پیشوای سفرکرده ما!

یاد آن روزهای خوب خدا باد به خیر!
که تنها نه این نگارنده؛ بل هزاران هواخواه و فاکیش تان که درد دوری شما برای شان تحمّل ناپذیر شده، شکوه و عظمت و خوشی های عید را با بودن با شما دو چندان احساس می کردند، شمایی که گلشن خنده های لطف اندود و عطرافشان تان همیشه شگوفان بود و خندان و شما به مثابه دلسوزترین باغبان، سعی به خرج می دادید تا مجال روئیدن هیچ گلی یأسی، در مزرع قلب ارادتمندان تان فراهم نیاید و گلزار طرب و امید، همواره از یغمای صرصر غم در امان بماند.

راستی چه پیشوای دلسوز و مهربان بودید، رهبر!
هرگاه آدمی -به قول بیدل-... نور نظر سامان کند و حق شناسی را چراغ دیده ایمان کند، با ما همصدا خواهد شد؛

شما نه تنها برای ما؛ بل برای هر یتیمی، پدر بودید، آری پدر!
همان گونه که بودن تان «نامی بود مرهم برای تمام زخم ها» بی که دست های فتنه می خواستند به وسیله تیغ های زهرآگین کین، هر آن به وسعت جراحات شان بیفزایند.
آری ای رهبر! ای بهترین «همره برای تنهائیان»؛ یا کسانی که گرگ صفتان با نیرنگ ها و شگردهای مختلف می خواستند آنان را در هر گوشه این خطه خونین، به محاصره بکشند و قلب و سینه شان را وحشیانه بدرند...! و به عبارتی، الحق شما، «داده بودید برای ستمدیدگان»...، و «انتقامی بودید برای کشته گان» که سال های پیهم است که خون مظلومیت ایشان، زمین تشنه را سیراب می سازد...! و هم شما، آری شما، دلسوزترین «رهبری بودید برای ره جوین»...؛
مگر کیست انکار ورزد که رهبر خردمند و وسیع النظری چون شما، نمی توانست تنها به گروه خاص و قوم و تیره خاص و مردم ولایتی خاص، بیندیشد. این حرف من نیست؛ بل اعتراف دوست و دشمن است که شما مربوط به همه مردم این میهن بودید، و شخصیت منحصر به فردی به شمار می رفتید که از ژرفای دل، تمیز رنگ و بوی حرام می پنداشتید و مقصودتان این بود تا بر همه قوم و قبیله، محبت و توجه و عشق یکسان بورزید.
واقعاً

صد فایده در پردهٔ اخلاق نهان است

مرهم شده بر هیأت ناسور ببینید^۱

این مَحَبَّت و ابراز علاقه یک جانبه نبود، من بارها و بارها شاهد بودم که پشتون عاشق تر از تاجیک و تُرک عمیق تر و گسترده تر از اقوام دیگر و پشه‌ای و نورستانی و سایر اقوام مشتاق تر از دیگران سعی می‌ورزیدند تا برای تان ابراز تمایل کنند و خود را نزدیک تر به شما وانمود سازند. بنابراین؛ قلب بزرگ شما، به دریایی می‌مانست که همه از او می‌توانست بهره بردارد، با وجودی که دست‌های چرکینی هم بودند که اراده می‌کردند تا گاه‌گاه جویی از گنداب را به‌سوی این بحر خروشان جاری سازند؛ ولی تاریخ گواه است که شما با هوشیاری خدادادی که داشتید، می‌دانستید در برابر چنین دسایس و رفتارهای کودکانهٔ جهلا، به چه رفتارهای حکیمانه‌ای نیاز است؟ با چنین ویژگی‌هایی که نمونه‌وار برشمردیم؛ مگر می‌شد در ارتباط با شخصیت، التفات و مهربانی‌های تان نگوئیم؛

گاه گوهر می‌فروشد، گاه طوفان می‌کند

موج‌ها بسیار دارد صاحب بهر خوست

این شاه‌بیت، بریده‌ای از یک غزل زیبا از حضرت ابوالمعانی است که گویا وی آن را برای شما سروده بود. مطلع و چند بیت دیگر این غزل دلنشین این است:

جاء اقبالی که ساز دستگاه‌های و هوست

نزد مردم جمع مال و پیش مردان آبروست

هر نهالی راست در خورد هوس بالیدنی

نخل همت هر کجا قد می‌کشد طوبا نموست

کوه از ایثار سیم و زر چه نقصان می‌کند

سربلند همت است و استقامت گنج اوست

شامل هرکس که شد تأیید فضل ایزدی

با دم تیغش سر بی مغز مغروران کدوست

آری؛ تو بزرگ بودی و بزرگ‌ساز، که افسوس قدر و منزلت کم‌تر شناخته آمد، امر واضح و مسلّم است که ابلیس صفتان موجودیت بزرگان و حق‌گستران را نمی‌تواند برتابند؛ چنان‌که دیدیم در واپسین روزهای حیات آبرومندان، همان‌گونه که آرزوی بزرگ و دیرین تان بود، گماشته‌ای از سوی شیطان یا توسّط آدم‌گونه‌ای از گروه خون‌آشامان یا سفاکانی که همواره در صددند تا هریمنی‌تر از شیطان عمل کنند و بی‌رحم‌تر از هر جلاد و آدم‌کش، به خون بی‌گناهان چنگ و

۱. دیوان بیدل دهلوی، غزل شماره ۲۴۱. «مرکز تدوین»

دندان سرخ کنند، در کمین نشست، شیطان و یا همرهانی بدتر از آن که قدرت نگاه کردنش بر شما و بر عظمت شما و بزرگی و گستردگی نفوذ شما نبود، خون گلرنگتان را وحشیانه بر زمین ریخت و عزیزی را از ما گرفت که چنان طبیعی حاذق، «وسعت رنج هامان را می شناخت» و «اوج آرزو هامان را در می یافت...!»

و ما از این حادثه المناک و تکان دهنده تا هنوز از دیده خون می فشانیم و نمی توانیم غبار اندوه و ماتم را از خود بتکانیم و شاید هم از سر تسلی برای خودمان است که گاه به زمزمه می نشینیم:

- راستی مگر نه چنین است که به گونه گفته «پرویز خرسند»:

«اگر به جای «هابیل» جمجمه «قابیل» پریشان می شد؛

اگر به جای «سیامک»، بچه دیو به خاک و خون می غلطید؛

اگر به جای «سیاوش»، «سودابه» و «کیکاووس» به دریایی آتش فرو می شدند و می سوختند؛

اگر به جای ابراهیم [علیه السلام]، انبوه بت های چوبین، هیمة کوه عظیم آتش می شدند؛
اگر به جای حسین ~ و اصحابش، «شمر» و «سنان» و «ابن زیاد» و... در صحرای تفتیده نینوا بی سرو پاره می ماندند؛

اگر به جای «خوب» و «خوبی» و «خوبان»، «بد» و «بدی» و «بدان» نابود می شدند؛

زمین جای ماندن و «زندگی» و «جاویدانه زیستن» می شد.

... اما نشد تا «زمان» و «تقدیر» و «حق»... به ما بگویند که زمین، قرارگاه امن و جایگاه زندگی ابدی انسان نیست.»

حاشیه رفتم، سخن از عید بود، رهبر! که یکی از مظاهر و سنت های آن پهن ساختن سفره های رنگین برای پذیرایی از بستگان و دوستان است.

هرگاه این کار به نیت کسب ثواب و استقبال از عید، تعظیم یوم الله و تعمیم مهر و الفت و محبت و اخوت اسلامی صورت گیرد، امری است ستودنی؛ اما آنچه در کتاب بزرگ فلسفه عید درج است، چیزی هم فراتر از این است که باید سخت بدان ها توجه داشت و آن عبارت می باشد از عمل کردن به فرموده های آفریدگار که تأکید اکید بر دستگیری از فقیران و رسیدگی بر بینوایان دارد و در کنار آن عید را مسلمان باید وسیله ای قرار دهد برای برداشتن کلیه مظاهر کینه و کدورت و دشمنی ها از میان هم نوعان، خاصه هم کیشان!

آنچه اشارت شد، مختصری از این کتاب حجیم است، یک ورق دیگرش را هم نیز ناخوانده نباید گذشت که آن همانا ترویج مهر و اخوت میان افراد جامعه است و کاشتن تخم

صمیمیت و همدلی که از عمده نیازمندی‌های یک جامعه قلمداد می‌شود...
مگر نه چنین است که روزگار مدیری می‌شود، از ادامه کدورت‌ها و برادرکشی‌ها و اوج
کینه و عناد و فساد، سخت خسته شده‌ایم؟
آیا چنین نیست که مظاهر زشتی‌هایی که جامعه را به تباهی سوق می‌دهد و اعتماد و
باورها را یک‌قلم وارونه می‌سازد و بر حجم مصایب و بدبختی‌های تباه‌کن می‌افزاید، لاتعد ولا
تحصى شده...؟

دریغا! وضع مردم سرزمین ما، چیزی جز این نیست و این در حالی است که حاکمیت
جو غمبار این چینی عده‌ای از مردم دلسوز را سال‌هاست که بدان وا داشته تا در جهت اعاده
ارزش‌ها تلاش و سعی بی‌دریغ ورزند، هرچند عده‌ای را از این‌گونه کوشش‌ها و جان‌فشانی‌ها،
نور امیدی در دل نمی‌تابد.

هان، از پهن کردن سفره‌های رنگین می‌گفتیم، اجازه دهید تا بیفزایم: ای کاش از رقابت
در رنگین‌ساختن سفره‌های ظاهری کم می‌شد و از میزان روبه‌گسترش تلخی‌ها و مرارت‌ها و
کدورت‌ها و دورویی‌ها و ریا و کذب و فساد و نیرنگ و دروغ...، کاسته می‌آمد...!
برخی می‌پندارند که گویا «عید» همین است و یا «عید» یعنی تدارک جامه‌های فاخر و نو،
آن‌هم زیستن در اوج غفلت و نداشتن هیچ‌نوع اعتنا به نیازمندی‌های بیچارگان!
در حالی که آموزه‌های دینی ما، از عید و قرائت ما از دین باید به نحو دیگر باشد؛ یعنی
به گونه‌ای که خدا و پیغمبرش امر فرموده و دین از ما می‌طلبد و باید بپذیریم که حقیقت این
است:

لیس العید لمن لبس الجدید

ولکن العید لمن خاف الوعد

که عید در برکردن لباس‌های جدید در تن نیست؛ بل گزینش تقوی و ترس خدا و نگرانی
از انجام زشتی‌هاست، نباید پنداشته آید صاحب این قلم مخالف تدارک البسه نو و پهن‌ساختن
میوه‌های رنگارنگ در روزهای عید است. نه! هرگز چنین نیست؛ بلکه ما هم می‌گوییم که چنین
کارهایی باید انجام پذیرد و به حرمت عید کوشیده شود؛ اما در کنار آن آگاهی‌یافتن از فلسفه
واقعی روزه و عید و سایر شعایر اسلامی مهم‌تر است که نباید از آن طفره رفت و یا غافل ماند.
وقتی که سخن از عید می‌رود، این را نیز نمی‌توان از نظر دور داشت که متأسفانه می‌بینیم،
در هر پنج قدمی ما و ارباب ثروت و یا کسانی که در مصرف‌های بیجا اصرار می‌ورزند تا بدان
وسیله فخر فروشی‌شان و باد در غبغب دمیدن‌شان بیشتر فراهم گردد...، انسان‌های بیچاره و
تهی‌دست بی‌شماری هم می‌زیند که نه نانی برای سیرساختن شکم دارند و نه هم لباسی برای

پوشاندن تن و نه هم کفشی برای پوشیدن پای! و این هم دل حالی است که - چنان که قبلاً هم اشاره شد - در باور اسلامی ما، عید آگاهی‌یابی از حال فقر است و در کنار آن دوری از گناهان گوناگونی که مؤمن برای زدودنش همواره - خصوصاً - از عنفوان تابش هلال رمضان با خدا تعهد می‌بندد تا از زشتی‌های ویرانگر کناره گیرد و از گناهان اجتناب ورزد و از گسترش بلاهای فساد گوناگون جلوگیری به عمل آورد...!

یک نکته جالب دیگر اینکه: در میان ارباب قدرتی که سفره‌های رنگارنگ عیدی می‌گسترند، کسانی هم نیز هستند که باور به ارزش‌های اسلامی‌شان خیلی ضعیف است و با کسانی هم هستند که حاضر به گرفتن روزه نبودند و نماز نمی‌خواندند و حتی نعمت عظمای باورمندی به فرضیت و اهمیت روزه هم متأسفانه از ایشان سلب بود؛ نمی‌دانم رنگین‌سازی سفره، از نظر آنان چه مفهومی دارد؟ جز اینکه بگوییم: این عده آن را تا حد یک عرف و عنعنه پذیرایش شده‌اند و یا هم این عمل را به تقلید دیگران انجام می‌دهند...!

ای کاش آقایون یا بزرگانی که به گستردن سفره رنگین برای سه روز، ایام عید دستور صادر می‌کنند، باری به این فکر هم باشند که این سفره را برای چه کسانی - جز برای عده محدودی از بستگان و رفقای خویش - هموار می‌کنند...؟

بیخشید پدر! که باز هم سخنم به حاشیه کشید، که می‌گفتم: «عید» است! ایامی که هلالش و حلولش، مفهوم مهرورزی و کدورت‌شکنی را ارایه می‌دهد.

هلالی که از مشاهده آن این حقیقت نیز در ذهن تداعی می‌گردد:

سقف کوتاه فلک معرض رعنائی نیست

از خمیدن علم افراشته‌ام همچو هلال!

روزگاری است که مردم کشور ما عید دارند؛ اما روزهای خوشی عیدهای مبارک‌شان در هاله‌ای از اضطرابات و تشویش‌ها و آلام و غم و ماتم قرار دارد و رنج‌آورتر از آن اینکه اکثر خانه‌ها به جای گستردن خوان نشاط، گلیم عزا و سوگ هموار می‌سازند و از روزن خانه‌های‌شان جز نوای غم بیرون نمی‌تراود.

از خدا می‌طلبیم که به یمن ماه پر فیضی که تا سال دیگر با مسلمانان وداع کرد و به برکت ایام خجسته عید، ایام رجوع به سوی خدا و ادای شکر و سپاس و به برکت خون گلگون شما ای پدر و خون همه شهدای گلگون راه اسلام و آزادی، پس از این کبوتر صلح در فراز کشور خون‌آلود ما به پرواز درآید و مردم ما همواره شاهد جلوه امنیت و رفاه و خوشی باشند.

به امید آنکه ما بیش از این ناظر انهدام کاخ بلند و پر عظمت انسائیت و اخلاق و شرافت و سربلندی نباشیم. آمین!

مگر آن شیخ بزرگوار به سخن در آید!

نویسنده: پرتو نادری، نویسنده و شاعر پرآوازه کشور

کابل؛ میزان ۱۳۸۹ هـ.ش.



این چه رازی است که آن استاد شهید، پروفیسور برهان‌الدین ربّانی، دور از کابل در تهران با آن عالم بزرگوار شیخ [محمّد] آصف محسنی در میان گذاشت! سخنانی که استاد نمی‌توانسته است با دیگران در کابل در میان گذارد. شاید تُنک حوصله‌گان سیاسی شنیدن چنان سخنانی را بر نمی‌تابیدند، به گفته‌ی شاعر:

راز آتشکده دل به کسی نتوان گفت
خبر صاعقه در گوش خسی نتوان گفت
ای تُنک حوصله تو محرم اسرار نه‌ای
درد سیمرغ به پیش مگسی نتوان گفت

من هرازگاهی که به تلویزیون تمدّن سری می‌زنم، با تمام حواس به سخنان آن شیخ بزرگوار گوش فرا می‌دهم و چیزهای فراوانی می‌آموزم، او آموزگار بزرگی است؛ اما این بار سخنان شیخ برای من تکان‌دهنده بود.

سخنانی بود از لون دیگر که استاد شهید پروفیسور ربّانی نمی‌توانسته است و یا هم نمی‌خواسته است تا آن را با دیگران در میان گذارد، دست‌کم در این شب و روز شیخ نیز هم اکنون هوای آن ندارد تا این سخنان را در میان اندازد؛ اما آن‌گونه که خود گفته است روزی این پرده را فرو خواهد افگند!

چیزی که در گفته‌های عالم بزرگوار شیخ آصف محسنی بیشتر از همه توجه‌برانگیز است، این است که شیخ پس از شهادت استاد به این باور رسیده است که در میان سخنان استاد و شهادت خونین او رابطه‌هایی وجود دارد.

روشن‌ترین نتیجه‌ای را که از سخنان شیخ محسنی می‌توان گرفت این است که استاد ربّانی می‌دانسته است که توطیه خونینی بر ضد او به راه افتاده است؛ اما نمی‌توانسته است آن را متوقف سازد و باوری هم بر دیگران نداشته است؛ تا دریافت‌های خود را با آنان در میان گذارد. شاید هم منتظر بوده، تا در موقع مناسبی همراه با مدارک بیشتری با افشای این توطیه، پرده از روی

آنانی براندازد که به نام صلح، خنجر در آستین دارند و به جای کبوتران، انبوه کلاغان را به پرواز در می آورند.

وقتی شیخ محسنی چنین سخنانی را در تلویزیون تمدن بیان می داشت، گفتم خدای من، نکند که این شیخ بزرگوار سر بر سر این راز کند! من باور دارم مردی که با این همه بزرگواری، سالیان درازی به امر معروف پرداخته، برای چندین نسل چراغ دین شناسی روشن کرده و در برابر تجاوز ایستاده و برای پیروزی حق بر باطل مُبارزه کرده است، دیر یا زود این پرده سکوت را به دور خواهد افگند!

ماجرای حمله بر استاد ربّانی زمانی بیشتر در هاله ابهام فرو می رود که طالبان نه تنها مسئولیت آن را بر عهده نگرفته اند؛ بلکه از آن اظهار بی اطلاعی نیز کرده اند. آیا طالبان می خواهند که با سکوت خویش فضای بی اعتمادی در دولت کرزی را بیشتر گسترش دهند و یا اینکه از پذیرفتن یک چنین مسئولیت سنگین و تاریخی هراس دارند! شاید هم این بار طالبان درون دستگاه در تبانی با حزب اسلامی که تنها یک نفس از رئیس جمهور فاصله دارد، به یک چنین اقدام ننگینی دست زده اند؟

آنانی که می توانند یک دکاندار شهر کویتۀ پاکستان را در هیئت یک مقام بلندپایه طالب تا ریاست جمهوری برسانند و شاید هم رئیس جمهور طالب جانگویان تا دهن دروازه پابرهنه به استقبال او دویده باشد، بدون تردید می توانند با یک گروه هراس افکن در آن سوی مرز و یا هم در داخل کشور تفاهم کنند و او را با آن دستار چرکین و بویناک تا خانه پروفیسور ربّانی برسانند. گفته شده است که معصوم استانکزی و رحمت الله واحدیار، هماهنگ کنندگان دیدار آن انتحاری با استادند. انتحاری ظاهراً عصمت الله نام دارد که بدون تردید یک نام مستعار است. من شک ندارم که جناب واحدیار نام اصلی او را خوب می داند! ظاهراً واحدیار عضو شورای عالی صلح نیست و اما چرا این همه به دوروبر رئیس شورای عالی صلح می پلکد. او می گوید که تا کنون چندین کس دیگری را نیز به استاد برهان الدین ربّانی معرفی کرده است. شاید برای چنین روزی و چنین هدفی! اعتمادسازی همکار و زمانی می خواهد. گفته می شود که او یکی از اعضای بلندپایه حزب اسلامی حکمتیار است که هم اکنون خانواده اش در اسلام آباد زندگی می کند.

عصمت الله چندین شب و روز را در مهمانخانه دولت سپری کرده است؛ مگر او در این همه ایام به جای «تاج کرّمنّا» همان مواد انفجاری را بر فرق سر داشته است؟ آیا در این چند شب و روز جناب استانکزی با او دیداری نداشته است؟ نمی توان تردید کرد. آن ها در این دیدارها روی چه مسایلی گفت و گو کرده اند؟ او چگونه به کابل رسیده است؟ مهماندار او چه

کسی بوده است؟ نوار صوتی را چه کسی به حامد کرزی رسانده است؟ تا او این نوار را شنیده دیگر دست از پای نشناخته و با چنین دست پری رفته است، به نزد آن لالای بزرگ و استاد ربّانی را از تهران به کابل فرا می خواند؛ تا با خون او درخت یک توطیه بزرگ آبیاری گردد! آیا کرزی با این نماینده خاص طالب دیداری نداشته است؟ من شک دارم که دیداری نداشته است. حامد کرزی مرد بی تکبری است، او که با دکاندار کویت دیدار سیاسی می کند و بعد خریطه های خالی او را از دالر پر می سازد، بدون شک برایش غرور آفرین نیز بوده است که تا با این نماینده خاص برادران ناراضی خود دیداری در پشت پرده های سیاه داشته باشد!

او خود می گوید که من قاصد صلح فرستادم؛ اما قاصد، قاتل برآمد! می خواهم بگویم جناب رئیس جمهور پیام صلح از زبان شما شگون خوبی ندارد. تمام مردم به این باورند، مشاوران برای دروغ می گویند و چنین است که گاهی سخنان مبارک شما نیز با بال های دروغ پرواز می کند. به یاد بیاور هر باری که از صلح گفته ای، تا روز دیگر برادران ناراضی ات در کوچه و پس کوچه های کابل و دیگر شهرهای کشور خون و آتش جاری کرده اند، گاهی اندیشیده ای که برادران ناراضی ات، خون تازه و پاک چندین و چندین کودک هم سن و سال میرویس جان را بر خاک ریخته اند؟

می دانی مرگ فرزند؛ یعنی چه؟

می دانی وقتی پدری و مادری اندام پاره پاره فرزندش را از میان آهن پاره ها گرد می آورد، چه قیامتی است؟

گاهی اندیشیده ای که در برابر این همه رویدادهای خونین در پیشگاه خداوند مسئولی! می دانم مرگ برادر را که دیدی؛ مرگ برادر نیز جانسوز است؛ اما به گمانم برادران ناراضی، برای شیرین تر از احمدولی کرزی بود که حتی در روز خاک سپاری او نیز زبان به زاری و تضرع گشود. من به تناسخ باور ندارم و نمی توانم بپندارم که روح کاندی جی در تو حلول کرده است و یا هم روح پاترس لوممبا، رهبر افریقای جنوبی که هنوز زنده است. بیا باری هم که شده است در این باره ببیندیش! من مشاور تو نیستم؛ اما می خواهم مشوره رایگانی برایت بدهم، باور دارم ظرف ده سال گذشته مشاوران چنین مشوره ای را برای تو نداده اند.

جناب رئیس جمهور! بیا این بار با همان غیرت افغانی! از جنگ بگو! شاید برادران ناراضی ات صلح کنند. صلحی که از زبان تو شگون خوش ندارد، شاید جنگ از زبان تو شگون خوشی داشته باشد!

می دانم با این همه پهلوانی ای که در میدان سیاست داری، حتماً باری به کاخ بلند فردوسی هم سری زده ای! شاید به یاد داری آن گاه که رستم به جنگ اکوان دیو رفت و با او پنجه در پنجه

شد، ایکوان دیو آن تهمتن را روی دو دست بر فراز سر برافراشت و آن‌گاه با صدای توفنده‌ای فریاد زد: های رستم! بگو که تو را در کوه اندازم یا در دریا؟

رستم می‌دانست که ایکوان دیو را هرچه که گویی، ضد آن را انجام دهد. اندیشید که اگر در دریا بیفتد، زنده خواهد ماند و چنین است که به ایکوان دیو می‌گوید که مرا در کوه بینداز! و دیو او را در دریا می‌اندازد و رستم نجات می‌یابد! و سرانجام بر دیو پیروز می‌شود و او را از پای می‌اندازد!

بیا اگر باری هم که شده از جنگ بگو، شاید هم به صلحی برسی! می‌پندارم که شاید باری هم مثنوی معنوی را خوانده‌ای و این سخن مولانا را به یاد داشته باشی که گفته‌است:

«جنگ پیغامبر مدار، صلح شد»^۱

گفتند که مشاور تو آقای استانکزی آن انتحاری را در هماهنگی با واحدیار به خانه استاد برهان‌الدین ربّانی که تازه از سفر رسیده بود، بهتر است بگویم که تازه از سفر فراخوانده شده بود، بردند. می‌گویند: در لحظه انتحار، استانکزی به بهانه‌ای در دهلیز بوده‌است و اگر زخمی هم که دارد به اثر کوبیدن نگهبانان استاد بوده‌است نه بر اثر انفجار.

می‌بینی برداران ناراضی شما، هیچ نمی‌خواهند که دستگاه استخبارات پاکستان و دوستان دور و پیش شما را ناراض سازند و آن مواد انفجاری را به‌گونه مهندسی می‌کنند که می‌تواند تنها استاد ربّانی، همراه با انتحاری را از بین ببرد. سخن دیگر اینکه بنا به دستور استانکزی پاسبانان خانه استاد، آن انتحاری [را] واری بدن نمی‌کنند!

گفتند که واحدیار در توقیف به‌سر می‌برد، بعداً دیده شد که نه! از جناب استانکزی خبری در رسانه‌ها نیست، شاید در گوشه نشسته و مصروف نوشتن بیانیه خود است، چون او به عدالت شما باور دارد که دیر یا زود در مراسم اعطای لقب قهرمان صلح، ظاهر خواهد شد و چیزی خواهد گفت!

دیروز در شهر، آوازه‌ای پخش شده بود که جناب رئیس‌جمهور به خارنوالی دستور داده‌است تا خدای ناخواسته از واحدیار و استانکزی در پیوند به چگونگی رابطه شان با شورای کوئته و آن انتحاری و روزهای موجودیت او در کابل، تحقیقاتی کنند.

زبانم بریده‌باد! که گفتم از خود جناب رئیس‌جمهور چه کسی می‌تواند تحقیق کند که چگونه قاتلی را به نام قاصد صلح به نزد استاد ربّانی می‌فرستد.

باور کنید عالی‌جناب! تا این سخن از دهانم به بیرون پرید، نوک زبانم را زیر دندان گرفتم تا در آینده کوتاهی کند، نه درازی!

۱. مثنوی معنوی، دفتر اول، بخش ۱۶۷. «مرکز تدوین»

با این همه می‌پندارم که گرهی از کار فرو بسته ترور استاد ربّانی گشوده نخواهد شد، تا مگر آن شیخ بزرگوار، شیخ آصف محسنی به سخن در آید و قفل از صندوقچه آن رازهای مگو بر دارد!

د شهید استاد ربانی د مکتبی ژوند هسک تکی

لیکوال: اجرالدین اقبال



د ۱۳۵۰ل په سنبلې میاشت کې د ارواښاد شهید استاد رباني سره نیغ په نیغ بلد شوم، دا هغه مهال و، چې د علومو پوهنځی په لومړۍ ټولګۍ کې وم، او په فارغ وخت کې به د شرعیاتو پوهنځی ته ور تلم او په لومړۍ ځل یې د ارواښاد انجینیر نجم الدین اربکان په مشرۍ د ترکیبې د اسلامی خوځښت را تشریح کړ، اربکان د اسلامی نړۍ هغه بریالی، نامتو او عزتمن مبارز و، چې ترکانو ته یې - د ۱۹۲۴ز د اسلامی امپراطورۍ تر پرځیدو روسته - د تېر عظمت د لاس ته راوړو مخه پرانسته او نن چې ښاغلی اردوغان د پردیو پر وړاندې کوم دریځ ښیي دا، د هغه مرحوم د مبارزو پایله ده، په هر صورت د شهید استاد له روسته دریځونو او کړو وړو جوتېږي، چې استاد په افغانستان کې د اربکان په څېر د یوې منطقي مبارزې داخلي شرایطو په پامنیوې او د نورو په غېږ کې د نه لوېدو یو پلوی مبارز و. د اسلامی خوځښت بنسټګر او عام مرشد ارواښاد شهید غلام محمد نیازی چې په سلامشوره د خوځښت د تشکیلاتي چارو مشري مرحوم استاد ته ور وسپارله؛ نو استاد د ژوند تر پایه د مکتبي مبارزې له لیکې کوږ نه شو او دا یې د مبارزاتي ژوند د پېلا بیلو پرواوونو له څېړنې را ته معلومېږي.

کله چې استاد له هېواده وتو ته اړ کړای شو او د کونړ له لارې مهاجر شو. په مهاجرت کې هم د وسلوالي مبارزې پلوی نه و، او هڅه یې کوله چې پر سیاسي جوړجاړې په هېواد کې مسالمت آمیزه مبارزه پیل کړي او په دې باب یې د وخت واکمن مرحوم محمد داوود خان ته لیکونه هم استول او ددې چار د ګړندیتوب لپاره شهید وفی الله خان سمیعی هم منځګړتوب کاوه. که دا چار شوی وای؛ نو اسلامی خوځښت د یوه قوت په توګه مطرح کېده او د پردیو ګوداګیانو ولس او نظام ته زیان رسولای نشو او ورته ډېر کېده؛ یعنې که په هېواد کې د مسلمانانو یو قوې تشکیلات وای؛

نو د پردیو لوبڅو کودتا نه شوه کړای، پر وړاندې یې خنډېدل؛ یعنې د کوچنې ضرر په منلو یې یو ستر ضرر دفع کاوه؛ نو ځکه له مرحوم داوود خان سره د مرحوم استاد د لیکونو پر موخه ددغسې یو لرلید په رڼا کې پوهېدای شو.

پر (۷/۲/۱۳۵۷) امین له حزبي ارکانونه سره بې مشورې کودتا وکړه - که څه روسته پرې پښیمانتیا یې خپل ملګري د ظاهر هان د زمانې د جلال اباد ښاروال مرحوم بهسودوال ته کړې وه - او روسته یې خپل

کوند پکې ورگد کړ او په هېواد کې یې داسې نادودې پیل کړې چې د یوه مسلک له ضوابطو سره یې اړخ نه لکاوه، بس تش د قدرت لېونیان او نېشیان وو او هر مبارز او په خبرې پوه به یې له تیغه تېرول چې په دې ترڅ کې هم یې د کلونو کلونو طبقاتي مبارزې لاهو شوې او هم یې هېواد د «سوسیال استکبار» په لومه کې ښکېل کړ. ولس د پردیو او د دوی پر ضد پاڅون هم پیل کړ. او دا چې د امریکا متحده ایالات په ویتنام کې له روسیې پس اخستو ته څار وو او هم پاکستان د خپلو ملی کتو له مخې او له افغانستان سره د سرحدی ستونزې په باب ستونزې درلودې، د ثور کودتا اغېزې یې په ښک پال ونېوې؛ نو پاکستان او امریکا د خپلو موخو پلي کولو ته ټینګه ملاتړ له (دا د مسالې سیمه ییز او نړیوال اړخ و) او بلخوا شهید استاد رباني چې په هېواد دننه کې د مبارزې پلوی و، په وسلواله مبارزه پیل وکړ او لومړی ځل لپاره د استاد په مشرۍ جمعیت اسلامی افغانستان ته د کونړ د پیچ درې د پاڅون په پایله کې وسله ولجه شوه، چې بیا دوی د جمعیت نورو بولندویانو (لکه شهید مسعود) ته ورکړه او په پنجشیر کې یې جهاد پرې پیل کړ. د هېواد په گوت گوت کې جهاد پیل شو د وسلوالي مبارزې سنگرونه تاوده شول؛ خو په دوی کې د استاد په مشرۍ بولندویان د جهاد پر بریا، د مجاهدینو د حکومت په ټینګښت او بیا د دسیسو پر وړاندې د مقاومت ملی بیلګې وې، چې په ملی تاریخ کې یې کړنې په زرینو کربنو کښل کېږي.

شهید استاد له نړیوالو شرایطو ښه کتنه وکړه، خپل استقلالیت یې وساته، جهاد او مبارزه یې د هېواد خپلواکۍ ته وه، له چا سره یې د نورو د استراتیژیکو موخو لپاره دوستی و نه کړه؛ نو په همدې غوره تدبیر یې جهاد بریالی او سیاسي قدرت یې تر لاسه کړ او دا په مبارزاتي بهیرونو کې یوه ستره مساله ده، چې یوه مبارزه د بل لپاره وزله نشي، مبارزه یو وکړي او کټه یې بل یوسی. د استاد په مشرۍ د حکومت پر ضد د دسیسو یو دلیل همدا و، چې استاد د چا مشر روري نه منله، او نه یې د نړیوالو قدرتونو د گټو خونديني ته غاړه ایښووه. نوی کهول ته د استاد مشري یو سبق دی، چې د چا وزله نشي، علم او تکنالوژي تر لاسه کړي؛ وطن پرې اباد ورغوی؛ خو لوبځي نه شي.

ارواښاد استاد د مجاهدینو تر بریا روسته واکمني تر لاسه کړه او واکمني یې تر ډېره بریده ملی وه؛ خو که د بهرنیو لاسوهنو او لږ کوتي د ځینو دنني خنډونو له امله لکه چې ښایي مقتدره او ځواکمنه واکمني یې ونشو کړای (چې دا برخه یوې مستقلې شننې ته اړتیا لري) له کابل وټو ته اړ کړای شو، او د هېواد په شمال کې یې خپل سیاسي شتون ته دوام وکړ او یې له درېیو هېوادونو نورې گردې نړۍ سره یې سیاسي اړیکې وې او د افغانستان اسلامي دولت یې په رسمیت پېژانده، چې دا چار په نړیوال سیاسي ډگر کې د یوه مدبر سیاستپوه بریا ده.

نړیوال په افغانستان کې د ادلون بدلون پهلته کې شول؛ خو بیا هم استاد له چار سره د یرغل لاسلیک و نه کړ، سره له دې چې په سختو شېبو کې و، خو غاړه یې پردی ولکې ته کیښوده او دا د هغې دیني خبرې لاروی ده چې پر دین به استقامت لرئ چې بریا ومومي (که دینوی وی یا آخروی). نن استاد په دینوي تاریخ

او قضاوت کې بریالی دی چې څوک یې پردې لوبڅی نه بولی او هم آخرت ته د سولې په لار کې په وینو ککړ شهید ولاړ (خدای دې پرې ولورېږي).

د سیاسي قدرت او واک د لېږد په عملیه کې یې ډېر ټینګار پر دې و، چې په کابل کې د ګردو اړخونو په ګډون غونډه وشي، چې په پایله کې یې یو ګډ حکومت را من خته شي. د بهر ناستې ډېر څېړنه تېي او حکومت ګوډاګی کېږي؛ څو ټینګار یې ځای و نه نیو، استاد د هلکاوه مېرني سیاستوال او رومي جمهور ریس و، چې واک یې په سوله ییز ډول د راتلونکي دولت ریس ته وسپاره او دا په ملی تاریخ کې راتلونکیو واکمنو ته یوه بیلګه ده، چې پرې ولاړشي او هېواد لانجو او اړو دور ته پرېږدي.

استاد سره له دې چې له کورنی اړخ په یوه ځانګړي تېر پورې تړاو نه درلود؛ خو یوې انډیزې مبارزې له لارې تر فرهنګي او وسلواله مبارزه روسته واک ته ورسېد، واکمني یې وکړه، د بهرنیو او دننیو دسیسو پر وړاندې یې مقاومت وکړ، د شرایطو په بدلون سره یې واک په سوله ییز ډول ولېږداه، چې ددې مشر په څېر مبارزه او د حالاتو د ادلون بدلون بیلګه یې بې سارې ده او د اسلامي نړۍ او درېیمې نړۍ مبارزینو ته یوه بیلګه کېدای شي. شهید استاد، د جمعیت اسلامي افغانستان د بیا ژواکس لپاره د کنګری د جوړېدو دستور صادر کړ، چې (۱۰۱) تنه یې غړی ول دوی ته یې سپارېښتنه وکړه چې له سره د «جمعیت» اساسنامه او مرانامه جوړه او د کنګری له لارې دې تصویب شي او هم دې جمعیت ته یو ریس و ټاکل شي او دی به د یو مانیز لارښود په توګه وي. د کنګرې ټولې مقدماتي چارې ترسره شوی او نژدې وه چې کنګره جوړه شي؛ خو په دې هڅو حال کې استاد شهید کړای شو او کنګره لا جوړه نه ده او د جمعیت ټول اړخونه د استاد په درناوی پر زوی یې راټول او جمعیتان کنګرې جوړولو ته سترګې پر لار دی شهید استاد تر واک روسته، ددې لپاره چې په هېواد کې ولسواکي بنسټیزه شي، په پارلماني ټاکنو کې د ګډون له لارې د ولسي جرګې غړی شو او بیا ددې لپاره چې په هېواد کې بشپړه سوله راشي د «سولې شورا» مشري ور تر غاړې شوه او په دې لار کې د نه ستومانېدو هڅو په ترڅ کې په یوې ناځوانمردانه دسیسې شهید کړای شو، چې لا تر اوسه ددې پېښې په اړه څېړنې نه دی شوی او خبره ګونګه پاتې ده. او په لنډه ویلای شو:

- شهید استاد یو ملی وګړه او هېواد پال و؛
- شهید استاد له انډیز پلوه د هېوادني شرایطو په پامنیو ملی دیني مبارزو و؛
- شهید استاد له نړیوالو او سیمه ییزو شرایطو یې ښه ګټه وکړای شوه؛
- شهید استاد د پورته ځانګړنو په درلودو یې واکمني تر لاسه کړه؛
- شهید استاد په هېواد کې یې د جګړې پای ته رسولو لپاره واک ولېږداه؛
- شهید استاد د ولسواکۍ د بهیر بنسټیزولو لپاره یې د ولسي جرګې غړی شو؛
- شهید استاد د بشپړ سولې راوستو په لار کې شهید شو، د سولې شهید! دا د یو مظلوم، مدبر سیاستپوه، اسلامپوه او لراندي ولسمشر د تېر ژوند لنډه شرحه وه، چې په ملی، سیمه ایز او نړیواله کچه مبارزینو،

سیاستوالو او اسلامپوهانو ته یوه څرګنده بیلګه ده. او د حسن اختتام لپاره د شهید استاد د خبرو څو بېلګې راوړو:

الف- عالمانو ته: «عالمان او پوهان د مسلمانانو هلګاوه پورې ده، چې تل له حقه د دفاع په سنگر کې دی، له مظلومه دفاع کوی او د ظالم پر وړاندې درېږی. که پر وړاندې یې هر ډول تېری او سپکاوی وشي پر وړاندې خپل ثبات اوزغم له لاسه نه ورکوی، په خورا زغم له دین، مسلمانانو او انساني ارزښتونو دفاع کوی».

په اسلامي رسالت کې مهمه مساله، بشری یووالی، د امت یووالی او د انسانانو وحدت دی. د امت توحید او د امت د وحدت لپاره هڅې د مسلمانانو په تېره عالمانو بنسټیز رسالت دی».

محترم عالمان دې د یوې اساسي اړتیا په توګه، د اسلامي ارزښتونو په ساتنې، هېواد ته د په امنیت او سیاسي ثبات په راوستو کې او د هېواد د تاریخ، فرهنگ او د افغانستان د مسلمان ملت په یووالی کې هڅه وکړی».

ب- ځوانانو ته:

«ځوان کهول مو د یوې تورې حیثیت لری، که د قانون گذار په لاس ورشي، د فساد جرړې وباسی او که یوه جلاد ته په لاس ورشي؛ نو د یوه ځپنده ګورز په توګه ارزښتونه پرې ځپی»

«ځوانان د ټولنې سره پانګه ده، هره ټولنه تر ځوان کهوله ستره پانګه نه لری. ځوان نسل د یوه ملت پاتوړی او وارث دی، د یوه فرهنگ وارث دی د یوه انقلاب پاتوړی دی».

«ځوانان مو پازوال دی، چې په خلکو کې د سولې د بیرغچیانو په توګه، د جګړې او چټی جګړه مارانو پر ضد مبارزه وکړی».

په حقیقت د هلمند د سولې کاروان او د هرات د معلولینو خوښځت د استاد د پورته وینا عملی کول دی. او شهید استاد د هېواد عالمانو ته یوه بېلګه ده، چې که عالم په اوسنې وخت کې سیاسي او مدني مبارزه وکړی، تشکیلات او مقبولیت ولری؛ نو واګې تر لاسه کولای شی.

صلح و شهید صلح

نویسنده: محمد اکرام اندیشمند



استاد برهان‌الدین ربّانی نخستین رئیس شورای عالی صلح بود که جان‌ش را برای صلح از دست داد. او در ۹۲ سنبله ۰۹۳۱ (بیستم سپتمبر ۱۱۰۲) توسط يك تروریست طالب به نام پیام‌آور صلح به شهادت رسید.

معهذا او بدون تردید شهید صلح است؛ شهیدی که در آئینه شهادت وی در راه صلح دو تصویر نمایش یافت:

يك: تصویر ایمان و صداقت؛

دو: تصویر خدعه و خیانت.

استاد ربّانی به عنوان مرد مؤمن و متدینی که صلح از ایمان و باورهای دینی اش ملهم بود و احساسی جز صداقت در برابر این الهام و ایمان نداشت، صدای صلح را بلند کرد و فراخوان صلح سر داد. این تصویر در آئینه شهادت استاد ربّانی بسیار روشن و شفاف قابل مشاهده است. صداقت او به صلح و اراده اش در جهت صلح چنان پاك و بی‌ریا و خالی از خدعه و تزویر بود که دست صادقانه و ملکوتی صلح را به دست سیاه شیطان خیانت و دروغ گذاشت؛ اما چهره دیگری که در آئینه شهادت شهید صلح نمایان می‌شود، چهره غدر و خیانت جریان و جماعتی به نام «تحریک اسلامی طالبان» است. تحریک اسلامی طالبان در آئینه شهادت استاد ربّانی به عنوان تحریک دروغ و خیانت، تحریک دوگانگی و نفاق و تحریک خون و جنایت انعکاس می‌یابد. وقتی این بخشی از تصویر در آئینه شهادت شهید صلح از هر دیدگاه و ایدیولوژی و از منظر هر دین و آیینی مورد دید قرار می‌گیرد، عاملان این قتل، جماعت دروغگو، خیانت‌کار، حيله‌گر، مکار، سَفَاك، بدعهد و غیرقابل اعتماد نمایان می‌شوند. در اینکه بر مبنای تعالیم و احکام دین اسلام بدعهدی، کذب، خدعه، دورویی و خیانت، ناپسند و مذموم است، جای بحثی وجود ندارد؛ اما فریبکاری و خیانت، دروغ‌گویی و دورنگی در مذاکره بر سر صلح در تعالیم هر دین و آیین دیگر و در عنعنات و کلتور هر قوم و ملّتی مربوط به هر بخشی از جامعه بشری در اقصی نقاط جهان نیز عمل زشت، ناپسند و غیرانسانی است.

اینکه جماعتی این چنین ریاکار، کاذب و نیرنگ باز به کدام آیین و مذهب مربوط می‌شوند و از فرهنگ کدام قوم و ملّتی نمایندگی می‌کنند و پیام‌رسان کدام دین و ایدئولوژی‌اند که مردان‌شان از دستار و ریش به‌عنوان سنت پیغمبر اسلام ﷺ و از لباس زنان در قتل خود و دیگران استفاده می‌کنند، من هم نمی‌دانم.

اگر استاد برهان الدین ربّانی جانش را بر سر صلح و در راه صلح از دست داد و به‌عنوان شهید صلح ثبت اوراق تاریخ سرزمین ما و جامعه انسانی شد، شهادت او چهره غدر و خیانت طالبان را به‌عنوان دشمنان صلح و منادیان دروغین دین بر ملا ساخت و اما دسترسی به صلحی که استاد ربّانی جانش را در پای آن قربانی ساخت همچنان به‌عنوان نیاز مبرم جامعه و کشور ما مطرح است. افغانستان باید به صلح برسد ولیکن پرسش بسیار اساسی و مهم به تعریف صلح، بهای صلح، طرف صلح و راه رسیدن به صلح بر می‌گردد.

صلح چیست؟

با چه طرفی صلح بست؟ و چه زمانی در جامعه و کشور خود می‌توانیم شاهد صلح باشیم؟

چگونه به چنین صلحی می‌توان رسید؟

ابزار آن چیست و بهای آن کدام است؟

صلح يك تفكّر و يك نیاز حیاتی در جامعه است. تفكّر صلح در بستر فرهنگ و بینش صلح رشد می‌کند. تفكّر صلح مستلزم ایمان و تعهد به صلح است. آنانی که با تفكّر و فرهنگ صلح بیگانه‌اند، به مقوله و پدیده ایمان و تعهد اعتنا و التزامی ندارند. تحریک اسلامی طالبان افغانستان و یا آنچه که به این نام یاد می‌شود، دست کم تا اکنون نشان داده‌اند که از همین گروه و طبقه‌اند؛ زیرا آنان از چیزی به‌نام صلح سخن نمی‌گویند. همیشه و پیوسته زبان جنگ و نفرت بر دهن دارند و فقط از جنگ صحبت می‌کنند. گاهی اگر از صلح بگویند؛ اما در عمل برخلاف گفته‌های‌شان به غدر و خیانت متوسل می‌شوند و با مکر و نیرنگ از پشت به صلح و منادیان صلح خنجر می‌زنند و به‌نام صلح خون می‌ریزند و وحشت می‌آفرینند.

وقتی یکی از طرف‌ها در میان دو طرف درگیر و متخاصم به تفكّر صلح باور نداشته باشد و با فرهنگ صلح در دوری و بیگانگی به سر برد و از آستین صلح خنجر خون و خیانت بیرون کند، دیگر چگونه می‌توان با آن طرف به صلح رسید؟

بسیاری از دانشمندان دانش بشری و علوم اجتماعی صلح را در يك جامعه و کشور غیبت جنگ تلقی نمی‌کنند، آنان حضور عدالت، آزادی و حاکمیت نظام عادلانه سیاسی و اجتماعی را در جهت توسعه و رفاه در تمام عرصه‌های حیات، صلح می‌دانند.

اگر در تعریف معطوف به این دیدگاه صلح را حضور عدالت و توسعه حیات سیاسی، اجتماعی و اقتصادی تلقی کنیم، پذیرش عدالت و پذیرش نظام عادلانه سیاسی و اجتماعی بخش دیگری از تعهدات طرف‌ها را در تکوین صلح تشکیل می‌دهد. آیا طالبان چنین تفکر و تعهدی را مورد توجه قرار می‌دهند؟

اگر پرداختن بهایی برای صلح در افغانستان بخشی از الزامات رسیدن به صلح باشد، این بها نباید عدالت و نظام مستلزم و متضمن توسعه و پیشرفت سیاسی، اجتماعی و اقتصادی را قربانی کند؛ زیرا صلح در ورای عدالت و در نبود توسعه شکل نمی‌گیرد. اگر صلح نیاز مبرم هر جامعه و کشور درگیر جنگ و بی‌ثباتی من جمله افغانستان است، به این نیاز چگونه می‌توان دست یافت؟

و یا به عبارت دیگر ابزار و زمینه‌های صلح را چه چیزی تشکیل می‌دهد؟

پاسخ این پرسش به دو مسأله برمی‌گردد:

نخست، وجود تفکر صلح و فرهنگ صلح در میان طرف‌های جنگ؛

دوم، اعمال فشار نظامی تا سرحد تخریب تفکر خون‌ریزی و خیانت بر آن طرفی که با تفکر و فرهنگ صلح بیگانه است.

صلح را در افغانستان نمی‌توان با تگدی و تضرع از طرفی که فاقد اندیشه و فرهنگ صلح است، به دست آورد.

گفته‌ها و ناگفته‌های حادثه شهادت استاد برهان‌الدین ربّانی

نویسنده: محمداکرام اندیشمند

۲۴ مهر / میزان ۱۳۹۰ ه.ش.



استاد برهان‌الدین ربّانی رهبر جمعیت اسلامی افغانستان که ریاست شورای عالی صلح را به‌دوش داشت، به روز سه‌شنبه ۲۹ سنبله ۱۳۹۰ (بیستم سپتمبر ۲۰۱۱) با حمله انتحاری در منزلش به شهادت رسید. انتحارکننده قاصد صلح از سوی تحریک اسلامی طالبان بود که با پیام صلح در نقش قاتل صلح نمودار شد.

ترور و شهادت استاد ربّانی از رهبران مجاهدین و نهضت اسلامی افغانستان، توسط طالبان که خود را گروه اسلامی و مجری شریعت تلقی می‌کنند، حادثه بسیار مهم و قابل تأمل است. من که با شهید استاد ربّانی به‌عنوان عضو جمعیت اسلامی افغانستان، از نزدیک شناخت داشتم و در سه ماه اخیر دو بار با ایشان به تفصیل از جمله در مورد شورای صلح به بحث و گفت‌وگو پرداختم، در این مقاله زوایای پیدا و پنهان شهادت ایشان را به بررسی می‌گیرم.

از تحلیل در مورد شورای صلح تا بیان دیدگاه رئیس فقید این شوری بر سر نقش و اهمیت آن برای صلح و پاسخ این پرسش که کلید صلح افغانستان در دست کیست؟ از انگیزه‌ها و دل‌بستگی استاد ربّانی به ریاست شورای صلح تا سرخوردگی و ناامیدی وی در مصالحه با طالبان.

مجری برنامه ترور استاد ربّانی که بود؟

برنامه ترور چگونه و در کجا شکل گرفت و چگونه به اجرا درآمد؟

در این مقاله به پرسش‌های بالا پاسخ ارایه می‌شود و در پایان، ابعاد شخصیت استاد ربّانی به‌عنوان چهره شاخص سیاسی و اجتماعی سه دهه اخیر افغانستان نیز با نگاه کوتاه مورد ارزیابی قرار می‌گیرد.

شورای عالی صلح؛ راهکار نامناسب و غیرشفّاف:

تشکیل شورای عالی صلح برای پایان‌دادن به جنگی که بازی استخباراتی شمرده می‌شود و بازیگر اصلی آن را استخبارات نظامی پاکستان تشکیل می‌دهد، یک راهکار نادرست، ناروشن

و اغواگرانه بود. حتی کسانی که این شوری را ایجاد کردند، به این امر ملتفت بودند؛ چه دولت افغانستان و رهبری آن در داخل و چه کشورهای حلقه‌های خارجی پشتیبان این دولت در بیرون. ناکارایی و عدم مؤثریت شورای عالی صلح از دید امریکاییان که بار اصلی جنگ را در برابر طالبان و القاعده به دوش می‌کشند نیز پنهان نبود. هرچند امریکاییان با اعطای صد میلیون دالر در جهت پیشبرد برنامه صلح دل‌چسپی و حمایت خود را از پروسه صلح نشان دادند؛ اما این کار از لحاظ تبلیغاتی برای آنان مهم بود که صلح‌خواهی خود را به گوش افکار عمومی در امریکا و جهان برسانند. در حالی که هیچ تناسب میان هزاران میلیون دالر هزینه امریکاییان برای جنگ و صد میلیون دالر اعانه آنان در واقع به صندوق صلح وجود نداشت.

ترکیب شورای صلح متشکل از افراد مختلف با سابقه عضویت در تنظیم‌های متعدد جهادی و حتی از اعضای طالبان و طرفداران آنان در داخل دولت، نمودار بازی‌های پنهان به‌صورت غیرشفاف در مورد صلح بود. روش کار در شورای صلح توأم با تشتت و بی‌برنامگی حکایت دیگری وی از عدم شفافیت و نبود صداقت این پروژه و پروسه در راستای صلح داشت. هرکس برای گرفتن امتیاز یا گویا جایزه‌ای در صدد آن شد که طالبی را جذب این پروسه کند و از امریکاییان و دولت افغانستان پول و مقام بگیرد. بسیاری از افرادی که در شوری با طالبان سابقه رابطه داشتند، در صدد تماس با طالبان و جذب آنان به پروسه صلح برآمدند. صد میلیون دالر برای بسیاری از آدم‌های این شوری که در سال‌های پیشین به تصاحب پول‌های بادآورده استخبارات دنیا در جنگ علیه نیروهای شوروی در افغانستان و حکومت مورد حمایت آن عادت کرده بودند، یک صید پرجاذبه و یک کیک بامزه می‌نمود.

ایجاد رابطه با طالبان توسط حکومت رئیس‌جمهور کرزی و خارجی‌های درگیر در افغانستان از دست‌ها و راه‌های مختلف به‌دور از آگاهی شورای عالی صلح به‌خصوص به‌دور از اطلاع رئیس آن شوری بخشی دیگری از عدم شفافیت در این مورد بود. در حالی که شورای عالی صلح غرض رابطه و مذاکره با طالبان ایجاد شد؛ اما افراد و شبکه‌های مختلف به نمایندگی از ارگ ریاست جمهوری با طالبان تماس داشتند. این در حالی بود که خارجی‌ها به‌خصوص امریکاییان و انگلیس‌ها نیز طالبان خود را در درون شبکه‌های طالبان داشتند.

دیدگاه و دل‌بستگی استاد ربّانی در مورد شورای صلح:

این نکته قابل پرسش و بحث است که چرا استاد برهان‌الدین ربّانی، ریاست شورای عالی صلح را با توجه به عدم شفافیت این شوری و عدم و مؤثریت آن در مورد صلح به‌دوش گرفت؟ او که ریاست شورای صلح را پذیرفت؛ تا با طالبان مصالحه کند؛ تا چه حد به کارایی این شوری در مورد صلح باور داشت؟

آیا او واقعاً به این شوری دل بسته و امیدوار بود که صلح را از این طریق می توان تأمین کرد و طالبان را از جنگ منصرف ساخت؟

در حالی که استاد ربّانی، منتقدین بسیاری در میان همراهان و هواداران خود در درون و بیرون جمعیت اسلامی افغانستان و در میان مخالفان سیاسی حکومت کرزی و مخالفان طالبان داشت که چرا ریاست شورای صلح را که یک مجمع نمایشی، غیرشفاف و دولتی است پذیرفت؟ این پرسش را زمانی در جون ۲۰۱۱ م، در منزلش با وی مطرح کردم و در این مورد با ایشان بحث و گفت و گوی مفصلی داشتم.

بسیار لازم است که نکات مهم آن بحث را در این مقاله بیاورم، زمانی بود که یک روز قبل نخست وزیر پاکستان، رئیس «آی.اس.آی» و لوی درستیز یا رئیس ستاد مشترک ارتش پاکستان کابل آمده بود.

استاد ربّانی نخست منتقدین خود را در این مورد ملامت کرد که آنان جز احساسات چیزی ندارند. اگر امروز شورای صلح را کار دولت و پروگرام حامد کرزی عنوان می کنند که نه برای صلح؛ بلکه برای بقا و استحکام پایه های حکومتش تنظیم شده است؛ اما دیروز همه چیز را در پای بقا و استحکام حکومت او ریختند و قربانی کردند. برای کار مؤثر در افغانستان دید ملی، برنامه بلندمدت و پایدار ملی و رابطه گسترده با دنیای بیرون ضرورت است. دل بستن به منفعت زودگذر و به دور از آینده نگری در یک چهارچوب بسیار تنگ و محدود و نشست و برخاست با یک عضو پایین رتبه استخبارات غربی آن نیازمندی را در جهت منافع ملی ما برآورده نمی کند. دوستان ما بیشتر این خطای سیاسی را انجام می دهند و پیوسته درگیر این خبط می شوند.

وقتی از استاد پرسیدم که آیا شورای صلح یک مجمع و تشکیل واقعی و درست در جهت مصالحه با طالبان و پایان دادن به جنگ افغانستان است؟

او در پاسخ به این پرسش اظهار داشت که شورای صلح آن گونه که در بیرون از آن تصویری ارایه می شود؛ تا یگانه راه رسیدن به صلح به خصوص صلح با طالبان باشد، نیست.

واقعیت این است که تا کنون این شوری کدام کار مؤثر و مهمی در جهت صلح انجام نداده است. اگر چنین بود پس چرا استاد ربّانی ریاست این شوری را پذیرفت؟

سرخوردگی از سیاست های مخالفت با مجاهدین و نهضت اسلامی و دلسردی از شکل گیری اپوزیسیون سیاسی قدرتمند و پایدار:

انزوا و بی خبری در عقب دروازه های تصامیم و حوادث یکی از دلایلی بود که استاد ربّانی انگیزه پذیرش ریاست شورای عالی صلح را به آن مرتبط ساخت. او صلح را به عنوان حق مردم

و نیاز کشور در افغانستان مطرح کرد و اظهار داشت که پیشگامی در این امر برای ما که زمانی در محور جهاد و مقاومت قرار داشتیم، امر مقبول بود. علی الرغم آنکه شورای صلح یک کار شکلی و نمایشی محسوب می‌شد؛ اما برای ما این امر مهم بود که علاقه و دل‌بستگی خود را در افغانستان به صلح و ثبات کشور در معرض دید مردم قرار می‌دادیم.

صرف نظر از اینکه دیدگاه استاد و مخالفان او در پذیرش ریاست شورای عالی صلح از میان هواداران و همراهانش چگونه ارزیابی می‌شود و مطالب اصلی این امر در چه نکاتی نهفته است.

عوامل دیگری نیز به عنوان انگیزه‌های پذیرش استاد ربّانی در رهبری شورای صلح قابل بحث و بررسی است. عدم شکل‌گیری یک جبهه نیرومند مخالف سیاسی در برابر حکومت رئیس‌جمهور کرزی که چند بار به‌خصوص در اپریل ۲۰۰۷ (حمل ۱۳۸۶) با اعلان «جبهه ملی» عرض وجود کرد، استاد را به پذیرش ریاست شورای صلح برد.

سرخورده‌گی و ناامیدی استاد ربّانی از سیاست تضعیف و حذف مجاهدین و جریان اسلامی از اقتدار سیاسی افغانستان انگیزه دیگر وی در تلاش برای صلح بود. استاد برهان‌الدین ربّانی استاد شرعیات به‌عنوان یکی از چهره‌های شاخص «نهضت اسلامی» در افغانستان و رهبر مهم‌ترین تنظیم اسلامی مجاهدین (جمعیت اسلامی) علی الرغم سیاست‌های واقع‌گرایانه و اعتدالی‌اش در میان رهبران احزاب اسلامی که بنیادگرا خوانده می‌شوند، از سرنوشت «نهضت اسلامی» و مجاهدین ناخشنود و نگران بود. او جنگ طالبان را از نام و عنوان اسلام و جریان اسلامی در افغانستان نه تنها مایه بدنامی و تضعیف این جریان تلقی می‌کرد؛ بلکه معتقد بود که تداوم این جنگ و عملکرد طالبان راه را برای تسلط کامل مخالفان مجاهدین و نهضت اسلامی در افغانستان و حتی سایر کشورهای اسلامی هموار می‌کند.

برخی از آگاهان به این باورند که شهید استاد ربّانی با یک نگرش عاطفی و احساسی در صدد آن بود که طالبان و گلبدین حکمتیار را متوجه انحراف و خط‌های‌شان بسازد و موجب تغییر موضع آنان از جنگ به صلح شود.

بدون تردید نگاه استاد ربّانی، به عنوان شخصیت متفکر و عالم دینی و رهبر جریان و نهضت اسلامی در افغانستان به این امر از منظر عاطفی و آرمانی قابل توجیه و قابل درک بود؛ اما در عرصه واقعیت‌های سیاسی و استخباراتی این نگرش اشکالاتی را در خود نهفته داشت که به آسانی ابعاد آرمانی و عاطفی مورد نظر استاد ربّانی را برآورده نمی‌ساخت. اگر این تحلیل و برداشت در مورد تلاش استاد ربّانی در مصالحه با طالبان و حکمتیار که برخی به آن اذعان دارند، درست باشد. استاد با نیت اعتقادی و در یک فضای عاطفی و احساسی به آن می‌دید؛

در حالی که این جریان‌ها ابزاری در دست استخبارات پاکستان و در جهت منافع آن‌ها بود. حتی از ظاهر عملکرد طالبان هم واضح بود که آنان رابطه و صداقتی با اسلام و شریعت اسلامی ندارند؛ تا برای آن شمشیر بزنند. هر چند استاد ربّانی در بحث‌هایی که با ایشان داشتم به چنین چیزی اشاره نکرد. و هر چند استاد در اظهارات روزهای اخیر حیات خویش طالبان را به شدت مورد انتقاد قرار داد و آن‌ها را خطر و فاجعه‌ای برای اسلام و مسلمانان خواند. این نشان می‌داد که وی به این امر نیز کاملاً ملتفت شده بود که طالبان با این اندیشه و عملکرد حاضر نیستند تا بر مبنای عواطف و احساسات دینی و نجات جریان اسلامی اندیشه و اعمال خود را تصحیح کنند؛ اما وقتی از استاد که شورای صلح را بسیار موفق برای صلح تلقی نمی‌کرد؛ پرسیدم که این کلید صلح در دستان کیست؟

کلید صلح در دست پاکستان:

در بحث بر سر کارایی شورای صلح و سپس نقش پاکستان در جنگ و صلح افغانستان، این پرسش را با استاد ربّانی مطرح کردم که آیا شما دیروز در مذاکره با رهبران ملکی و نظامی پاکستان که در کابل بودند، از آن‌ها به صورت آشکار و بدون هیچ دیپلوماسی تقاضا کردید که از افغانستان چه می‌خواهند؟ در حالی که در افغانستان از رئیس‌جمهور تا هرکسی دیگر پاکستان را متهم به دخالت می‌کند و کم‌ازکم حلقه‌های نظامی و استخباراتی پاکستان را عامل ادامه جنگ می‌دانند، آیا شما دیروز و یا کدام زمان دیگر از پاکستانی‌ها خواسته‌اید که انگیزه و دلیل آن‌ها در این دخالت چیست؟

استاد ربّانی در پاسخ به این پرسش‌ها گفتند که نه تنها دیروز که چند بار دیگر هم با رهبران نظامی و استخباراتی پاکستان که گرداننده و تصمیم‌گیرنده در سیاست افغانی پاکستان‌اند، این موضوع را پرسیدم و با آن‌ها در میان گذاشتم. آن‌ها با رئیس‌جمهور کرزی نیز در این مورد بارها صحبت داشته‌اند.

رهبران نظامی و امنیتی پاکستان بسیار واضح گفتند که طالبان موضوع بسیار مهم و قابل تشویش در روابط پاکستان و افغانستان نیستند. مهار آنان نیز امر دشوار و پیچیده نیست؛ اما پاکستان با افغانستان مشکلات بسیار عظیم‌تر و اساسی‌تر دارد که به منافع و مصالح ملی کشور ما گره می‌خورد. پاکستان به صورت جدّی می‌خواهد این مشکلات را با افغانستان حل کند:

ادعای ارضی افغانستان، در پوشش خط دیورند، روابط با هند - که از آن در جهت خصومت پاکستان استفاده می‌شود - و مسایل دیگری چون موضوع آب‌های افغانستان که به‌سوی پاکستان می‌آید، ایجاد دوستی پایدار و مطمئن میان طرفین، نقش پاکستان در بازسازی افغانستان، روابط اقتصادی و تجاری با آسیای میانه و مسایل دیگر.

اهداف و مطالبات پاکستان از دخالت در افغانستان که نکات اصلی آن از سوی جنرالان پاکستانی بازگو شده است، امر بسیار پیچیده، نامکشوف و شگفت‌آور نبود؛ اما نکتهٔ تعجب‌برانگیز حضور رهبران ملکی و نظامی پاکستان در کابل در حمایت از صلح و شورای عالی صلح و اظهارات صدراعظم پاکستان در مورد عضویتش به این شوری بود. در حالی که آنان به دور از انتظار مطبوعات و در صحبت‌های خاص حرف و حدیث دیگر داشتند. در این مورد دیدگاه جناب استاد ربّانی را جویا شدم که افغانستان چگونه می‌تواند با پاکستان مشکلات خود را حل کند و صلح را که در دست پاکستانی‌ها گروگان است، نجات دهد و به افغانستان برگرداند؟

آنچه که استاد ربّانی در توضیحات خود ارایه داشتند، به مذاکرات جدّی با پاکستان بر می‌گشت؛ اما بنده به استاد پیشنهاد کردم که به‌عنوان رئیس شورای عالی صلح که با رئیس‌جمهور کرزی روابط نزدیک دارند، جلسات متعددی را با نخبگان و رهبران افغانستان به‌خصوص با سیاست‌مداران و نخبگان پشتون کشور از کرزی تا انوارالحق احدی، اشرف غنی احمدزی و تمام رهبران گروه‌های راست و چپ تشکیل دهند و سپس این بحث‌ها به جامعهٔ مدنی و نهادهای رسمی و انتخابی کشور کشانده شود.

برای تدوین یک استراتژی روشن و مشخص در حل این مسایل به‌خصوص در مورد منازعهٔ دیورند به توافق و اجماع ملی نیاز است. قبل از حل این مسایل با پاکستان به حل این مسایل در یک توافق و اجماع ملی با ایجاد استراتژی روشن در داخل افغانستان ضرورت داریم.

شهید استاد ربّانی به این پیشنهاد نه تنها موافقت نشان دادند؛ بلکه از شروع این گفتمان عمومی با نخبگان و سیاست‌مداران فعلی پشتون کشور سخن گفتند. ایشان اظهار داشتند که از قبل با برخی از چهره‌های سیاسی در این موارد و مسایل عمومی کشور در همین جا (منزل استاد) بحث و مذاکراتی داشتیم. این بحث‌ها را ادامه خواهیم داد؛ تا بتوانیم به توافقاتی دست یابیم که راه را به مؤثریت شورای عالی صلح نیز مساعد کند؛ اما تا دو سه ماه بعد حوادث سیر دیگر یافت و طالبان با افسران پاکستانی در شهر کویته برنامهٔ ترور و شهادت استاد ربّانی را ریختند و عملی کردند.

شکل‌گیری برنامهٔ ترور در کویته:

اعضای شورای عالی صلح که از گروه‌های مختلف تنظیم‌های اسلامی و جهادی به‌شمول طرفداران طالبان تشکیل یافته بود، در فکر آن شدند تا با ایجاد رابطه با طالبان امتیازات بیشتری به‌دست بیاورند و از یک صد میلیون دالری سهم بیشتری نصیب شوند. برخی از اعضا با

استفاده از روابط خود به این امر مبادرت ورزیدند. رحمت الله واحديار عضو پيشين حرکت، مولوی منصور که در زمان حکومت مجاهدین به رهبری استاد ربّانی عضو ارشد حکومت بود و سپس به طالبان پیوست و از مقامات طالبان قرار گرفت، نیز عضو شورای صلح بود. او با مولوی عبدالستار از دوستان خود که وزیر مهاجرین حکومت طالبان خوانده شده است، تماس گرفت. مولوی عبدالستار شخصی را به نام حمیدالله آخندزاده باشنده قندهار که در زمان حکومت طالبان رئیس اطفائی در کابل بود، به نمایندگی از شورای کویته نزد شورای عالی صلح به کابل اعزام کرد. گفته می شود که برادر او اکنون نیز در تشکیلات طالبان والی یکی از ولایات است.

حمیدالله آخندزاده از طریق رحمت الله واحديار دو بار با استاد ربّانی ملاقات و مذاکره کرد. در دور اول ملاقات و صحبت خود، استاد را به شدت مورد ملامت قرار داد که چرا به عنوان رهبر مجاهدین و عالم دین با حکومت کرزی که توسط یهود و نصاری تشکیل شده است و با نیروهای آن ها بر سر قدرت نگهداشته می شود، همکاری می کند؟

او در بحث و گفت و گو با استاد ربّانی لحن تهاجمی و خشمگینانه داشت و به جهاد علیه نیروهای کافر خارجی در افغانستان تأکید می کرد. استاد در گفت و گو با وی با لحن آرام صحبت کرد و به مسایل مختلف با استدلال دینی تماس گرفت، جنگ و عملکرد طالبان را به ضرر اسلام و مسلمانان خواند. او از حمیدالله خواست تا پیام وی را به شورای کویته ببرد. حمیدالله پس از یک ماه تأخیر دوباره به کابل برگشت و به حیث مهمان شورای عالی صلح در مهمانخانه ویژه پذیرایی شد. او این بار در ملاقات با استاد ربّانی از حرف های قبلی خود معذرت خواست و گفت که حرف ها و پیام های شما برای شورای کویته بسیار مهم و اثرگذار بود. این نماینده شورای کویته دوباره دیگر هم به کابل رفت و آمد کرد. او در تمام این سفرها از سوی شورای عالی صلح که مهماندار اصلی وی رحمت الله واحديار و استانکزی بودند، به گرمی پذیرایی می شد. او در کابل از موتر مخصوص شیشه سیاه و محافظ مسلح برخوردار بود. **تروریست انتحاری در نقش نماینده خاص شورای کویته:**

حمیدالله آخندزاده قبل از آنکه برای پنجمین بار به عنوان نماینده شورای کویته یا امارت طالبان مهمان شورای عالی صلح شود، به رحمت الله واحديار تلفونی خبر داد که من دیگر کابل نمی آیم و به جای من یک شخص بسیار خاص به عنوان نماینده با اعتماد و باصلاحیت شورای کویته با پیام بسیار مهم مهمان شورای عالی صلح در کابل می شود. من از این وظیفه سبکدوش شدم و وظیفه دیگر را از سوی امارت به دوش گرفتم؛ اما حمیدالله آخندزاده برخلاف گفته خود، برای پنجمین بار با فردی که مأمور انجام عملیات خودمرداری (انتحاری) بود به

کابل آمد؛ تا این مأموریت را از نزدیک نظارت و مدیریت کند. برنامه ترور و شهادت استاد ربّانی پس از دور اول مذاکرات حمیدالله آخندزاده در کویت با مشارکت استخبارات نظامی پاکستان و شورای کویت طرح شد. هنوز به صورت دقیق روشن نیست که در این طرح تمام اعضای طالبان شورای کویت شریک بودند و یا اینکه این برنامه به افراد و حلقه خاصی میان شورای مذکور و افسران «آی.اس.آی» محدود می شد؛ اما آنچه که مسلم است و حمیدالله آخندزاده از آن پرده برمی دارد، تعلیم و تمرین برای جابه جایی مواد منفجره و انجام نقشه ترور استاد ربّانی میان چهار نفر انجام یافت: دو تن افسر ارتش پاکستان که نام و هویت آنان حتی برای حمیدالله مذکور مشخص نشده است. شخص سوم در این برنامه حمیدالله آخندزاده و شخص چهارم یا انتحارکننده که به نام نصرالله و عصمت الله از آن نام برده می شود.

در مورد سکونت و تابعیت او نیز سخن متفاوت وجود دارد. گاهی او را باشندۀ چمن و پشتون پاکستانی و گاهی هم باشندۀ قندهار و نزدیکان حمیدالله آخندزاده می خوانند. افسران پاکستانی انتحارکننده را در ماه های اخیر در حضور حمیدالله تحت آموزش گرفتند و مواد منفجره را در کلاه سفید جابه جا کردند. حجم کم مواد منفجره و شکل جاگذاری آن در داخل کلاه که به روی آن عمامه بسته می شد، بسیار با دقت صورت گرفته بود. وقتی مراحل آموزش به پایان رسید و تروریست انتحاری آماده برای انتحار شد، حمیدالله از کویت به واحدیار تلیفون کرد و اعزام نماینده خاص شورای کویت را با پیام مهم خبر داد و از او خواست که با او همکاری کند. این پیام قرائت متنی بود که از نام شورای کویت عنوانی شورای عالی صلح به خصوص عنوانی استاد ربّانی رئیس این شوری با لحن بسیار آشتی جویانه و مؤدبانه در یک کسیت یا «سی دی» ثبت شده بود.

تروریست انتحاری در کوته سنگی^۱ کابل:

مأمور انجام ترور (نصرالله یا عصمت الله) به روز جمعه ۲۵ سنبله ۱۳۹۰ خورشیدی، از میدان کوته سنگی در غرب شهر کابل، به رحمت الله واحدیار عضو شورای عالی صلح تلیفون کرد که به جای حمیدالله آخندزاده از کویت آمده و منتظر او می باشد. واحدیار بلافاصله با موترهای مخصوص و محافظان مسلح به کوته سنگی رفت و او را که گویا عوض حمیدالله آخندزاده نماینده شورای کویت در مذاکرات صلح بود، به مهمانخانه شورای عالی صلح آورد. حمیدالله آخندزاده که قبلاً از کویت به رحمت الله واحدیار تماس گرفته بود که دیگر به کابل نمی آید و شخص دیگری این مأموریت را به عهده دارد، مأمور جدید را تا میدان کوته سنگی

۱. کوته سنگی نام یکی از جاده های مشهور شهر کابل است که به نام «میریس میدان» نیز یاد می شود. «مرکز تدوین»

همراهی می‌کرد. او از دور شاهد انتقال تروریست طالب توسط موترهای شورای عالی صلح بود.

جالب این است که حمیدالله آخندزاده رئیس اطفائیۀ امارت اسلامی طالبان، در همراهی با تروریست مذکور، یکی از زنان [صاحب دوزن است] و فرزندان خود را نیز از کویته به کابل انتقال داد. او دلیل همراهی فامیل خود را به انتقال مصون و بی‌درد سر کلاهی می‌خواند که در آن مواد منفجره جابه‌جا شده بود. حمیدالله یک شب را در قندهار در خانه داماد برادر خود سپری کرد. او با مأمور ترور بر پشت بام خانه خوابید؛ تا صدمۀ به کلاه نرسد و یا در خانه انفجار نکند. روز بعد او با زن و فرزندان خود تروریست انتحاری را تا کوته سنگی در غرب شهر کابل همراهی کرد.

مأمور ترور در مهمانخانه شورای عالی صلح که از سوی واحدیار و استانکزی میزبانی می‌شد، پیام صوتی شورای کویته را به آنان تسلیم کرد و خواستار ملاقات با استاد ربّانی شد. استاد ربّانی در آن موقع غرض شرکت در کنفرانس بیداری اسلامی (۲۷ سنبله ۱۳۹۰ خورشیدی مطابق ۱۸ سپتمبر ۲۰۱۱) به تهران رفته بود. استانکزی معاون شورای عالی صلح پیام صوتی را به‌عنوان یک خبر و دستاورد بسیار مهم شورای صلح به ارگ (قصر) ریاست‌جمهوری برد تا در گام نخست آن را رئیس‌جمهور بشنود. رئیس‌جمهور کرزی در مصاحبه با تلویزیون نور در کابل گفت که وقتی استانکزی صاحب از چنین پیام مهمی خبر دادند، برای‌شان گفتم که عاجل کسیت را بیاورند؛ تا قبل از آنکه نیویارک بروم، بشنوم. رئیس‌جمهور کرزی گفت که پیام را شنیدم. این پیام استاد ربّانی را با القاب بسیار محترمانه خطاب کرده بود. هرچند کرزی در این مصاحبه نگفت که پس از شنیدن پیام از استاد ربّانی خواسته است تا به کابل بیاید؛ اما برخی رسانه‌ها، از تلیفون رئیس‌جمهور به استاد ربّانی خبر می‌دهند که از او خواست تا به کابل بیاید و با حامل پیام مذاکره کند.

تروریست انتحاری در مهمانخانه صلح و در منزل رئیس شورای صلح:

نصرالله یا عصمت الله تروریست انتحاری، به‌عنوان مهمان خاص شورای عالی صلح چهار روز را در مهمانخانه این شوری سپری کرد. او در این چهار روز سی بار با کویته پاکستان تماس تلفونی داشت. همچنان او در تماس مداوم با حمیدالله آخندزاده در شهر کابل بود. تمام تماس‌های او از تلیفون همراه یا تلیفون موبایلش پس از انتحار توسط ریاست امنیّت ردیابی و شناسایی شد. حمیدالله آخندزاده نیز از این طریق به‌دست نیروهای امنیّتی اسیر گردید و از برنامه ترور استاد ربّانی پرده برداشت. از ارتباطات وسیع تلفونی تروریست انتحاری این نتیجه به‌دست می‌آید که او در مهمانخانه شورای صلح تحت هیچ‌گونه نظارت و پیگردی قرار

نداشت. حتی گفته می‌شود که او بدون ممانعت و مزاحمتی به بیرون از مهمانخانه رفت و آمد می‌کرد. او به تکرار از میزبانان خود می‌خواست تا زمینه را برای ملاقاتش با استاد ربّانی مساعد کنند. او چهار روز اقامت خود را در مهمانخانه ضیاع وقت می‌خواند و میزبانان خود را به صورتِ خشمگینانه به سهل‌انگاری و بی‌اعتنایی در انجام امر مهمی چون مذاکرات صلح متهم می‌کرد.

در حالی که استاد ربّانی پس از کنفرانس بیداری اسلامی در تهران، برای معاینات صحی عازم کشورهای دیگر بود و در نظر داشت که دو هفته بعد به کابل باز گردد، تقاضای پیهم استانکزی و واحدیار برای ملاقات با نماینده جدید شورای طالبان در کویت، او را به کابل آورد. استاد ربّانی عصر روز سه‌شنبه ۲۹ سنبله ۱۳۹۰ مطابق بیستم سپتمبر ۲۰۱۱ به منزلش در وزیراکبرخان کابل آمد. هنوز دقایقی از بازگشتش سپری نمی‌شد که استانکزی و واحدیار با قاصد صلح طالبان وارد منزل ایشان شدند. قاصد صلح تحریک اسلامی طالبان که در ظاهر آراسته با سنت پیغمبر اسلام ﷺ با ریش و عمامه آغوشش را برای پاسخ به پذیرایی میزبان که با لبان متبسم او را سلام گفت، باز کرد و هویت باطنی و اصلی خویش را به نمایش گذاشت. قاصد صلح تحریک اسلامی طالبان، ریش و عمامه‌اش را برای قتل عالم دینی و یکی از رهبران شاخص مجاهدین و نهضت اسلامی افغانستان به کار بست و آن را منفجر ساخت.

ذبیح الله مجاهد که سخنگوی طالبان گفته می‌شود، اندکی پس از شهادت استاد ربّانی در تماس با خبرگزاری رویترز مسئولیت این ترور را به‌دوش گرفت؛ اما اندکی بعد طالبان از دخالت خود در این ترور منکر شدند.

نقش پاکستان در ترور استاد ربّانی:

نقشه و برنامه ترور و شهادت استاد ربّانی، در کویت پاکستان توسط دستگاه استخبارات ارتش پاکستان و شورای طالبان در کویت طرح گردید و توسط گماشته آنان در کابل عملی شد. چرا پاکستان به‌خصوص سازمان اطلاعاتی ارتش این کشور (آی.اس.آی) که طراح و مجری سیاست افغانی دولت پاکستان است، دست به ترور استاد ربّانی زد؟ در حالی که استاد ربّانی یکی از رهبران تنظیم‌های مجاهدین بود که در گذشته روابط نزدیک با پاکستانی‌ها داشت؟

اگر اظهارات رؤسای ارتش و استخبارات نظامی پاکستان، به استاد ربّانی، در مورد مسایل حل‌ناشده پاکستان با افغانستان مدنظر قرار بگیرد، انگیزه‌های پاکستان در طرح و اجرای ترور رئیس شورای عالی صلح روشن می‌شود. از اظهارات مسئولان نظامی و امنیتی پاکستان به‌خوبی پیداست که طالبان ابزار دست پاکستان در رسیدن به اهدافی می‌باشد که به‌عنوان مشکلات حل‌ناشده میان دو کشور عنوان می‌شود. برای پاکستانی‌ها این اهداف بخشی بسیار

مهم منافع ملی آنان و اهداف استراتژیک در جهت بقا و حیات پاکستان تلقی می‌شود. طالبان به عنوان ابزار دسترسی به این اهداف برای زمامداران پاکستانی به همان حدی رسیدن به این اهداف اهمیت دارد. تضعیف این ابزار و بدتر از آن نابودی آن برای پاکستانی‌ها بدون آنکه از آن در جهت آنچه که منافع حیاتی و ملی پاکستان خوانده می‌شود استفاده کنند، غیر قابل قبول است.

حضور استاد ربّانی، در ریاست شورای صلح به عنوان عالم معتبر و معروف دینی و رهبر شاخص و برجسته «نهضت اسلامی» که شهرت و اعتبارش از این زاویه فراتر از افغانستان قرار داشت، مایه تضعیف طالبان می‌شد. چنین امری برای جنرالان حاکم و سیاست‌گذار پاکستان پذیرفتنی نبود.

عنایت استاد ربّانی به اصل مذاکره با پاکستان، بر سر حل مسایل اساسی، میان طرفین آن‌گونه که در بالا گفته شد، یکی از عوامل دیگری بود که طرح ترور وی را به‌روی میز استخبارات نظامی پاکستان قرار داد. استاد ربّانی به مذاکرات اساسی و روشن با پاکستانی‌ها بر سر تمام مسایل حل‌ناشده و قابل مذاکره و گفت‌وگو در مورد صلح و حمایت آنان از طالبان باور داشت. او حتی تصوّر و باور برخی جنرالان و زمامداران پاکستانی را در مورد جمعیت اسلامی افغانستان، جبهه مقاومت علیه طالبان و گروه‌های مختلف قومی در افغانستان به عنوان دشمن پاکستان نادرست و غلط می‌پنداشت و در صدد تصحیح ذهنیت آن‌ها از راه مذاکرات صریح و شفاف بود.

استاد ربّانی حتی از گفت‌وگوهایی با پاکستانی‌ها در این مورد به نگارنده این سطور، سخن گفت. بدون تردید این امر برای بخشی از ارتش و استخبارات نظامی پاکستان غیر قابل قبول و تحریک‌کننده پنداشته می‌شد و آنان را تا سرحد طرح و اجرای ترور استاد ربّانی تحریک و تحریض می‌کرد.

انگیزه و عامل دیگر نظامیان پاکستانی در ترور استاد ربّانی ریشه در بلندپروازی‌های پیشین‌شان به تسلط مجدد بر افغانستان از طریق احیای حکومت طالبان پس از خروج نیروهای خارجی در سال ۲۰۱۴ میلادی دارد. آنان ترور استاد ربّانی را که در سال‌های حاکمیت طالبان رهبر سیاسی و اجتماعی مقاومت علیه طالبان بود، طرح و عملی کردند؛ تا هرگونه مقاومت آینده را با نقش او در برابر این تسلط مانع شوند. ترور و حذف فیزیکی سازمان‌یافته و زنجیره‌ای فرماندهان جهادی متعلق به جبهه مقاومت به خصوص جمعیت اسلامی افغانستان از سوی طالبان در راستای این هدف نظامیان پاکستانی قابل بررسی است.

نکته بسیار مهم دیگر در مورد طالبان به عنوان ابزار پاکستانی‌ها در بازی‌های امنیتی و

استخباراتی آنان در جهت منافع ملی شان، به نقش و اهمیت طالبان به حوزه فراتر از افغانستان بر می‌گردد. جنرالان و زمامداران پاکستانی در گذشته طالبان و مخالفان کابل را به‌عنوان ابزار بازی‌های منافع و اهداف‌شان تنها در افغانستان مدنظر داشتند؛ اما اکنون آنان از طالبان به‌عنوان ابزار منافع‌شان در بازی با امریکایی‌ها بر سر رقابت و خصومت با هند، استفاده می‌کنند. اکنون پاکستانی‌ها قانع نیستند که طالبان تنها ابزاری در دست آن‌ها برای تأمین خواسته‌های‌شان در افغانستان باشد. جنرالان پاکستانی با دسترسی به سلاح اتومی و با استفاده از ضعف و با ناگزیری امریکایی‌ها در صدد آن‌اند، تا با حمایت از طالبان دولت‌مداران امریکا را به ایجاد توازن در رابطه میان دو کشور هند و پاکستان وا دارند.

نکته دیگری که انگیزه قطعی پاکستانی‌ها را در ترور استاد ربّانی فراهم کرد، رابطه استاد ربّانی با کشور هند بود. سخنرانی «من موهین سنگ» در پارلمان افغانستان در ماه می ۲۰۱۱ و ملاقات میان او و استاد ربّانی در این سفر و سپس سفر استاد ربّانی در ۱۲ جولای ۲۰۱۱ به دهلی در رأس هیئت هفده نفره، استاد ربّانی را در چشم جنرالان پاکستان به‌عنوان دوست دشمن که دشمن شمرده می‌شود، نمایاند. ارتش و استخبارات نظامی پاکستان کمر به قتل استاد ربّانی بستند و طرح شهادت او را یکجا با طالبان ریختند.

شخصیت و سجایای استاد ربّانی:

استاد برهان‌الدین ربّانی رهبر «جمعیت اسلامی» افغانستان و رئیس پیشین دولت اسلامی افغانستان، یکی از چهره‌های معروف و تأثیرگذار در تحولات سیاسی سه دهه اخیر افغانستان بود. بدون تردید او مانند هر زعيم و سياست‌مدار ديگر هواداران و مخالفان بسياري داشت و مانند هر زعيم و سياست‌مدار ديگر در رفتار و عملکرد خویش از نقطه‌های قوت و ضعف برخوردار بود. من در کتاب «سال‌های تجاوز و مقاومت» به ویژگی‌های زعامت و شخصیت سیاسی استاد ربّانی به‌عنوان رهبر یک حزب و به‌عنوان سیاست‌مدار و زمامدار کشور در بی‌ثبات‌ترین مقطع تاریخ افغانستان پرداختم. حتی اکنون نیز پس از شهادت و فقدان ایشان به آن ویژگی‌ها انگشت می‌گذارم؛ اما لازم است تا به این نکات تأکید کنم که رهبران و سیاست‌مدارانی چون استاد برهان‌الدین ربّانی علی‌الرغم مخالفت و مخاصمت‌هایی با او از زوایای متفاوت ایدیولوژیکی، سیاسی و قومی کم‌تر در جامعه بحران‌زده و بی‌ثبات افغانستان تبارز می‌کنند.

شخصیت‌هایی که مانند او نقطه پیوند و اعتدال میان سنت و مدنیت و پلی میان اقوام و گروه‌های مختلف سیاسی و مذهبی و به‌رغم آنکه رهبر یک حزب اسلامی و متفکر اسلام‌گرا باشد؛ اما چهره متعادل برای دنیای خارج و جهان مدرن محسوب شود.

نکته دیگر آن است که هیچ زمامدار و شخصیت سیاسی تاریخ معاصر افغانستان، همچون استاد ربانی، در زمان مرگ خود، قدر و عزت نشد. برای هیچ زمامدار مسلمان حتی در کشورهای دیگر نماز جنازه غایبانه^۱ نخواندند که برای او در ولایات مختلف افغانستان از جنوب تا شمال و از شرق تا غرب ادا کردند. برای مرگ هیچ زعيم و سیاستمدار دیگر تا این حد تأثر عمومی در سطح جهان فراهم نشد و حمله به جان هیچ شخصیت سیاسی و دینی تا این حد مورد نکوهش قرار نگرفت.

۱. نماز جنازه غایبانه با وجودی که در فقه احناف روا نمی باشد؛ اما علمای مذاهب اربعه در مورد جواز نماز جنازه بر غایب سه قول مختلف دارند: قول نخست: امام شافعی و امام احمد بدین نظرند که نماز جنازه بر غایب در شرع جایز بوده و آن ها بر خواندن نماز جنازه توسط پیامبر ﷺ بر نجاشی استناد می کنند؛ چنان که مسلم در صحیح خود از ابوهریره - رضی الله عنه - روایت کرده است: «أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ نَعَى النَّجَاشِيَّ فِي الْيَوْمِ الَّذِي مَاتَ فِيهِ خَرَجَ إِلَى الْمُصَلَّى فَصَفَّ بِهِمْ وَكَبَّرَ أَوْبَعًا»، مسلم / ۹۵۱.

یعنی: رسول الله ﷺ خبر مرگ نجاشی (پادشاه حبشه) را که در سرزمین حبشه فوت کرده بود، اعلام کرد و به مصلی رفت و مسلمانان صف بستند و ایشان چهار تکبیر گفت (نماز جنازه خواند).

قول دوم: امام ابوحنیفه و امام مالک می گویند: نماز جنازه بر غایب به صورت مطلق جایز نیست و آن ها استدلال می کنند که نماز جنازه پیامبر ﷺ بر نجاشی خواند، تنها خاص او بوده است؛ مگر برای دیگران در هیچ صورت صحیح و درست نیست. از جانب دیگر در (امداد الأحکام در صفحه ۷۳۵ جلد اول، با تمام صراحت و وضاحت بیان گردیده است که «در فقهی حنفی برای صحت نماز جنازه شرط آن است که مرده باید رو بره و موجود باشد، بدون حضور جنازه میت، نماز جنازه بر آن صحیح نیست.» در فقه حنفی گفته شده است که به صورت مطلق برای خواندن نماز جنازه غایبانه گنجایشی موجود نمی باشد. بناءً مذهب حنفی از اشتراک در نماز جنازه غایبانه جداً احتراز می کنند. تفصیل موضوع را در صفحه ۲۲۷ رساله احکام میت از شیخ الاسلام مولانا مفتی رفیع عثمانی، مترجم مولانا نصر الله فیضانی. بخوانید. قول سوم: شامل علمای چون: شیخ الاسلام ابن تیمیه و شیخ ابن عثیمین و شیخ ناصرالدین البانی و غیره می شود که در اینجا فقط به سخنی از شیخ الاسلام ابن تیمیه اکتفا می کنیم، ایشان می فرمایند: اگر مسلمانی، در شهری فوت کرد و کسی بر او نماز جنازه نخواند، غایبانه بر او نماز جنازه خوانده شود، همان طور که رسول الله ﷺ بر نجاشی که در میان کفار فوت کرد و کسی بر او نماز نخواند، غایبانه نماز خواند؛ اما اگر شخصی در جایی فوت کرد و افرادی بر او نماز جنازه خواندند، بر چنین شخصی، غایبانه نماز جنازه خوانده نشود؛ زیرا با نماز خواندن تعدادی از مسلمانان فرض از بقیه ساقط می گردد و از رسول خدا ﷺ خواندن نماز جنازه و ترک آن هر دو به ثبوت رسیده است؛ لذا هریک از آن ها در جای خود قابل عمل می باشد. «مرکز تدوین»

استاد ربّانی فقید؛
سیاست مدار صداقت مدار و اندیشه ورز اسلامی

نویسنده: احمد عمران.



دو سال از شهادت یکی از بزرگان این سرزمین می‌گذرد؛ یکی از آن چهره‌هایی که در تاریخ معاصر کشور، جایگاه و نقشِ او انکارناپذیر است.

پروفسور استاد ربّانی دو سال پیش در بحبوحهٔ تلاش‌های خستگی‌ناپذیرش برای تأمین صلح و امنیت در افغانستان، شکار کوراندیشان و تروریستان بی‌خبر از خدا شد و به رفیقِ اعلیٰ پیوست و به این‌گونه، افغانستان یکی از سیاست‌مدارانِ اندیشه‌ورزِ خود را از دست داد و جایش برای همیشه در میانِ ما خالی باقی ماند.

استاد ربّانی، شخصیت چندبُعدی داشت. در جهان معاصر در میان شخصیت‌های اسلامی، کم‌تر کسی را می‌توان یافت که با شخصیت استاد ربّانی فقیه قابلِ مقایسه باشد. او فقیه عالم و اندیشمند بزرگ در جهان اسلام بود. سیاست‌مدار توأم با صداقت بود و در عین حال، یک فرهنگی والا مقام به شمار می‌رفت.

استاد ربّانی به‌عنوان اندیشه‌ورز اسلامی:

استاد ربّانی، از نخستین سال‌های آغاز به آموزش، راه آینده‌اش را برگزیده بود. اسلام به‌عنوان آخرین دینِ برحق که آموزه‌های آن وعدهٔ رهایی و آزادیِ انسان را از اسارت‌های فرعون‌ی زور و زر و تزویر را می‌داد، انگیزه‌ای شد تا استاد ربّانی تمام زندگی پربار خود را در راه خدمت به اسلام و اندیشه‌ورزی در این عرصه وقف کند. بسیاری از اندیشمندان جهان اسلام باور دارند که دین از قرائتِ آن متفاوت است.

به باور این اندیشمندان، قرائت دینی مسئلهٔ انسانی و غیرقدسی است، در حالی که دین امر آسمانی و قدسی است. برای اینکه دین وارد فهم انسان‌ها شود، نیاز به تعریف و یا همان قرائت دارد.

به همین دلیل است که می‌بینیم قرائت‌های متفاوتی از آموزه‌های اسلامی به‌وجود آمده است. این ویژگی، بر پویایی و نامتناهی بودنِ آموزه‌های دینی تأکید دارد که برای هر عصر و زمانی می‌تواند کارساز و چاره‌اندیش باشد. حداقل در قرن بیستم، ما با افزایش و تحرک

جریان‌های اسلامی، شاهد ظهور قرائت‌های مختلفی از اسلام بودیم که مهم‌ترین آن‌ها را می‌توان در سه دسته بخش‌بندی کرد:

نخست بنیادگرایان؛ دوم سنت‌گرایان؛ و سوم عقل‌گرایان.

با توجه به آثار، سخنرانی‌ها و نوشته‌های استاد ربّانی فقید، می‌توان گفت که ایشان قرائت عقلانی از دین را وجه همت خود ساخته بود و تلاش‌های اندیشه‌ورزانه ایشان هم در این حوزه متمرکز بود. استاد ربّانی فقید باور داشت که هرگونه قرائت از آموزه‌های اسلام که سبب بیرون‌راندن عقل از عرصه دینداری شود، نمی‌تواند قابل دفاع و به صلاح امت اسلامی باشد. به همین دلیل، ما همواره شاهد بودیم که استاد ربّانی فقید، دفاع از عقلانیت دینی را به رهروان خود توصیه می‌کرد و در سخنرانی‌ها و نوشته‌های خود، از این نوع قرائت دفاع می‌ورزید.

استاد ربّانی فقید باور داشت که قرائت عقلانی از دین، روشی است که کمک می‌کند، انسان‌ها با ابزار عقل مدرن، به سراغ آموزه‌های دینی بروند و از آن به سود زیستمان سیاسی و فرهنگی خود استفاده کنند؛ خلاف قرائت‌های بنیادگرایانه و سنتی از دین که نمی‌تواند با جهان معاصر سر سازگاری داشته باشد و لاجرم به خشونت و دشمنی با پدیده‌های متحده منجر می‌شود. در همین حال، استاد ربّانی فقید باور داشت که قرائت عقلانی از اسلام به صلاح مسلمانان نیز است. چون در چنین قرائتی، بر گفت‌وگو تأکید می‌شود و نوع برخورد آن، با دیگران از سر دشمنی نه؛ بل از سر مهرورزی است. تاریخ سی ساله کشور نشان داد که نوع اندیشه‌ورزی استاد فقید، راه‌گشایی مشکلات امروز و فردای جهان اسلام و افغانستان می‌تواند باشد.

استاد ربّانی به عنوان سیاست‌مدار:

هرچند برخی از اندیشمندان مسلمان باور دارند که اسلام خلاف برخی از ادیان دیگر که خود را وارد حوزه سیاست نمی‌کنند، دین یک‌سر سیاسی است؛ ولی باورهای استاد ربّانی با توجه به تجربه و تحقیقات متنوع ایشان از قرآن و سیره نبوی، نشان می‌دهد که او روش میانه‌روانه را در این خصوص توصیه می‌کند. با توجه به این نوع برداشت از سیاست است که می‌بینیم استاد ربّانی برای ایجاد حاکمیت سیاسی، دستاوردهای بشری را به رسمیت می‌شناسد و باور دارد که نظام سیاسی باید، نظام مبتنی بر تفکیک قوا و ارزش‌های مردم‌سالارانه باشد؛ اما از بعدی دیگر که عمده‌تأسیسات مداران را به نوعی انحراف از هنجارهای اخلاقی برای رسیدن به اهداف‌شان و می‌دارد، استاد ربّانی اخلاق را در حوزه سیاست که ریشه در دینداری دارد، رها نمی‌کند و به این نظر نیست که «هدف وسیله را توجیه می‌کند». استاد ربّانی به همین دلیل سیاست‌مدار صادق است. به معنای دیگر، می‌بینیم که استاد ربّانی فقید بیشتر از اینکه سیاست‌مدار باشد،

صداقت مدار است. تلاش‌های پیگیرانه استاد ربّانی در سال‌های پایانی عمر پربارش در راه تأمین صلح و ثبات در افغانستان، می‌تواند به‌روشنی این نوع رویکرد به سیاست را نشان دهد.

درس‌هایی که از استاد ربّانی باید آموخت:

استاد ربّانی فقید به دلیل همان شخصیت چندبُعدی و پرمایه، همواره به‌عنوان آموزگار عرصه اندیشه‌ورزی دینی و سیاسی باقی می‌ماند. هرچند ایشان امروز در میان ما نیستند؛ ولی میراث پُربار اندیشه و فعالیت‌های سیاسی ایشان در نزد ما موجود است. از این میراث بزرگ معنوی، باید آموخت و راه نجات کشور را شناسایی کرد. از استاد ربّانی باید درس بردباری، شکیبایی، استقامت، گذشت و تقوی را آموخت. از او باید آموخت که در جهان معاصر همان‌گونه که می‌توان مسلمان بود، می‌توان معاصر و امروزی نیز بود.

از استاد ربّانی باید آموخت که جهاد تنها برداشتن تفنگ نیست؛ بل با زبان و نوشتار نیز می‌توان جهاد کرد. از استاد ربّانی باید آموخت که:

«آسایش دو گیتی تفسیر این دو حرف است

با دوستان مروت با دشمنان مدارا»

یادش گرامی و راهش پُر رهرو باد!

استاد شهید و «تجدید در اندیشه سیاسی اسلام»
به مناسبت ششمین سالگرد شهید صلح
پوهنیار عبدالبشیر فکرت، استاد دانشگاه کابل
چهارشنبه ۲۹ سنبله ۱۳۹۶ هـ.ش.



استاد پروفیسور برهان الدین ربّانی یکی از چهره‌های درخشان در نیم سدهٔ اخیر افغانستان است. موصوف از همان روزهای نخست، با آگاهی تمام به مُبارزه آغاز کرد و تعهدش را به آرمانی که برگزیده بود، تا پای راه از دست نداد. استاد شهید، شاید هم به دلیل اینکه دانش آموختهٔ مصر بود، از اندیشه‌های سیاسی اخوان که در سدهٔ بیستم - که از آن به عصر تخاصم ایدیولوژیک تعبیر می‌شود و در آن روزگار بسیار پرجاذبه بود - تأثیر پذیرفته بود و این مدعا را می‌توان به آسانی با ارجاع به آثار بجاماندهٔ وی پشتیبانی و ثابت کرد.

استاد را بایستی از میان سه نحلهٔ نوگرا، سنت‌گرا و بنیادگرا، در زمرهٔ سنت‌گرایانی قرار داد که با تفکیک میان ثوابت و متغیّرات دینی، سنت دینی را به خواست‌ها، انتظارات و مشکلاتِ انسان درگیرماندهٔ امروز پاسخ‌گو می‌خواند. از دید او، احکام ثابت دینی ناظر بر جنبه‌های ثابتِ حیات بشری است. متغیّرات دینی؛ اما متناظر و متناسب با شرایط زمانی و مکانی‌ای است که در معرض تغییرند. با این بیان، اسلام به‌عنوان دین خاتم و جاودانه، واقعیت‌ها را نادیده نمی‌انگارد و خصلتِ انطباق‌پذیری‌اش را با واقعیت‌های متغیّر اجتماعی و فرهنگی همواره حفظ می‌کند.

مقولهٔ حاکمیت یکی از مهم‌ترین مباحث سیاسی در اسلام شناخته می‌شود. این اصطلاح در سده‌های پسین، به‌ویژه در سدهٔ نوزدهم و بیستم بیش از پیش بلواساز شد و متفکران شناخته‌شده‌ای، از محمّد عبده تا علی عبدالرازق، و تا ابوالاعلیٰ مودودی و راشد الغنوشی و دکتر یوسف قرضاوی و.. به‌گونه‌هایی به توصیف و تبیین این مقوله دست زدند. شماری با تکیه بر وجه الهی حاکمیت در اسلام، دستِ بشر را از دامان حاکمیت کوتاه کردند. شمار دیگری از اندیشمندان اسلامی با تکیه بر نظریهٔ قرارداد اجتماعی بدین باورند که حاکمیت به تمامی یک امر بشری است. اینان متکی بر وجه بشری حاکمیت در اسلام، با استناد به پاره‌ای از دلایل نقلی و عقلی، سقفِ حاکمیت را به زمین آوردند و آن را محصول ارادهٔ بشر و قرارداد اجتماعی دانستند. در این میان، دانشمندان سرشناسی چون غنوشی، قرضاوی و.. که عمدتاً زیر پارادایم اصول‌گرایی جای می‌گیرند، بر دینی - بشری بودن حاکمیت در اسلام تأکید دارند و نگرش

جامع‌تری را نسبت به دیدگاه‌های پیش‌گفته طرح و تبیین کرده‌اند. استاد شهید نیز چونان نحلّه اخیر معتقد بود که حاکمیت در اسلام یک امر بشری؛ اما با مرجعیت الهی است. چنین نگرشی بر دو وجهی بودن حاکمیت در اسلام اشاره دارد و نگاه کلی‌تری را نسبت به حاکمیت می‌پروراند. حاکمیت در اسلام به دو دسته تقنینی و اجرایی تقسیم می‌شود. حاکمیت تقنینی که از آن به «سیادت» تعبیر شده است، علی‌الأصول از آن خداوند است و آیه‌هایی بسیاری بر این امر گواهی می‌دهند. با این وجود، در مواردی که نصی وجود ندارد و یا نص قطعیت - به لحاظ سند و یا دلالت - ندارد، مجتهد می‌تواند با توجه به اصول کلی اسلام و در سازگاری با سایر نصوص موجود در آن زمینه، به گونه‌ی روشمند دست به اجتهاد بزند و مقررات تازه‌ای را بیرون کشد که به نیازهای جدید آدمیان پاسخ بدهد. اجتهاد از این منظر یک پدیده بشری است که با مرجعیت الهی (دین) صورت می‌گیرد. از همین جاست که استاد شهید با گریز از فرمالیسم سخت‌جان، به محتوای مقررات شرعی می‌نگرد و با نگرش پویا و دینامیک به اسلام و نهادهایی چون پارلمان - به منزله مرجع قانون‌گذاری - نظر می‌افکند.

روی این بیان، استاد شهید میان دو نگرش اومانستی (Humanistic) و الهی (Theocratic) به حاکمیت جمع می‌کند و این به‌خودی خود در کشوری چون افغانستان بدیع و تازه به نظر می‌آید. بدین‌سان، استاد شهید حاکمیت اجرایی در اسلام را که از آن به «سلطه» تعبیر می‌شود، از آن مردم می‌داند. از این‌رو، این مردم‌اند که بایستی کارگزاران حکومتی خویش را برگزینند و حاکمان خود را انتخاب نمایند. اسلام از این منظر، تفاوت چشم‌گیری با حکومت‌های دین‌سالار (تیوکراسی) قرون وسطایی دارد که منشأ مشروعیت خود، و عملکرد خویش را خداوند می‌دانستند و هیچ سهمی برای مردم در گزینش حکومت‌کنندگان قایل نبودند. مردم در اسلام صلاحیت نصب، عزل و محاسبه کارگزاران حکومتی را دارند و تعیین اینکه، چه کسانی به نمایندگی از مردم به تطبیق شریعت اسلامی بپردازند، بر عهده مردم است. استاد شهید برخلاف تلقی عمومی که بر پایه رابطه یک‌طرفه دین و انسان (بدین معنا که انسان برای دین است نه دین برای انسان) بنا یافته است، نسبت انسان را با دین دوجانبه می‌بیند. از دید او - که به‌درستی مشکلات جوامع اسلامی را از نزدیک احساس کرده است - دین، شمشیر برآنی است که با آن هم می‌توان بی‌گناهی را کشت و هم می‌توان بی‌گناهی را نجات داد. از این‌رو، نحوه تعامل ما با دین اهمیت شایانی می‌یابد. روی این بیان، استاد شهید نگاه نقادانه‌ای به چگونگی برخورد مسلمانان با دین دارد که جنبه‌های انتقادی فکر او را آشکار می‌سازد. القصه، اندیشه‌های او در سرزمینی چون افغانستان بداعت بسیاری دارد که بایستی کانون گفت‌وگوهای بیشتری قرار گیرد و بی‌کم‌وکاست به نسل‌های آینده انتقال یابد.

به یاد آن رهبر، آن معلّم...

نویسنده: وحید مزده، نویسنده و تحلیلگر مسایل سیاسی



در سالروز شهادت شهید راه صلح، يك بار ديگر اين احساس در ما زنده می شود که در اين اوضاع نهايت حسّاس، چقدر به وجود آن فرزانه مرد نیازمندیم...

هرچند رهبری و قيادت فراوان داریم؛ اما به قول شاعر مشرق، علامه اقبال:
عقل خودبين دگر و عقل جهان بين دگر است
بال بلبل دگر و بازوی شاهين دگر است
دگر است آنکه برد دانه افتاده زخاک

آنکه گیرد خورش از خوشه پروين دگر است^۱

عده ای استاد را فقط در چهارچوب يك حزب خاص سياسی خلاصه می کنند که او رهبر جمعيت اسلامی افغانستان بود؛ اما من آن بزرگ مرد را فراتر از اين چارچوب های تنگ و دست و پاگیر يافتم. او يك رهبر ملی بود و اگر اوضاع نابسامان کشورش او را محدود به اين جغرافيا نمی ساخت، می توانست رهبر فراتر از مرزهای کشورش و در سطح جهان اسلام باشد. وقتی در مورد شخصيت استاد شهيد می اندیشم، نخستين سوالي که در ذهنم نقش می بندد اين است که آیا می توانم استاد را در چهارچوب يك حزب سياسی محدود سازم؟ به عبارۀ ديگر با معيارهای دوران جهاد که در مورد هر مجاهدی، بر بنياد وابستگی وی به حزب سياسی اش قضاوت صورت می گرفت، آیا شخصيت استاد را هم می توان از مصاديق همان معيارها دانست؟

مردان بزرگ حتی متعلق به يك قوم و کشور خاص نیستند و استاد از چنین شخصيت هایی بود. پس نمی توان شخصيت استاد شهيد را در چنین محدوده های تنگی تعريف کرد و به نتيجه رسید.

به همین دليل من به اين باورم که استاد را نبايد يك جمعيتی خواند. شايد خیلی ها از اين

۱. اقبال لاهوری، پیام مشرق. «مرکز تدوين»

سخن تعجب کنند که چگونه من رهبر يك حزب سیاسی قدرتمند دوران جهاد و پس از آن یعنی جمعیت اسلامی را جمعیتی نمی دانم. اگر استاد ربّانی نمی بود، آیا حزب سیاسی ای به نام جمعیت اسلامی به میان می آمد؟

درست است که استاد رهبر يك تنظیم بزرگ جهادی بود که در دامن آن مجاهدان بزرگی پرورش یافتند و حماسه های بزرگی آفریدند؛ اما من نمی توانم تصوّر کنم که استاد محدود به همان حزب سیاسی بود. در محیط بزرگ تر سیاسی می توان با مردم بیشتری تماس برقرار کرد و به خصوص که برای يك رهبر مسلمان که باید پیوندی فراتر از گرایش های سیاسی، قومی و حتی ملی داشته باشد؛ تا با جمع عظیمی از مردم که ما آن را «امت» می خوانیم، رابطه برقرار کنید. بنابراین برای من قابل فهم است که وقتی استاد به عنوان رئیس جمهور افغانستان تعیین گردید، از رهبری جمعیت اسلامی استعفا داد و این پست را به دیگری واگذار کرد. بلی؛ نمی توان در يك محیط وسیع تر با همان ارزش های دست و پاگیر تحزب و گروه گرایی گام برداشت.

نکته مهم دیگری در شخصیت استاد به عنوان يك رهبر، برجسته و روشن بود و حتی در مقام يك رهبر جهادی نیز نخواست آن مقام را با هیچ مقام دیگری حتی ریاست جمهوری عوض کند، مقام آموزگاری بود. بلی؛ او کار را به عنوان يك معلّم با جامعه آغاز کرد و تا آخرین رمق حیات، يك معلّم و آموزگار باقی ماند. اینکه يك رهبر مردمی در جامعه حیثیت يك آموزگار را دارد، نیازمند توضیح نیست؛ اما اینکه استاد ربّانی در مقایسه با سایر رهبران جهادی ما موفق تر و با نبض جامعه آشنا تر بود، ناشی از تجربه کاری او در بدایت گام نهادن در عرصه کار با اجتماع در مقام يك آموزگار بود.

يك معلّم وقتی خطاب به شاگردان سخن می گوید، نمی گوید که من وابسته به فلان گرایش فکری ام و بنابراین کسانی که اندیشه ای غیر از من دارند، مخاطب من نیستند. استاد در مقام يك معلّم و يك دعوتگر، مخاطبانی در عرصه بسیار وسیع تر از جمعیت اسلامی به عنوان يك حزب سیاسی داشت.

در سال ۱۳۵۴ تحریک اسلامی قیام هایی را در بعضی از نقاط کشور از جمله پنجشیر، بدخشان، پکتیا و لغمان به راه انداخت. قبل از دست زدن به این قیام ها، استاد با آن مخالف بود و چنین کاری را به نفع تحریک نمی دانست.

جوانان احساساتی به این باور بودند که سرنگونی رژیم داود بدون دست زدن به قیام مسلّحانه ممکن نیست، حتی شهید احمدشاه مسعود هم جانبدار قیام مسلّحانه بود و از جمله مجاهدانی بود که تحت فرماندهی «خواجه محفوظ منصور شهید» به این قیام پیوست و در

عملیات پنجشیر سهم گرفت.

در آن زمان روحیه عمومی در تحریک به نفع قیام مسلحانه بود؛ اما استاد نظر خود در مخالفت با این حرکت را پنهان نکرد. او درک درستی از اوضاع داشت و می دانست که قیام قبل از وقت، تحریک را مواجه به مشکلات خواهد ساخت.

صاحب این قلم سال ها قبل در مورد قیام تحریک اسلامی افغانستان علیه داود در سال ۱۳۵۴ در جنوب افغانستان از مولوی جلال الدین حقانی فرمانده مشهور جهاد پرسیدم: من گمان داشتم که حقانی به این دلیل که خودش در قیام شامل بود شاید از آن حرکت به عنوان یک دستاورد مثبت علیه رژیم داود خان دفاع کند؟ اما وی هرچند از قیام کنندگان و شهدای آن حرکت به نیکی یاد کرد؛ اما تصدیق کرد که بعد از این حرکت، من به این نتیجه رسیدم که دست زدن به چنین کاری قبل از وقت بود و من شخصاً از این کار پشیمان شدم. ما تعداد زیادی از برادران را در نتیجه این قیام قبل از وقت از دست دادیم.

استاد، هرچند از آغاز با این کار توافق نداشت، بعد از شکست سال ۱۳۵۴ نخواست با انتقاد از مدافعان این قیام ها، از این شکست بهره برداری سیاسی کند. او همیشه از اینکه در نتیجه یک عمل قبل از موقع، تحریک اسلامی جمعی از فرزندان مخلص خود را از دست داد، ابراز تأسف می کرد؛ اما هیچ گاه کسی را متهم به این سهل انگاری و اشتباه نکرد.

پس از یازدهم سپتامبر، به خواست جامعه جهانی برای آغاز دور جدیدی برای افغانستان، نمایندگانی از جانب استاد به کنفرانس بُن فرستاده شدند. امارت اسلامی طالبان سقوط کرد و استاد که در آن زمان در شمال افغانستان بود، می خواست به کابل باز گردد. کسانی با این کار استاد مخالفت کردند و گمان داشتند که وی بعد از بازگشت به کابل، به عنوان رئیس جمهور، شاید با فیصله های کنفرانس بُن مخالفت کند. بعضی ها به استاد در مورد خطری که بازگشت به کابل متوجه جاننش خواهد ساخت به او هشدار دادند؛ اما استاد بدون ذره ای هراس و نگرانی به کابل بازگشت.

استاد با تصامیمی که در بُن گرفته شده بود مخالفت نداشت؛ اما نظر وی این بود که چنین تصامیمی باید در داخل کشور گرفته می شد، چون او از عواقب فیصله هایی که در گذشته در بیرون از مرزهای کشور، در مورد افغانستان گرفته شده بود، دل خوشی نداشت.

نمایندگان استاد به خواست استاد عمل نکردند. استاد در این رابطه از آنان گله داشت که در محافل خصوصی با نرمی از آنان انتقاد کرد؛ اما هیچ گاه این گله را به شکل یک اعتراض و انتقاد صریح مطرح نکرد. او می گفت: در بُن وعده هایی به این دوستان داده شد که گویا رهبران جهاد در ساختن افغانستان آینده مؤثر نخواهند بود و این شما باید برای ساختن

افغانستانِ جدید کمر ببندید و جامعهٔ جهانی از شما حمایت خواهد کرد؛ اما به این وعده‌ها هم عمل نشد. جهادگران و مقاومت‌گران، به‌زودی تفنگ‌سالار و جنایت‌کارِ جنگی لقب گرفتند آن‌هم توسط کسانی که در دورانِ جهاد، در برابر ارادهٔ ملت قرار داشتند و دشمنانِ سوگندخوردهٔ جهاد بودند.

سرانجام مردی که روزگاری به‌عنوان یکی از مهم‌ترین رهبران جهاد مسلحانه علیه اتحاد شوروی به‌شمار می‌آمد، در رأسِ شورایی قرار گرفت که وظیفه‌اش خاموش ساختن آتش جنگ بود. او اراده داشت، تا کاروان صلح را به‌سوی منزل مقصود راهنمایی کند؛ اما جنگ‌افروزان این فرصت را از او گرفتند. او شهید راه صلح شد. شهید راهی که ضرورت کشور و خواست ملت افغانستان است.

یادی از رهبر فرزانه جهاد و مقاومت

نویسنده: قدرت الله پوپلزی

۱۳۹۱ / ۰۸ / ۱۳ هـ ش



در آغاز بر روان همه شهدای بزرگوار دوران جهاد و مقاومت و در رأس آنها رهبر شهید پروفیسور برهان‌الدین ربّانی - رحمة الله علیه - اتحاف دعا میکنم.

رهبر فرزانه جهاد، مقاومت و صلح مردم افغانستان به آرمان دیرینه‌اش که همانا شهادت بود نایل گردید. درست یک‌سال پیش از امروز در ۲۹ سنبله ۱۳۹۰ هـ.ش، مردی از تبار علم، مدرسه، فرهنگ، کتاب، سنگ‌های داغ جهاد و مقاومت - که هدفش صلح و آزادی افغانستان بود - جام شهادت نوشید و به لقاء الله پیوست.

جایگاهش بهشت برین و راهش پر رهرو باد.

یادبود از شهید صلح پروفیسور برهان‌الدین ربّانی - رحمة الله علیه - تجلیل از پنج دهه مبارزه و بیش از دو میلیون شهید راه عزّت و کرامت می‌باشد. استاد شهید - رحمة الله علیه - در اساسی‌ترین لحظات تاریخی این کشور، رهبری ملت را به‌دوش گرفت که با توطیه‌های دشمنان داخلی و خارجی روبه‌رو بود و با خرد و توانمندی کم‌نظیری، قافله جهاد و مقاومت مردم افغانستان را رهبری کرد و به پیروزی رسانید. آنچه بعد از پیروزی مجاهدین رخ داد، یک بحث مفصل می‌خواهد که در این نبشته نمی‌شود به آن پرداخت.

استاد شهید - رحمة الله علیه - در سخنرانی که در همایش مقدّماتی برگزاری کنگره جمعیت اسلامی افغانستان ایراد کرده بود، گفته بود که «در روزگار آغازین جهاد، زمانی که فرزندان مؤمن، متعهد، پرخاشگر و مبارز این سرزمین، احساس کردند که آزادی کشورشان، عزّت و استقلال افغانستان عزیز، ارزش‌های دینی، تاریخ و فرهنگ، همه در معرض تهدید قرار گرفته و نظام بیمار و بسیار جبون و ترسویی هم که در کشور حاکم است، قادر نیست که هیچ‌نوع اصلاحات بنیادی و اساسی را به‌میان بیاورد و از طرفی همه گول وحشتناک اتحاد شوروی همه چیز ما را در مخاطره انداخته بود... دست به مبارزه بزنند.» چنین آغاز شد معجزه قرن بیست و یک تحت رهبری رهبر فقید و میلیون‌ها مجاهد دیگر در این کشور.

رهبر فقید جهاد و مقاومت مردم افغانستان با درایت و علمیتی که داشت توانست نخبه‌ترین مجاهدین را به جامعه تقدیم کند و مبارزات مردم افغانستان را به پیروزی برساند. باید این نکته را تذکر بدهم که رهبر شهید، جنگ را در ذات خودش مقدّس نمی‌دانست و تقدّس جنگ را برای آوردن صلح با ارزش می‌دانست. به همین خاطر همیشه در پی آوردن صلح در افغانستان بود. در پنج دهه گذشته می‌توان استاد شهید - رحمة الله علیه - را معلّم همه مجاهدین قلمداد کرد و در پرتو ارشادات ایشان بود که میلیون‌ها انسان این سرزمین به سوی جهاد شتافتند و جان‌های شیرین خود را نثار شکستاندن زندان‌های اسارت کردند و آزادی را به ارمغان آوردند. چه زیباست و چه بزرگ است رهبری که خودش اندرین راه شهید شد که میلیون‌ها رهروانش در آن راه شهید گردیده بودند و نه تنها در گفتار؛ بلکه عملاً با نثارکردن جان شیرنش یکبار دیگر برای همه ما درس ایمان، ثبات، عزّت و تحقق میثاق و وعده با خدا را یادآور شد. خداوند - جلّ جلاله - در تعریف این مردان در سوره احزاب، آیه ۳۲ چنین می‌فرماید:

«در میان مؤمنان مردانی هستند که در پیمانی که با الله بسته‌اند، راست بوده‌اند، برخی پیمان خود را به سر برده‌اند و شربت شهادت سرکشیده‌اند و برخی - نیز - در انتظارند، آنان هیچ‌گونه تغییر و تبدیلی را به عهد و پیمان خود راه نداده‌اند.»^۱

بدون شک؛ رهبر فرزانه ما هم در وعده و کردارش تا آخرین لحظه حیات گهربارش صادق و راست بود و همین باعث شد که در قلوب همه مردم مسلمان کشور از شمال تا جنوب و از غرب تا شرق و فراتر از آن من حیث یک شخصیت نادر و استثنایی در میان همه اقشار پذیرفته شده بود.

شهید صلح و وحدت ملی، عقیده راسخ به پایان خشونت‌های جاری کشور از طریق صلح و گفت‌وگو داشتند. این مصداق کلام الهی است، چنان‌که خداوند در کتاب مقدّسش می‌فرماید:

﴿وَالصُّلْحُ خَيْرٌ..﴾

رهبر شهید تأکید داشتند: «ما نباید از صلح بترسیم؛ بلکه از جنگ بترسیم، جنگ است که همه چیز را نابود میکند.»

این در حالی بود که همه طبل جنگ را با طالبان میکوبیدند؛ اما استاد شهید - رحمة الله علیه - ندای صلح را بلند کرد و در همین راستا تلاش‌های بی‌دریغ را انجام داد و به خاطر آوردن

۱. احزاب / ۲۳. ﴿مِنَ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ فَمِنْهُمْ مَّنْ قَضَىٰ نَحْبَهُ وَمِنْهُمْ مَّنْ يَنْتَظِرُ وَمَا بَدَّلُوا تَبْدِيلًا﴾

صلح جان خویش را به جانان سپرد؛ اما خواسته‌های مشخص ما از همه رهروان و هم‌سنگران استاد فقید این است:

- راه شهید مردم افغانستان که راه عزّت، وحدت، ایستادگی، مقاومت و جهاد و صلح بود، این راه را ادامه باید داد تا افغانستان آرام و باثبات داشته باشیم؛

- استاد شهید، باور و یقین داشت که راه حل بحران افغانستان راه نظامی نیست، باید حل معضله افغانستان در بستر سیاسی جست‌وجو و حل گردد؛

- استاد به این عقیده بود که صلح می‌تواند زمینه یک زندگی باامن را برای تمام افغان‌ها فراهم کند. پس ما نباید از صلح بترسیم، به همین لحاظ استاد به فرموده کلام الهی ﴿...وَالصُّلْحُ خَيْرٌ...﴾ شتافت و در این راه هم جام شهادت نوشید؛ فلذا ما باید راه استاد شهید را ادامه بدهیم تا صلح سرتاسری در افغانستان حاکم گردد؛

- پدر معنوی مجاهدان افغانستان عقیده راسخ داشت که وحدت ملّی ضامن حاکمیت ملّی و تمامیت ارضی ماست. بدون وحدت ملّی قادر به داشتن یک صلح پایدار در کشور نخواهیم بود. ایشان همیشه می‌فرمودند که همبستگی ملّی با وحدت ملّی و وحدت عقیده به وجود می‌آید. پس بر رهروان این ابرمرد تاریخ افغانستان است که تا در این راستا سخت تلاش به خرج دهند تا یک افغانستان متحد داشته باشیم.

در اخیر بار دیگر به روح پاک همه شهدای راه عزّت و آزادی به خصوص به روح رهبر فرزانه جهاد و مقاومت مردم افغانستان درود می‌فرستم و از خداوند متعال برای این شهید جنت فردوس می‌طلبیم.

ده نکته در مورد شهید صالح استاد برهان الدین ربّانی

انجینیر عبید مهدی

چهارشنبه ۲۹ سنبله ۱۳۹۶ هـ ش



۱- استاد ربّانی از جانب دوست و دشمن همیشه به عنوان یک شخصیت ملایم و محترم، پذیرفته شده است؛

۲- استاد ربّانی یگانه رئیس جمهور مسلمان در سراسر جهان اسلام بود که دانش کافی در مورد دین مبین اسلام و تاریخ اسلام داشت؛

۳- در تاریخ افغانستان تا زمانی که استاد ربّانی رئیس جمهور شد، پیشینه ندارد که یک زمامدار، همه دشمنان را به صورت رسمی ببخشد و «عفو عمومی» اعلان کند. در حالی که در کشورهای همسایه از جمله ایران و پاکستان، بعد از انقلاب و کودتا، فوراً دادگاه انقلاب ساختند و دشمنان سیاسی را به صورت سازمان یافته حذف کردند. استاد ربّانی، اما در طی تقریباً ده سال ریاست جمهوری، حتی یک نفر دگراندیش و مخالف سیاسی خود را زندانی و یا مجازات نکرد؛

۴- استاد ربّانی، بیش از آنکه عام مردم خبر دارند، دوراندیش بود و حوصله چون کوه داشت. هیچ رهبر سیاسی ای از نسل استاد ربّانی را سراغ نداریم که انتقاد زیردستانش را با پیشانی باز شنیده باشد؛ اما ده ها مورد ثبت شده که همکاران و پیروان استاد ربّانی در حضور و در غیابش انتقاد کرده اند و مقاله ها نوشته اند؛ اما از جانب استاد نه تنها منع نشده اند، بلکه تشویق هم گردیده اند. اینجاست که از جمعیت اسلامی افغانستان، شخصیت های بزرگی در سطح ملی و بین المللی ظهور می کند و در حقیقت این فرصتی بود که استاد ربّانی به اعضای حزب خود اعطا می کرد؛

۵- استاد ربّانی رهبر یگانه حزب سیاسی در تاریخ افغانستان است که چهره ها و افکار بسیار متفاوت از بنیادگرا گرفته تا روشنفکر و غیره را در کنار هم جمع کرده بود. از این لحاظ، جمعیت اسلامی افغانستان نه تنها یک سازمان و تنظیم جهادی- حزبی است؛ بلکه تبدیل به یک فرهنگ شده و از نسلی به نسل دیگر انتقال می یابد؛

۶- استاد ربّانی دانشمند و عالم بود. روزانه یکی از سرگرمی های همیشه گی اش، مطالعه

و تحقیق بود. کافی است تا به سخنرانی‌های این مرد خردمند گوش فرا دهید؛ تا عمق و دوران‌اندیشی‌اش را ببینید؛

۷- استاد ربّانی از جمع انگشت‌شمار سیاست‌مداران تاریخ افغانستان است که همیشه دشمنان خود را می‌بخشید و در پی انتقام‌گیری بر نمی‌آمد. از جمله می‌توان گفت که رئیس‌جمهور پیشین داکتر نجیب‌الله، به مدت ۵ سال در دفتر سازمان ملل متحد در شهر کابل پناهنده بود؛ دولت استاد ربّانی نه تنها کم‌ترین مشکلی به او ایجاد نکرد؛ بل زمانی که کابل به دست طالبان سقوط می‌کرد، از نجیب دعوت کرد تا با آنان به مزار شریف برود؛ ولی نجیب نپذیرفت و بعداً به آن سرنوشت تلخ گرفتار شد. در مورد گلبدین حکمتیار فکر نمی‌کنم نیازی به نوشتن باشد. حالا حالت برعکسش را تصور کنید که استاد ربّانی در شهری که داکتر نجیب بر آن حاکم باشد، در چه حالتی به سر می‌برد؟ و یا اگر بعد از سال‌ها جنگ و درگیری، گلبدین حکمتیار رئیس‌جمهور می‌بود و استاد ربّانی رقیبش تک و تنها در بین افراد حکمتیار قرار می‌گرفت، به چه سرنوشتی دچار می‌شد؟

۸- در بین سران احزاب و تنظیم‌های جهادی کسی که بیشترین تلاش را برای تأمین حقوق زنان انجام داد، استاد ربّانی بود. البته نباید توقع داشت که در آن سال‌ها، مثل امروز رفتار می‌شد. استاد با استناد به تاریخ اسلام تلاش می‌کرد تا در مقاله‌ها و سخنرانی‌ها، ذهن مردم را آماده سازد. ایشان برخلاف خواست بعضی از رهبران جهادی، دخترها را از رفتن به مکتب و دانشگاه و کار در دفترها منع نکرد و تا آخرین روز حکومتش، در این مورد ایستادگی کرد. این درحالی بود که بعضی از سران جهادی خواستار زندانی‌شدن تمام مأموران دولت نجیب و کارمل بودند و برخ دیگری حتی گفته بودند، مسجدهایی که در زمان حکومت کمونیستی ساخته شده‌اند، باید ویران گردند؛

۹- استاد ربّانی یگانه شخصیت در تاریخ افغانستان است که در صدها مسجد، نماز جنازه‌اش را همزمان در ۳۴ ولایت افغانستان به صورت غیابی مردم ادا کردند؛ این عزّتی است که خداوند فقط به استاد ربّانی داد؛

۱۰- آخرین حرف اینکه ما شهدای بزرگوار و نامدار و گم‌نام فراوان داریم؛ امّا کسی که در زمان شهادت به نیت صلح از دنیا رفت، فقط استاد ربّانی است. شاید خداوند چنین مقدر کرده که عمر هرکس را در راهی پایان دهد که بیشتر به آن فکر می‌کند.

بدون شک استاد ربّانی همیشه و حتی در بدترین اوضاع جنگ و خون‌ریزی از صلح سخن گفت و در راه صلح تلاش کرد.

نامرادی‌های انگاره‌های سیاست افغانستان و استاد شهید

نویسنده: دکتر سید ذبیح الله مهديار



وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ * فَرِحِينَ بِمَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَيَسْتَبْشِرُونَ بِالَّذِينَ لَمْ يَلْحَقُوا بِهِمْ مِنْ خَلْفِهِمْ أَلَّا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ^۱

سال‌ها باید که تا یک سنگ اصلی ز آفتاب

لعل گردد در بدخشان یا عقیق اندر یمن^۲

شهادت سبزاندیش ما ستیغ‌های آزادی و نسیم نیایش ایمان و انس انسان‌اند. شهادتی که رفتند، سبکسار تا به ما درس توحید و وحدت کلمه و کینونه فطرت انسان را به میراث گذارند.

حقیقت تلخ و دردآور جامعه افغانستان را باید برملا و نشانی کرد که استاد اندیش‌ورزی بود که قبل از میعاد زمان خود، ای قبل از پاگیری حیات خرد و دامنه‌دارشدن گستره آن در سرزمین آه و نوا و جامعه چندپارچه و فرهنگ انتقام‌زده و انسان مجرد از معنی ای ماهوی و نامأنوس به انس، زاده شد و درفش روشنگری را در جامعه حمل کرد که آن جامعه تا هنوز به مرحله رشد انسانی نرسیده بود و خود را در انقصام با پیامی می‌دید که استاد حامل آن بود!

در فرجامین ارزیابی حیات فکری استاد ناگزیریم خاصعانه در برابر قامت فکر استاد درنگ کنیم و متواضعانه نشانی نمایم که الحق استاد روشنفکر و خردمند معتدلی بود که درک نشد و رفت و خطی را به میراث گذاشت که کار برای باروری آن، مسئولیتی است بس سترگ و هر مدعی را توان نبود برای آن منظومه فکری دلبری کند و با خاک‌روبی از آن مرده ریگ بر تجلیات و سیر صعودی و تعالی هوشمند و روشمند آن بیفزاید، رگه‌های مدرسه انسان‌گرای

۱. آل عمران / ۱۶۹ - ۱۷۰. (هرگز کسانی را که در راه خدا کشته شده‌اند مرده مپندار؛ بلکه زنده‌اند که نزد پروردگارشان روزی داده می‌شوند * به آنچه خدا از فضل خود به آنان داده است شادمان‌اند و برای کسانی که از پی ایشان‌اند و هنوز به آنان نپیوسته‌اند، شادی می‌کنند که نه بیمی بر ایشان است و نه اندوهگین می‌شوند.)

«مرکز تدوین»

۲. سنایی، قصیده شماره ۱۳۴. «مرکز تدوین»

استاد را در انسان‌گرایی عرفانی ابن عربی، امام عبدالقادر گیلانی، جنید، بایزید، منصور، احمد غزالی، عطار نیشابوری، شمس، مولانا و حسام الدین چلبی می‌توان سراغ دید.

استاد صاحب مدرسه انتقایی و جمع‌گرایانه و خرد و فرنودم‌نیش بود، او در باب عقلانیت انتقادی معتزلی و شیوه استدلالی و قیاسی امام ابوحنیفه و تحقیق موضوعی ابن رشد، ابن مسکویه، حسن اشعری، غزالی، واصل ابن عطا، ابا منصور ماتریدی، اخوان‌الصفاء، قاضی عبدالعبار، عبیدالله کابلی و سایر اقطاب مذهب، اراده آزادفکری را می‌پسندید. او از نحله‌های فکر معاصر و از نوآوری‌های عقل نقاد و گذر عقل نقاد به عقلانیت و از عقلانیت به عقلانیت نقاد و از عقلانیت نقاد به عقلانیت هوشمند و روشمند آگاهی داشت. او دیکارت، کانت، اسپنسر ولوک، روسو، جیرمی بنتام، توین بی، فویرباخ، نیچه، ایزا برلین، شلای ماخر، ماکس وبر، جان هک، مارکس، انگلس و سارتر را می‌شناخت.

او تفاوت‌های فلسفه اخلاق و فلسفه معرفت قدیم و معاصر و حکمت متعالیه صدرایی و فلسفه فهم الفهم «هورمونتیک» را به‌عنوان استاد دانشگاه به‌صورت ریز توضیح می‌داد و تأکید می‌داشت که علوم در حوزه اجرایی منفعت‌زایند و باید در توسعه علوم به نتیجه‌گرای و منفعت‌زایی آن‌ها گوشه چشم داشت.

استاد فقه را بارزترین و گران‌بهارترین میراث فکری مسلمانان می‌دید و خواهان توسعه و تطویر فقه کلاسیک به فقه مقتصدی و پویا بود. او به اجتهاد جماعی و خلاق باورمند بود و خواهان بازنگری در اصول فقه و قواعد نگرش و استنباط در فکر مسلمانان بود.

ابعاد سجایایی شخصیتی استاد را در مؤلفه‌های زیر می‌توان نشانی کرد:

۱- پارسایی و حلم و صبر:

«محققین و اهل نظر را بر این عقیده است که پارسایی، حلم و صبر استاد ناشی از ایمان تحقیقی و فقه مقاصدی و خرد خسروی و آگاهی عمیق عرفانی و انسان‌گرایی خداجویانه او بود.»

۲- واقعیت‌گرایی؛

۳- خردگرایی و جرأت ادبی؛

۴- شور انقلابی و عدالت اجتماعی.

شخصیت استاد را با وجودی که باید در قامت خاصان دایره فکر به کند و کاو گرفت؛ اما به دید من، در لب [و] لباب سخن بنابر تعهد اجتماعی که استاد در حیاتش حامل بود، او را می‌توان شخصی معرفی کرد که برای تغییر و امید می‌اندیشید و در آن راستا به‌عنوان مصلحی که درد اصلاح‌گری داشت، گام بر می‌داشت.

استاد مصلحی بود که با پدیده الجهاد الأكبر و جهاد کبیر ﴿...وَجَاهِدْهُمْ بِهِ جِهَادًا كَبِيرًا﴾^۱ برخورد استراتژیک می کرد و این جهاد را در راستای شگوفایی مفهوم توسعه اسلامی و توازن ثبات و حرکت «تجدید و تجدّد» و اعمال عقل و توجّه توأمان به عقل مقاصدی و استنباط احکام و مقاصد شرع به کار می بست و این دید در حوزه مرزبوم ما در دامنه رهبران سیاسی عملگرا فقط ویژه استاد بود، استاد مزجی از نوگرای اومانیزم ارزشی و انسان گرایی توأم با بازگشت ارزشی به سوی خویشتن و مُرده ریگ معنویت اسلام بود!

او در اصل مرد اندیشه و اندیشیدن بود؛ اما زیرکانه توانسته بود بین اندیشه، تعهد، عمل گرایی، واقعیت منشی، تدبیر و شکیبایی و تغییر و امید، پیوند لطیفی بزند، پیوندی که از او آئینه تمام نما ساخته بود، آئینه ای که هر انسان با هر مشربی می توانست خود را در آن ببیند. حیات استاد شهید را از نظر تسلسل زمانی و رونماشدن خلاقیت های شخصیتی به چند مرحله می توان تقسیم کرد، از مدرسه تا دانشگاه، از دانشگاه تا جهاد، از جهاد تا حکومت داری، از حکومت داری تا کنفرانس بن و از کنفرانس بن تا شهادت!

تو را به جرم بلندی فکر ز باغ ببریدند

ز سرفرازی و فکر سبزت ای سرو ترسیدند

در این هیچ شکی نیست که استاد پروفسور استاد برهان الدین ربّانی از شخصیت های بی بدیل روزگار ما بود.

مردی که از کوه پایه های بدخشان و از میان خانواده های روستایی، قامت افراشت و به یمن خرد، تلاش و آگاهی اسلامی و سیاسی با نبود پشتوانه دودمانی، بر کرسی ریاست جمهوری تکیه زد.

استاد مفکر و سیاست مدار مدبر و خردمندی که در اوج پیروزی های سوسیالیزم و سرمایه داری، خط مُبارزه برای برقراری نظام اسلامی را عنوان کرد و با درایت و پایداری، پیروزی آن را در مُنصّه عمل تسجیل کرد.

استاد از کرسی دانشگاه برخاست و در روزگاری که همه سیاست مردان حاکم با فرار در میکده ها و کاباره های دنیا، یک عمر اعتماد ملت را به حراج گذاشتند، تعهد اجتماعی استاد را واداشت تا در برابر اژدهای سرخ بایستد و در یک ایثار و پایداری صبورانه، زوال و مرگش را مسجل سازد.

استاد آزاده ای بود که برای مظلومان و برهنه پایان رانده شده از همه بارگاه ها، بستری را

۱. فرقان / ۵۲. ﴿فَلَا تُطِعِ الْكَافِرِينَ وَجَاهِدْهُمْ بِهِ جِهَادًا كَبِيرًا﴾ (پس از کافران اطاعت مکن و با [الهام گرفتن از] قرآن با آنان به جهاد بزرگ پرداز.) «مرکز تدوین»

ایجاد کرد و بارور و بارآور ساخت و حاکمیت‌های تباری را مُهر پایان زد تا همه اقشار ملت در صحنه‌ها حضور یابند.

سیاستگری که در عصر جهاد، با خرد و تبحر کامل، گام برداشت و با جسارت بی‌نظیر گفتمان جهاد را جهانی ساخت و به‌منظور تجرید و به‌انزو اکشانیدن اشغالگران، جهان را به همسویی فرا خواند.

استاد سیاست‌مداری بود که در اوج توطئه جهانی، علیه اسلام و جهاد و مجاهدین، دَرَفَش آن را بلند نگهداشت و با وجود همه ترفندهای جهانی در نابودی مجاهدان، هر بار توانمندتر از پیش در صحنه حضور یافت و مصداق مسجل این سخن شد که:

من به یک زخم تو، از پای نیافتم ای خصم
گر بود عمر بینیم به پیکار دیگر

استاد باور داشت که هنگامه سیاست مانتاج طبیعی خرد و ماحصل تجربه متعهدانه انسان در راستای تحقق گزینه‌های اصولی آن بر دامنه برپای جامعه‌ای است که ارزش‌های پایه‌ای آن را کرامت، اخلاق جمع‌گرایانه، عدالت، قسط و میزان نسبی فکتورهای ثابت و حرکت تشکیل دهد.

استاد شاگردان مکتب فکری‌اش را توصیه می‌کرد که از ماهیت کینونه انسان غافل نگردند و سر تسلیم در بیماری جن‌زدگی و ازخودبیگانگی نهند.

استاد باور داشت انسان در ذات خود موجودی است پرسشگر که ذاتاً این پدیده دال بر این است که گزینه پرسش مبین ماهیت حقیقت‌جو بودن انسان در راستای خودمعرفتی و توسعه دانم‌های آن در جهت رسیدن به مأمول امنیت روان فردی و روان اجتماعی است که انسان در تن‌دهی بر گفتمان ارزش‌مدار و هستی‌ساز است که بر آن نایل می‌آید.

استاد می‌گفت: بشر با تکیه بر کتاب ظاهر «هدایات خداوند» و کتاب مکنون «ذات بشر» و کتاب تکوین «فردادهای جهان دهکده‌ای» است که گام برداشتن در جهت بنا را می‌آموزد و با تعهد و محور ایمان است که تارک اصل کرامت، انسنه و انس را فرخندگی می‌بخشد، به دید استاد، شناخت بدون تعهد بالفعل و قوه‌زا نیست و در نهایت توسعه را بر نتابد؛ بل پدیدآورنده جمود و رکودی باشد بر باد کننده و نیست‌شونده، چنان‌که این هدایت خداوند است که بر عاقلان بشر گوش‌زد کند:

﴿وَلَوْلَا دَفْعُ اللَّهِ النَّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لَفَسَدَتِ الْأَرْضُ...﴾^۱

۱. بقره / ۲۵۱. ﴿فَهَزَمُوهُمْ بِإِذْنِ اللَّهِ وَقَتَلَ دَاوُودُ جَالُوتَ وَآتَاهُ اللَّهُ الْمُلْكَ وَالْحِكْمَةَ وَعَلَّمَهُ مِمَّا يَشَاءُ وَلَوْلَا دَفْعُ اللَّهِ النَّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لَفَسَدَتِ الْأَرْضُ وَلَكِنَّ اللَّهَ ذُو فَضْلٍ عَلَى الْعَالَمِينَ﴾ (پس آنان را به اذن خدا شکست دادند

استاد می‌گفت: سیاست در نزد مکتب بینشی مسلمانان فرایندی است که با خواهرخواندگی آن با اصول اخلاق پایه، منش انسان از ذلت بگذرد و حقیقت در هیئت عزت بنشیند، او می‌گفت: سیاست علمی است که بلوغ انسان جهت کار آن است و انگاره سیاست این است که ذهن‌ها و قلب‌ها را بر این رهنمون گردد که فضیلت در عدالت نهفته است و معنای عدالت این است که کج‌راهی و ابتذال‌منشی را بر زمین زنیم و عدالت را به حاکمیت مبدل کنیم.

استاد در نجوهایش می‌گفت: درد من و ملت من این است که افغانستان قرن‌هاست که سوگمندانه خون می‌دهد و متعهدانه در مبارزات گرم، نخبه‌ترین فرزندان خود را به قربانگاه می‌فرستد؛ اما چون ذهنیت‌ها اسیرند و منش‌ها مبتذل پایان کار همان است که ما بعد از هر غسل تعمید و طهارت مرزبوم با خون‌های پاک، پیراهن چرکین اسارت ذهنی و ابتذال‌منشی را بر تن می‌کنیم و بجای تعهد بر دامنه نهادینه‌سازی گفتمان عدالت‌محور و حقوق‌شهروند تأمین، بر آویزش گلوبند اسارت بر گردن‌های ناکاره و قلدر به خود و کرنش‌گر به طاغوت بیگانه سبقت را از همدیگر می‌ربایم.

استاد در نشست‌های خودمانی شکوه از این داشت که گویا سرشت ما همین است که همیشه خود بر خود تیغ کشیم و پشت دست بر همه آن آرمان‌های زنیم که در جهت اعتلای آن‌ها مام وطن، همه داشته‌های خود را به پیشگاه پروردگار عدالت، انس و تجرد به فدیة گرفته است!

استاد می‌گفت: جوانان و علما در برابر خدا مسئولیت دارند، دیگر عقلیت جمعی نباید غافل از فرهنگ معامله‌مافیایی ماند، باید قلم‌به‌دستان و آن‌هایی که در برابر خدا، تاریخ و انسان احساس مسئولیت می‌کنند، ادای دین کنند.

استاد می‌گفت: باید ثابت ساخت که ما امتدادی از يك مدنیت پر باریم، مدنیتی که مزج آن با تعالی اسلامی و خردگرایی توأم با ارزش‌محوری و اصول‌گرایی توانسته است تصویری از الگوی فرهنگ‌دنی‌نه برای جامعه اسلامی ما؛ بل برای سعادت بشریت و تأمین حقوق انسانی در همه جهان دهکده ارایه دهد.

استاد می‌گفت: نیروهای که امروز در صف مطالبه حقوق ملت و برگشت به‌سوی ارزش‌های مدنیتی قرار گرفته‌اند، نباید از یاد برند که آن‌ها در گذشته خطاهای استراتژیکی مرتکب شده‌اند، آن‌ها باید به روشنی برای دلجویی از ملت و بیزاری از اشتباهات گذشته،

و داود جالوت را کشت و خداوند به او پادشاهی و حکمت ارزانی داشت و از آنچه می‌خواست به او آموخت و اگر خداوند برخی از مردم را به‌وسیله برخی دیگر دفع نمی‌کرد، قطعاً زمین تباه می‌گردید؛ ولی خداوند نسبت به جهانیان تفصل دارد.» (مرکز تدوین)

اعتمادسازی کنند و عملاً با ارایه برنامه‌های راهکاری و راهبردی، راه را برای عدالت و قسط هموار کرده و از گذشته‌شان عبرت گیرند، راهشان را از اسالیب قلدرانه جدا سازند و آگاهانه شعور مردم را پاس داشته و در جهت توسعه خرد جمعی و فرهنگ مدارا و قانونیت و ارزش‌گرایی گام بردارند.

آن‌ها باید ثابت سازند که به خون شهدا و آرمان اسلامیزه کردن گفتمان عقلی و ارزش مندرکدن بینش و روش باورمندند.

نسل جدید حرکت اصلاحات اسلامی باید در پهلوی ارزش محوری با پدیده‌ها و عینیت‌های وجود با چشم باز و خرد بشارت‌دهنده برخورد کند و در جهت تابوشکنی تقدس‌مآبی در حالت انسانی گام بردارد و بر خدا کس را تزکیه نکند، چون ذات او حاضر و ناظر همه امور است.

استاد می‌گفت: ما نباید یأس را به خود راه دهیم و بر پایه اینکه دیگر فرهنگ معامله و ابن‌الوقت بودن غلبه یافته‌است، خود را تسلیم رکون و آرزو کنیم.

استاد می‌فرمود: خداوند پاداش آن‌هایی را که صادقانه در جهت برپایی فضیلت، زیبایی، عدالت و برانندگی انسانیت گام بر می‌دارند، فراموش نخواهد کرد، ما عملاً جرعه‌های از تعهد و برگشت به گفتمان اصولی را داریم احساس می‌کنیم.

استاد می‌گفت: باید انفصام و الیناسیون را برای همیشه دفن تاریخ کرد و با رویه خوشبینانه به اطراف و جهان دهکده نگریست و نه تنها برای خود درد احساس کرد که فریاد ضدیت با طاغوت را در همه برهه‌ها سر داد و عاقلانه بر اسباب تکیه کرد و در جهت زدودن نابرابری‌ها ثابت‌قدم وارد عمل شد.

استاد در جهان تاریک و در عالم نامرادی‌های انگاره‌های سیاست افغانستان هیچ‌گاه و تا آخرین نفس آرام ننشست و با صدای گیرا از همان آوان نخست تا آخرین دم نفس شهادت، از موضع نهضت جهانی اصلاحات اسلامی، بر جهل تاخت و مسلمانان را بر اصلاح‌گری و بیداری اسلامی و توسعه انسانی و انس‌گیری با تسامح و تساهل و رواداری و مداراگری و صلح و اخوت و تنش‌زدایی فرا خواند.

او به‌عنوان آخرین پیام در کنفرانس بیداری اسلامی از صلح گفت و توضیح داد که پیام محتوی دین، صلح و آرامش درونی است، آرامشی که در سایه خداشناسی و خودشناسی و هستی‌شناسی دست می‌دهد، استاد گفت: مسلمانان باید ابتکار عمل را به‌دست گیرند و چنان‌که دیگران برای نابودی‌شان تحالف و پیمان جنگ بسته‌اند، مسلمانان نیز برای ختم غایله برادرکشی و پایان استعمار و استحمار و استثمار و اشغال، تحالف و پیمان صلح ببندند و برای

آینده نسل های امت اسلام توسعه انسانی را راهکار راهبردی خود قرار دهند. استاد مسلمانان را از نهادینه شدن فرهنگ انتحار در جوامع اسلامی برحذر داشت و توضیح داد که اسلام با خشونت و استبداد و اکراه سرآشتی ندارد، استاد در تبیین و تفکیک خشونت کور از جهاد و انتحار از شهادت، نشانی کرد که جهاد در فرهنگ و ادب اسلامی حرکتی است انسان ساز و آزادی بخش که انسان را از عبودیت انسان به عبودیت ایزد فرا خواند و زنجیرهای اسارت فکری را با تیغ بران: ﴿لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ...﴾^۱ برای همیشه به تاریخ سپارد و جهاد را برای حراست از ضروریات پنج گانه مقتصدی، فریضه ایمان مؤمن تصنیف کند. او گفت: شهادت در نصوص اسلامی، عالی ترین مظهر ایثار برای نجات دیگران است، در حالی که انتحار حرکت کوری است که باعث کشتار و ریختن خون انسان های مظلوم می گردد.

استاد گفت: جهادگران چون خشونت پیشگان بزدل نیستند؛ بل جهادگران انسان های وارسته ای اند که مانند راهبان در محراب راز و نیاز با خدا و یا در حال دعوت و تبلیغ و یا در حال در آغوش گیری برادر مسلمانی، مرگ را ملاقی می شوند و به لقای ایزد متعال می شتابند. استاد در واپسین پیامش در کنفرانس بیداری اسلامی از شهید سید قطب، امام شهید حسن البنا، استاد شهید غلام محمد نیازی، سید جمال الدین افغانی، محمد عبده، رشید رضا، کواکبی، شریعتی، خمینی، نورسی، اربکان، مودودی و سایر مصلحان بزرگ اسلام یاد کرد و گفت: شهدا رسالت خود را انجام داده و آینده را به ما سپرده اند، او گفت: به دید من، بهترین تجلیل از شهدا، ادامه رسالت آنهاست.

استاد خطاب به ملت گفت: اجازه ندهیم کشور ما میدان کشمکش های قدرت ها و تجربه سلاح های کشتار جمعی بوده باشد، استاد توضیح داد که پیام ما به عنوان یک ملت به جامعه جهانی این است که در کشور ما به فکر سربازگیری و مزدوریابی نباشند.

استاد معتقد بود، جامعه را انسان های پویا و معتقد و باایمان می سازد و این مأمول برآورده شدنی نیست؛ مگر اینکه فرد، خانواده، جامعه و دستگاه حاکم اصلاح شود و ما به عنوان امت شاهد برای استاذی جهان تلاش کنیم.

استاد باور داشت، دین انسان را در برابر انارشیزم، بی قانونی، فساد اخلاقی، سیاسی و اجتماعی وقایه می کند. استاد در نبشته ها و بیانیه هایش مکرراً توضیح می داد که ما برای حل

۱. بقره / ۲۵۶. ﴿لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ فَمَنْ يَكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ وَيُؤْمِنْ بِاللَّهِ فَقَدْ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَى لَا انْقِصَامَ لَهَا وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ﴾ (در دین هیچ اجباری نیست و راه از بیراهه به خوبی آشکار شده است. پس هرکس به طاغوت کفر ورزد و به خدا ایمان آورد، به یقین به دستاویزی استوار - که آن را گسستن نیست - جنگ زده است و خداوند شنوای داناست.) «مرکز تدوین»

مشکل افغانستان به تفاهم و مذاکره و اعتمادسازی نیاز داریم و نباید در این مورد فرو گذاشت صورت گیرد.

استاد مداخله خارجی در کشور را بحران‌زا نشانی می‌کرد و بر برنامه‌های راهکاری و راهبردی در جهت زایش دولت - ملت و توسعه در همه ابعاد آن تأکید می‌ورزید.

استاد مکرراً تأکید می‌داشت که جوانان مؤمن نباید صحنه را به دیگران خالی کنند؛ بل چون موج با طوفان می‌زند و مسیر طوفان را تا ساحل آرام ناخدایی کنند، او می‌گفت: اگر دیروز با سلاح مبارزه می‌کردیم، امروز اگر فضای ایجاب مبارزه فکری را می‌کند، پس نباید میدان را خالی کرد؛ بل با جریان‌سازی و هسته‌آفرینی و رو آوردن به کارهای تربیتی و فکری باید درفش مبارزه فکری، فرهنگی و سیاسی را در برابر پلشتی‌ها و ناهنجاری‌ها بلند نگهداشت.

استاد از دست‌اندرکاران عرصه فرهنگ و تدوین و دین‌ورزی مکرراً خواهش می‌کرد که متوجه انحرافات فکری باشند و نگذارند نسل جوان ما آغشته افراط و تفریط گردد، او خواهان این بود که نسل جوان امت با تفکر اعتدال‌گرایانه اسلامی آراسته شوند.

استاد می‌فرمود: امیدوارم با وجود تلخی‌های طاق‌ت‌فرسا، با در نظر داشت سابقه تصامیم دسته‌جمعی، این ملت در پرتو عقاید حقه، علایق انسانی و خرد حکیم به شکرانگی خداوند جلّ شأنه و تاریخ آفتابی و مدنی‌تی خطه انسانی، این ملت رستاخیز برپا کند و فرهنگ معامله، خشونت و خودناباوری را برای همیشه بدرود گوید.

استاد می‌گفت: باید توجه داشت که آرمان چون آئینه است «آینه‌ای حقیقت تمام‌نما» آرمان باید به جامعه روشنی بدهد. آئینه بی‌زنگار؛ یعنی ما «جامعه بدون ما» (کلّیت انسان) «آرمانی نخواهد داشت، استاد می‌فرمود: بیایید برای اینکه ما آئینه تمام‌نما شویم، کرامت و حقوق جمعی خود را برای رسیدن به جامعه ایدآل پاس داریم.

استاد شهید در فرجامین ایام پربرکت حیاتش، وقتی جام شهادت را نوشیدند که چند روز قبل در کنفرانس بیداری اسلامی به سخنرانی پرداختند و جنبش‌های اصلاحات اسلامی را رستاخیز زمان کنونی نشانی کردند و گفتند که رویایی بهار اسلامی بسا خوش است و بحمدالله که این رؤیا به لطف الهی به واقعیتی بدل شده‌است که دیگر دشمنان شگوفای اسلامی را توان آن نباشد که امت را از بازدهی و ثمره شیرین آن محروم سازند.

خداوند استاد شهید را بیامرزد و او را در زمره شهدا، صالحین، اولیا و انبیاء در فردوس اعلی حشر کناد.

معمای شهادت رهبر جهاد و مقاومت استاد برهان الدین ربّانی

نویسنده: متوکل سیحون؛ آلمان شهر بُن

دوشنبه، ۴ مهر / میزان ۱۳۹۰ هـ.ش.



به هر دیار که رفتم به هر چمن که رسیدم
به آب دیده نوشتم که یار جای تو خالی

شهید استاد برهان الدین ربّانی بعد از برگشت از مصر در سال ۱۹۶۸ به حیث استاد در دانشگاه کابل می پیوندند و متوجه به کمبود یک حرکت بیدارگر و مسیره اسلامی در حالتی می شوند که نظام حاکم را حلقات مشخص در جهت به انحراف کشانیدن اند.

استاد شهید که با جمع از همفکران شان، امثال استاد غلام محمد نیازی، ایجاد یک نهضت بیدارگر اسلامی را یک ضرورت مبرم دانسته، در سال ۱۹۷۱ م، سازمانی را تحت عنوان «نهضت اسلامی» تأسیس می نمایند که این سازمان در مدت زمان بسیار کوتاه به یک جنبش افغانستان شمول تبدیل و به نام «جمعیت اسلامی افغانستان» تسمیه می گردد. بعد از کودتای سیاه داود خان و تشویش نظام حاکم از نهضت اسلامی و به زندان کشاندن اعضای نهضت، فضا برای بودن جناب استاد ربّانی در کابل تنگ می شود و ایشان راه هجرت را در پیش گرفته، عازم پاکستان و از آنجا به کشور سعودی می روند.

با تجاوز اتحاد جماهیر شوروی سابق در افغانستان، جناب استاد از کشور سعودی به مرزهای کشورشان مراجعه کرده و جمعیت اسلامی را به حیث یکی از فعال ترین سازمان پیکارگر علیه تجاوز شوروی رهبری و وارد کارزار جهاد و مقاومت می شوند. ایشان به مبارزات مسلحانه خویش تا سقوط حکومت داکتر نجیب الله در سال ۱۹۹۲ م، ادامه می دهند. با سقوط کابل توسط مجاهدین، جمعیت اسلامی افغانستان تحت فرماندهی سپهسالار شهید احمد شاه مسعود، افغانستان وارد مرحله جدید می گردد و استاد شهید مسئولیت ریاست جمهوری این کشور جنگ زده را پس از دو ماه دوره انتقالی متقبل می گردند. آنجاست که دستان مغرض «I.S.I» پاکستان شخصیت آزادمنش استاد را نپذیرفته و با دسایس و به هم انداختن مجاهدین زمینه ظهور گروه سیاه طینت طالبان را مساعد می سازد.

با تسلط گروه وحشی طالبان بر کابل در سال ۱۹۹۶ م، و عقب نشینی دولت اسلامی

افغانستان به شمال کشور استاد شهید این بار کمر مُبارزه علیه تجاوز سیاه طالبان را می‌بندند تا اینکه این گروه سفاک در اکتوبر سال ۲۰۰۱ م، مضمحل و از صحنه سیاسی رانده می‌شود. به تعقیب سقوط نظام وحشت‌بار طالبان و برگزاری کنفرانس بنِ اول استاد شهید زمام کشور را به شکل بسیار محترمانه به اداره موقت تحت زعامت حامد کرزی تفویض می‌نمایند. بعد از سپردن زمام امور به اساس توافقات بن به حامد کرزی و شکل‌گیری اداره کابل استاد شهید در جهت اعمار مجدد و آوردن یک حکومت قوی سرتاسری در افغانستان، تدویر لویه جرگه قانون اساسی، تشکیل حکومت انتقالی و بالاخره در پروسه به‌میان‌آمدن حکومت انتخابی از طرف مردم سهم فعال می‌گیرند و در انتخابات پارلمانی سال ۲۰۰۵ م، به‌حیث نماینده مردم بدخشان وارد پارلمان افغانستان می‌گردند.

در این اواخر که دست‌غدر همسایگان بیشتر از هر وقت دیگر به‌سوی افغانستان دراز گردیده‌است. طالبان مزدور، سیه‌دلان کوراندیش، متحجران سفاک روزبه‌روز به کمک شبکه‌های استخباراتی همسایگان و منطقه دست به کشتار مردم بی‌گناه این سرزمین زده‌اند. این دشمنان دین با استفاده از نام دین می‌کوشند واژه انتحار، مخالفین‌شان را کافر و مباح‌الدّم دانسته، معاداة و موالات تعریف‌نشده را وارد قاموس اصطلاحات دینی سازند و با استدلال از همین واژه‌ها همه را مباح‌الدّم دانسته و به بی‌رحمی تمام به قتل می‌رسانند؛ اما نظام حاکم در کابل برای مهارکردن این همه، هیچ‌گونه استراتژی روی دست نداشته، آهنگ صلح و گفت‌وگو با مخالفان مسلح دولت را بدون تعریف و تشخیص (صلح با که؟ دوست کیست؟ دشمن کیست و کجاست؟) گذاشته از فرط بیچارگی و دست‌وپاچگی گردهمایی را زیر عنوان شورای مشورتی صلح (جرگه مشورتی صلح) برگزار می‌کند.

جرگه مشورتی صلح که دو روز را در بر گرفت، ریاست این جرگه سرتاسری را حضرت صبغت‌الله مجدّی به‌عهده داشت.^۱ از جمله گام‌های مهم این جرگه، تصویب شورای مشورتی صلح و انتخاب رئیس مناسب و مؤثر برای این شوری بود. بعد از بحث مشاجره و مناقشه، بر آن شدند که استاد ربّانی رهبر جهاد و مقاومت را به‌حیث مناسب‌ترین شخص برای پیشبرد این پروسه انتخاب کنند. اکثریت مطلق حاضرین جرگه مشورتی صلح به جز چند نفر از «حزب افغان ملت» بر این [امر] موافقت کردند. در اثر زحمت و تلاش تیم گرداننده این جرگه که از جمله جناب فاروق وردک وزیر معارف کشور، این چند نفر مخالف به جز از خانم یون^۲ به

۱. حضرت صبغت‌الله مجدّی یکی از رهبران جهادی و نخستین رئیس حکومت عبوری مجاهدین بود که در ۲۲ دلو / بهمن ۱۳۹۷ ه.ش. در شهر کابل درگذشت. «مرکز تدوین»

۲. منظور نویسنده، خانم آریون یون همسر اسماعیل یون، نماینده مردم ننگرهار در دوره‌های پانزدهم و شانزدهم مجلس نمایندگان است. «مرکز تدوین»

جمع موافقان پیوستند؛ اما متقاعد ساختن خانم یون که تنها یک نفر بود بسیار به درازا کشید. همان شبی که فردایش باید استاد به حیث رئیس شورای عالی صلح انتخاب می شد، فقط یک مخالف وجود داشت و آن هم خانم یون بود، بالاخره بعد از مناقشه طولانی جناب فاروق وردک [و] خانم یون نیز [به این امر راضی شدند و] پذیرفتند. اگرچه مخالفت خانم یون به تنهایی اش هیچ اثرگذار نبود؛ ولی به آن هم خواستند که جناب استاد شهید رئیس بلامنازه این شوری باشد.

استاد شهید که پنجاه سال از عمر عزیزشان را صرف مبارزه و پیکار خستگی ناپذیر برای آوردن صلح و ثبات در کشور بود و تا آخرین لحظه در این راستا برای تحقق صلح و آشتی و اصل همدیگرپذیری میان اقوام، قبایل با در نظر داشت سلیقه های متفاوت تلاش ورزیدند. ایشان کوچک ترین فرصت را از دست نداده، برای صلح پایدار لبیک گفتند و ایجاد این شوری را به مثابه یک روزنه امید برای مردم افغانستان دانسته، همه اوقات خویش را در زمینه ایجاد آشتی و صلح خستگی ناپذیرانه صرف کردند.

در آن روزها جنگ های شدید در دو طرف خط مرزی افغانستان و پاکستان ادامه داشت، حملات انتحاری هر روز افزوده می شد، تقریباً روزانه امنیت ملی افغانستان به ریاست امرالله صالح تعدادی از طالبان پاکستانی را با واسکت های انتحاری شان دستگیر می کرد، شبکه استخباراتی افغانستان به سرکردگی امرالله صالح خود را نه تنها در افغانستان بلکه به سطح منطقه توانسته بود تثبیت کند و اعتماد مردم هم روزه روزه به امنیت ملی و کارکردهایش بیشتر می شد که این همه برای پاکستان، مزدوران و جواسیس پاکستان در داخل نظام قابل تحمل نبود. سرانجام ساحه را برای امرالله صالح ضیق ساختند و با رهاساختن طالبان پاکستانی از قید امنیت ملی و بی اعتنایی به فعالیت های آن اداره، زمینه استعفای امرالله صالح را از سمتش مهیا کردند.

با استعفا دادن امرالله صالح، کشور وارد مرحله جدید می شود، جنگ استخباراتی کشورهای همسایه به خصوص پاکستان توسط مزدورانش در داخل و بیرون از نظام شکل جدیدی را به خود می گیرد، این بار نظام حاکم بیچاره تر از هر زمان دیگر در کابل، به عذر و تضرع و عریضه نویسی به طالبان دست می زند و ایشان را برادران ناراضی خطاب می کند تا جایی که در مطبوعات و رسانه ها طالبان لقب برادران ناراضی رئیس جمهور کرزی را به خود گرفتند؛ اما متأسفانه در آن طرف هیچ گوش شنوایی نبود که به این همه عذر و زاری گوش فرا دهد. همه چیز یک طرفه بود. صلح، آشتی، همدیگرپذیری، برادرگفتن ها، هم وطن گفتن ها هیچ شنونده ای نه تنها نداشت؛ بلکه این همه یک سلاحی بود که دشمن در برابر نظام برای

برچیدن فرزانه‌ترین فرزندان این سرزمین و قتل‌های زنجیره‌ای نخبگان جهاد و مقاومت از جمله به‌شهادت رساندن احمدولی کرزی، مولانای سیدخیل، جنرال محمد داود داود و ده‌ها تن دیگر به شکل بسیار مرموز دست به کار شد.

به شهادت‌رساندن جنرال داود در ولایت تخار - که شباهت بسیار زیاد با به‌شهادت‌رساندن رهبر جهاد و مقاومت استاد بزرگ دارد - جنرال داود به یک جلسه‌ای از قبل پلان نشده به‌صورت بسیار عاجلانه به تخار فرا خوانده می‌شود که در این جلسه جنرال داود را نمی‌گذارند تا محافظین خود را با خود داشته باشد، هنگامی که هلیکوپتر حامل جنرال داود در تخار نشست می‌کند و به گونه‌ای که وی به محل برگزاری جلسه راهنمایی می‌گردد، او را مشکوک می‌سازد. همان است که جنرال شاه جهان نوری را از دستش می‌گیرد و برای یک لحظه هم وی را از خود جدا نمی‌سازد؛ اما به‌صورت بسیار مرموزانه وی را شهید می‌سازند و پرونده‌اش را برای همیشه می‌بندند.

استاد شهید در آغاز مسئولیت شورای صلح را به‌خاطر عشق و علاقه‌ای که به صلح داشت به‌دوش می‌گیرد و در این راستا گام‌های عملی را بر می‌دارد. سفرهای متعدد به کشورهای همسایه و منطقه برای به‌دست‌آوردن صلح انجام می‌دهد. در هر گوشه‌ای که صدای صلح جو یانه را می‌شنود آن را لبیک می‌گوید، در سفر اخیرش به کشور پاکستان می‌تواند مقامات پاکستانی را بقبولاند که مشکل اصلی و لایحه اصلی وحشت و بربریت در اسلام‌آباد است نه در افغانستان. در این اواخر استاد شهید روند صلح را به شکل دیگری که به مذاق کشورهای همسایه و منطقه برابر نبود، می‌خواست پیش ببرد. در جلسه‌ای که به ارتباط جوانان در کابل برگزار شده بود، استاد طالبان را فاجعه‌آفرین خواند و عملکرد طالبان را غیراسلامی و غیرانسانی عنوان کرد، عملکرد طالبان را مزدورانه و بسترساز منافع استخباراتی کشورهای همسایه و منطقه وانمود ساخت.^۱

استاد شهید در سخنرانی‌اش در هفته شهید در خطاب به جوانان و مجاهدین بر اصل دین در روند حکومت‌داری داشت، تأکید می‌کرد و بدین باور بود که جوانان ستون فقرات جامعه را تشکیل می‌دهند. منسجم‌سازی و بیدارگری جوانان را گام‌های مثبت برای آوردن یک صلح پایدار در کشور می‌دانست. در سخنرانی که در کنفرانس «بیداری اسلامی» در جمهوری اسلامی ایران ایراد کرد نیز به همین موضوع اشاره داشت.^۲

۱. جهت معلومات بیشتر در این مورد، به کتاب خط رهبر، جلد اول، مراجعه شود. «مرکز تدوین»

۲. سخنرانی در کنفرانس بیداری اسلامی، آخرین سخنرانی رهبر شهید است که آن را می‌توانید در خط رهبر جلد اول، مطالعه کنید. «مرکز تدوین»

شهادت استاد بزرگوار این قله شامخی از پیکار و مبارزه خستگی ناپذیر، همانند شهادت قهرمان ملی کشور شهید احمدشاه مسعود نیز یک معما باقی خواهد ماند. عاملین این قتل‌های زنجیره‌ای که هاینده؟ حذف جسدی رهبر جهاد و مقاومت به نفع که‌ها بود؟ آیا حلقاتی در داخل نظام هستند که در این جنایت نقش داشته باشند؟ اگر هستند که‌هایند؟ این سوال‌ها و صدها سوال‌های دیگر که بی‌پاسخ خواهند ماند.

اما چیزی که واقعیت دارد مرز بودن این قتل [هاست]. همان‌گونه‌ای که مارشال محمد قسیم فهیم معاون اول ریاست جمهور در پیام تسلیت به مردم افغانستان داشت، بدان اشاره کرده‌است. شخص انتحارکننده بسیار یک شخص مهم از طرف مقامات دولتی به رئیس شورای صلح معرفی می‌شود. بعد از اشتراک در کنفرانس «بیداری اسلامی» در ایران قرار بوده که استاد به دبی بروند. به اساس تماس مقامات دولتی و مهم جلوه‌دادن ملاقات با عصمت الله انتحاری، استاد شهید به کابل می‌آیند، حوالی بعد از عصر جناب استانکزی^۱ با دو نفر، رحمت الله واحدیار و عصمت الله در موتر استانکزی نزد استاد شهید می‌آیند. محافظین استاد می‌خواهند این شخص را تلاشی کنند، به محافظین گفته می‌شود: شما مردم را خفه می‌سازید. هنگامی که نزد استاد داخل می‌شوند، جناب استانکزی با استاد مصافحه می‌کند و بعدش واحدیار و در آخر این شخص انتحاری. هنگامی که نوبت به عصمت الله می‌رسد تا با استاد شهید مصافحه کند (گفته می‌شود) جناب استانکزی به بهانه تلفن به طرف دروازه می‌رود، استاد شهید با لبخند بسیار شیرین آغوشش را باز می‌کند تا این پیام‌آور صلح را در آغوش گیرد، بی‌خبر از اینکه این سفیر صلح نه؛ بلکه سفیر غدر است. این شیطانی است که در لباس حيله و نیرنگ برای دیدن سینه صلح آمده‌است.

اینجاست که سفیر غدر مواد منفجره‌ای را که در دستار ذلت و غدر جابه‌جا ساخته بود، منفجر می‌سازد، استاد را شهید می‌کند و ملتی را در سوگ می‌نشاند.

جناب رئیس جمهور در کنفرانس مطبوعاتی به یک‌سری از واقعیت‌ها اشاره کردند؛ از جمله مهم جلوه‌دادن ملاقات سفیر غدر و خواست ملاقات استاد شهید با این شخص، نقاطی که استاد شهید در سفرشان به کشور پاکستان همراه با کرزی صاحب بحث کردند و همچنان از آن جمله شعری که ایشان به مقامات پاکستانی در مذاکرات جست‌وجوی راه‌های صلح خوانده بودند:

من نمی‌گویم زبان کن یا به فکر سود باش

۱. منظور نویسنده، محمد معصوم استانکزی است که در زمان شهادت رهبر شهید، سیمت ریاست دارالانشاء شواری عالی صلح را عهده‌دار بود و فعلاً (۱۳۹۸ هـ.ش) رئیس عمومی امنیت ملی افغانستان است. «مرکز تدوین»

ای ز فُرصت بی خبر در هرچه باشی زود باش^۱
بلی اینک دست‌های غدر داخلی و بیرونی فُرصت را دریافتند و با خنجر غدر سینه صلح
شگافتند.

آری؛ آن استاد شهید ما و رهبر فقید ما اکنون دیگر در جمع ما نه؛ بلکه در جمع بزرگ مردان
تاریخ پیوسته ولی فقدان‌شان دردآور و همیشه محسوس خواهد بود. حالا ما دو انتخاب داریم
یا همیشه در سوگ نشسته و تن به تقدیر داده، مظلومانه تصرع کنیم و یا اینکه راه اوشان را ادامه
داده و با مبارزه و پیکار خستگی‌ناپذیر روح ایشان را شاد و رسالت‌مان را در پیشگاه خدا و ملت
انجام دهیم. حَقّاً که انتخاب دوم سزاوارتر است و انجام آن ایجاب می‌کند تا هرچه زودتر با
تعهد جدید منسجم شویم و آنکه از میان ملت صلاحیت علمی، فرهنگی و سیاسی برتر،
فضایل اخلاقی عالی‌تر، تقوای بهتر، شهرت نیک و کارزمای شخصیتی بارز داشته باشد، در
رأس این انسجام بگزینیم و نگذاریم مشت استفاده‌جو از این خلاء به‌وجودآمده امتیاز سیاسی
و جایگاهی نمایند.

با اتحاف دعا به روح شادت ای استاد، یادت گرامی، راحت مستدام و جایت فردوس
برین باد.

استاد ربّانی شهید؛ منادی وحدتِ ملّی!

نویسنده: نذرالله عنایت



واژگان وحدتِ ملی و شخصیتِ استاد ربّانی دو عنصر جداناپذیر در افغانستان اند. این دو عنصر از آنجا باهم ربط دارند که یکی به عنوان یک ضرورتِ ملی و دومی به عنوان یک شخصیتِ ملی، در بدترین و بحرانی ترین اوضاعِ سیاسی کشور، هماهنگ و همگام مطرح بوده اند. این مسأله را وقتی درک می کنید که زندگی سیاسیِ استاد شهید را مطالعه کنید. آنجاست که به خوبی می دانید، موضوع وحدتِ ملی چقدر در اندیشه و رفتار استاد شهید برجسته بوده و چه نیک تبلور داشته است!

همه می دانند که استاد شهید پس از پایان تحصیلات عالی در بیرون از کشور، به سیاست روی آورد. او نهضتِ اسلامی را همراه با چندتن از استادان دانشکدهٔ شرعیات از جمله شهید غلام محمد نیازی تأسیس می کنند؛ اما پس از دستگیری سران نهضتِ اسلامی، برای نخستین بار استاد شهید از ضرورتِ تأسیسِ جمعیت در داخل کشور حرف می زند و این سازمان اسلامی و ملی را زیر نام «جمعیتِ اسلامی» افغانستان همراه با جمعی از هم فکران در حضور پوهاند غلام محمد نیازی شهید تأسیس می کند. جمعیت یعنی جمع شدن عده ای به هدف توحید صفوف و وحدت مرام!

جمعیت گروهی که برای نجات افغانستان تشکیل شده و متشکل از افراد مربوط به اقوام مختلف، دست به قیام و مبارزهٔ فرهنگی و بعدها نظامی و سیاسی زدند. از نخستین روزهای تأسیس جمعیت؛ تا به اکنون در این حزب همه اقوام و مذاهب حضور دارند و خوشبختانه وحدتِ ملی را تمثیل میکنند. اگر پرسیده شود که عناصر و مؤلفه های وحدتِ ملی در جمعیت چه بود؟ پاسخ این است که از نظر استاد شهید، مهم ترین مؤلفه در تحکیم پایه های وحدتِ ملی، اسلام به عنوان دین کامل و دین اکثریت مطلق مردم افغانستان، فرهنگ مشترک، تاریخ مشترک و درد مشترک... بود.

جمعیتِ اسلامی یکی از قوی ترین احزابِ سیاسی چه در دورهٔ جهاد و چه در زمان مُقاومت حضور پررنگ داشت. این حضور از آنجا ناشی می شد که اصل رعایت وحدتِ ملی

را رهبر جمعیت، هم در مرام و مانیفست و هم در برنامه‌ها و ساختارها تمثیل و تعمیل می‌کرد. حزب جمعیت از آنجا به رهبری استاد شهید، قوی و فراگیر بود که هم، خط‌مشی معتدل سیاسی داشت و تا اکنون دارد و هم در این حزب از تمام اقوام، اعم از تاجیک، پشتون، ازبیک، هزاره، بلوچ، براهوی، ایماق، پشه‌ای، نورستانی، گجر، پامیری و... حضور داشتند و دارند و همه در کنار هم وحدت ملی را به نمایش گذاشتند. حتی به روایاتی اهل هنود و سک‌های افغانستان نیز در قیام ۳ حوت ۱۳۵۸ هـ.ش، جمعیت اسلامی را کمک و یاری رساندند؛ اما عضویت حزب را هرگز کسب نکردند.

استاد شهید پس از آنکه در اثر توافقات سران احزاب به‌عنوان رئیس حکومت مجاهدین پس از تکمیل دوماهه دوره حضرت صبغت‌الله مجددی - که به‌عنوان مُمثل حکومت اسلامی کار کردند - برگزیده شد. مصمم بود تا انتخابات را برگزار کند و از این طریق «وحدت ملی» و «اراده ملی» را به نمایش بگذارد؛ اما جنگ‌ها و مداخلات بیرونی نگذاشت؛ تا به این هدف ملی که همانا مشارکت و حضور مردم در قدرت، از طریق آرای عمومی بود، دست پیدا کند. وقتی رهبر شهید دید، انتخابات در اوضاع جنگی برگزار نمی‌شود، به هدف تمثیل وحدت ملی، با توسل به تاریخ اسلام شورای «اهل حل و عقد» را در شهر هرات برگزار کرد و این شوری، با حضور شخصیت‌های مختلفی از اقوام و نواحی مختلف کشور که رعایت اصل وحدت ملی، مشارکت ملی در آن مدنظر بود، برگزار شد و برای مدتی زمامداری استاد را تمدید کرد.

استاد شهید در زمان زمامداری‌اش همواره سعی کرد، مخالفان مسلح خود را به هدف حفظ وحدت ملی، اعاده صلح و ثبات در کشور به‌پای میز مذاکره فرا بخواند و همیشه تأکید می‌کرد که بقای افغانستان در وحدت و همدلی همه اقوام کشور است. از آنجایی که ریشه جنگ در بیرون از مرزها بود، مخالفان به ندای استاد، جواب رد دادند و وقتی به پروسه صلح پیوستند که دیگر اوضاع با آمدن غایله طالبان از کنترل خارج شده بود و متأسفانه نتایج مثبت برای هیچ جناحی در آن اوضاع در قبال نداشت.

استاد شهید در شمال کشور نیز وحدت ملی را تمثیل کرد. او با فرزند خردمند و معنوی خود، قهرمان ملی، از مؤسسان جبهه متحد ملی بودند که در آن، همه اقوام از گوشه گوشه کشور حضور داشتند و برای نجات افغانستان از چنگال اشغال‌سیاه طالبان، جد و جهد فراوان می‌کردند.

من شاهد بودم سران تمام اقوام افغانستان در ولایت‌های شمال، قرارگاه، یا نمایندگی و در بدنه قدرت حضور گسترده داشتند. همین چهره‌های شناخته‌شده، همه در شمال و دره پنجشیر از استاد شهید هدایت می‌گرفتند، بودجه می‌گرفتند و برای دفع و طرد دشمن در هماهنگی لازم

با سردار شهدای افغانستان قهرمان ملی یک‌جا کار می‌کردند.

پس از حمله آمریکا به افغانستان و شکست طالبان، استاد شهید برای حفظ وحدت ملی، قدرت را در یک مراسم خاص به حامد کرزی تحویل داد. برای استاد شهید در آن زمان توانایی و اوضاع چنان میسر بود که قدرت را تسلیم هیچ‌کس و مرجعی نکند؛ اما برای حفظ وحدت ملی، یک پارچگی افغانستان، تحویل قدرت صورت گرفت که در تاریخ کشور انتقال متمدنانه قدرت نام گرفته است.

استاد برای حفظ وحدت ملی، تحکیم پایه‌های قدرت ملی، با حکومت نوین‌یاد حامد کرزی، تا توانست همکاری کرد و بخشی از روند نوسازی و توسعه گردید. هرچند در مقاطع مختلف از سوی کسانی که زمانی مورد مهر و محبت استاد شهید قرار گرفته بودند، با کم‌مهری روبه‌رو شد؛ اما هیچ‌گاهی چیزی را به رخ هیچ‌کسی نکشید و صبورانه و خردمندانه تحمل کرد و با نقد سازنده مسایل را به زمامداران گوشزد می‌کرد. برای حفظ وحدت ملی تا آخرین لحظات پایانی عمر شریف خویش، شرافت‌مندانه زیست و نامش در این راه جاویدانه شد.

از کارنامه‌های دیگر استاد شهید، تأسیس «جبهه ملی» به هدف حفظ وحدت ملی در سال‌های پسین بود. این جبهه بزرگ‌ترین اپوزیسیون سیاسی‌ای بود که افغانستان در گذشته‌ها شاهد آن نبوده است. این جبهه از یک‌سو، وحدت ملی را به‌خوبی به‌نمایش گذاشت و از سوی دیگر تنوع قومی و هم به لحاظ تنوع مذهبی در تاریخ افغانستان بی‌پیشینه بود.

استاد شهید ریاست شورای عالی صلح را از آنجا پذیرفت که می‌دانست، صلح نیاز اساسی افغانستان است و هر جنگی باید با صلحی پایان یابد. باری در جواب منتقدان داخلی خود گفته بود: «صلح، هم خواست الهی است، هم خواست ملی و هم اینکه ما طی سال‌های اخیر یک طرف منازعه در افغانستان بوده‌ایم، برای اینکه همه قانع شوند، جنگ ما برای صلح بود، ریاست این شورای را قبول کردم؛ تا از یک طرف وحدت ملی، صلح و ثبات در کشور تأمین شود و از سویی هم، معاندان بدانند که صلح با کسانی صورت می‌گیرد که جنگ با آنان کرده باشند.»

رخداد شهادت ناجوان مردانه استاد، می‌توانست سرفصل آغاز واکرایی‌های قومی بوده شود؛ اما شهادت او برای صلح و حفظ وحدت ملی بود، خلف‌های استاد، آگاهانه نخواستند، وحدت ملی را فدای منازعات و درگیری‌هایی بسازند که آینده و پایانش برای هیچ‌کس معلوم نیست.

استاد ربّانی منادی وحدت ملّی

نذر اللّٰه عنایت - روزنامه نگار



واژگان وحدت ملی و شخصیت استاد ربّانی دو عنصر جداناپذیر در افغانستان اند. این دو عنصر از آنجا باهم ربط دارند که یکی به عنوان يك ضرورت ملی و دومی به عنوان يك شخصیت ملی، در بدترین و بحرانی ترین اوضاع سیاسی کشور، هماهنگ و همگام مطرح بوده اند. این مسأله را وقتی درك می کنید که زندگی سیاسی استاد شهید را مطالعه کنید. آنجاست که به خوبی می دانید، موضوع وحدت ملی چقدر در اندیشه دینی و سیاسی، رفتار و گفتار استاد شهید برجسته و تبلور داشته است!

جمعیت اسلامی افغانستان آینه وحدت ملی

همه می دانند که استاد شهید پس از پایان تحصیلات عالی در بیرون از کشور، به سیاست روی آورد. او نهضت اسلامی را همراه با چندتن از استادان دانشکده شرعیات از جمله شهید غلام محمد نیازی تأسیس می کنند؛ اما پس از دستگیری شماری از سران نهضت اسلامی، برای نخستین بار استاد شهید از ضرورت تأسیس جمعیت حرف می زند و این سازمان اسلامی و ملی را [با معیت جمعی از سران نهضت اسلامی و تحت نظر پوهاند غلام محمد نیازی] زیر نام «جمعیت اسلامی افغانستان» در کابل تأسیس می کنند. جمعیت؛ یعنی جمع شدن عده ای به هدف توحید کلمه، صفوف و وحدت مرام برای سهیم شدن در برنامه های ملی و نجات کشور از شر استبداد و اختناق نظام داخلی و کمونیزم!

جمعیت گروهی که برای نجات افغانستان تشکیل شد، متشکل از افراد مربوط به اقوام مختلف، در ابتدا دست به مبارزه فرهنگی و بعدها نظامی و سیاسی زدند. از نخستین روزهای تأسیس جمعیت تا به اکنون در این حزب همه اقوام و مذاهب حضور دارند و خوشبختانه وحدت ملی را تمثیل می کنند. هیچ حزب سیاسی به اندازه جمعیت از سایر اقوام در رده های مختلف تشکیلاتی عضو ندارد. حتی در شورای رهبری جمعیت سایر اقوام هم به لحاظ زبان و هم به لحاظ مذهب خود را می یابند.

مؤلفه‌های وحدت ملی:

اگر پرسیده شود که عناصر و مؤلفه‌های وحدت ملی در جمعیت چه بود؟ پاسخ استاد شهید همواره این بود: «مهم‌ترین مؤلفه در تحکیم پایه‌های وحدت ملی، اسلام به عنوان دین کامل و دین اکثریت مطلق مردم افغانستان، فرهنگ مشترک، تاریخ مشترک و درد مشترک... هستند که مؤلفه‌های اصلی وحدت و همدلی را شکل می‌دهد.»

برای همین استاد شهید حزبی را که رهبری می‌کرد جمعیت اسلامی افغانستان نام گذاشت و دیگران با تقلید از این حزب در بعدها و همزمان با انشعاب‌شان، پسوند اسلامی را به خود برگزیدند.

جمعیت اسلامی یکی از قوی‌ترین احزاب سیاسی چه در دوره جهاد و چه در زمان مقاومت حضور پررنگ داشت. این حضور از آنجا ناشی می‌شد که اصل رعایت وحدت ملی را رهبر جمعیت هم در مرام و مانیفست و هم در برنامه‌ها و ساختارها تمثیل و تعمیل می‌کرد. شخصیت حلیم، فهیم، ملیح و کاریزمای استاد شهید در جذب افراد در بدنه حزب جمعیت بسیار نقش کلیدی داشت.

اعتدال‌گرایی جمعیت، عامل وحدت ملی:

حزب جمعیت از آنجا به رهبری استاد شهید، قوی و فراگیر بود که هم خط‌مشی معتدل سیاسی داشت و هم در این حزب از تمام اقوام، اعم از تاجیک، پشتون، ازبک، هزاره، بلوچ، براهوی، ایماق، پشه‌ای، نورستانی، گجر، پامیری، ... حضور داشته و دارند و همه در کنار هم به مثابه گل‌های رنگارنگ یک باغ، وحدت ملی را به نمایش گذاشته‌اند.

شهاب‌الدین شهاب؛ یک‌تن از شخصیت‌های سابقه‌دار جمعیت اسلامی که در «قیام چنداول» حضور داشت و در حال حاضر سمت ریاست اداری دفتر مرکزی جمعیت اسلامی را به عهده دارد می‌گوید: «اهل هنود و سکه‌های افغانستان نیز در قیام ۳ حوت ۱۳۵۸ جمعیت اسلامی را کمک و یاری رساندند. آنان همراه با سایر رزمندگان جمعیت بر فراز بام‌های خانه‌ها بلند شدند و نعره «الله اکبر» برضد کمونیستان سردادند و حتی چند نفرشان توسط رژیم دستگیر و زندانی شدند.»

وحدت ملی در زمامداری استاد:

استاد شهید پس از آنکه در اثر توافقات سران احزاب جهادی و ملی، به عنوان رئیس حکومت مجاهدین پس از تکمیل دوماهه دوره حضرت صبغت الله مجددی برگزیده شد، مصمم بود تا انتخابات را در کشور برگزار کند و از این طریق، هم وحدت ملی و هم اراده ملی بیشتر تمثیل شود. شعله‌ورشدن جنگ‌ها و مداخلات بیرونی نگذاشت؛ تا به این هدف ملی

که همانا مشارکت و حضور مردم در قدرت، از طریق آرای عمومی بود، دست پیدا کند. وقتی رهبر شهید دید، انتخابات در اوضاع جنگی برگزار نمی‌شود، به هدف تمثیل وحدت ملی، شورای «اهل حل و عقد» را برگزار کرد و این شوری، با حضور شخصیت‌های مختلفی از اقوام و نواحی مختلف کشور که رعایت اصل وحدت ملی، مشارکت ملی در آن مدنظر بود، برگزار شد و برای مدتی زمامداری استاد را تمدید کرد.

استاد شهید در زمان زمامداری‌اش در کابل، همواره سعی کرد، مخالفان مسلح خود را به هدف حفظ وحدت ملی، اعاده صلح و ثبات در کشور به پای میز مذاکره فرا بخواند و همیشه تأکید می‌کرد که بقای افغانستان در وحدت و همدلی همه اقوام کشور است. از آن جایی که ریشه جنگ در بیرون از مرزها بود، مخالفان به ندای استاد، جواب رد دادند و وقتی به پروسه صلح پیوستند که دیگر اوضاع با آمدن غایله طالبان از کنترل خارج شده بود و متأسفانه نتایج مثبت برای هیچ جناحی در آن اوضاع در قبال نداشت.

جبهه متحد اسلامی ملی برای نجات افغانستان

این جبهه که بعدها معروف به ائتلاف شمال شد در زمستان ۱۳۷۵ هـ.ش، پس از تصرف کابل به دست گروه طالبان، توسط رهبر شهید، فرمانده محبوب شهید احمدشاه مسعود، سایر شخصیت‌ها و احزاب تأثیرگذار، تأسیس شد.

با تشکیل این جبهه، استاد شهید در شمال کشور نیز وحدت ملی را تمثیل کرد. او با فرزند خردمند و معنوی خود، قهرمان ملی، از مؤسسان اصلی جبهه متحد اسلامی ملی نجات افغانستان بودند که در آن همه اقوام از گوشه گوشه کشور حضور داشتند و برای نجات افغانستان از چنگال اشغال سیاه طالبان، جد و جهد فراوان می‌کردند. من شاهد بودم سران تمام اقوام افغانستان در ولایت‌های شمال، قرارگاه، یا نمایندگی داشته و در بدنه قدرت حضور گسترده داشتند. همین چهره‌های شناخته شده، همه در شمال و دره پنجشیر از استاد شهید هدایت می‌گرفتند، بودجه می‌گرفتند و برای دفع و طرد دشمن در هماهنگی لازم با سردار شهدا قهرمان ملی یکجا کار می‌کردند.

تحویل قدرت به هدف حفظ وحدت ملی:

پس از حمله آمریکا به افغانستان و شکست طالبان، استاد شهید برای حفظ وحدت ملی، قدرت را در یک مراسم خاص به حامد کرزی تحویل داد.

برای استاد شهید در آن زمان توانایی و شرایط لازم وجود داشت که قدرت را تسلیم هیچ کس و مرجعی نکند؛ اما برای حفظ وحدت ملی، یک پارچگی افغانستان، تحویل قدرت

صورت گرفت که در تاریخ کشور «انتقال متمدنانه قدرت» و بدون خونریزی نام گرفته است. استاد برای حفظ وحدت ملی، تحکیم پایه‌های قدرت ملی، با حکومت نو بنیاد حامدکرزی، تا توانست همکاری کرد و بخشی از روند نوسازی و توسعه گردید. هرچند در مقاطع مختلفی از سوی کسانی که زمانی مورد مهر و محبت استاد شهید قرار گرفته بودند، با کم‌مهری روبه‌رو شد؛ اما هیچ‌گاهی به رُخ هیچ‌کس چیزی نکشید و صبورانه و خردمندانه تحمل کرد و با نقد سازنده مسائل را به زمامداران گوشزد می‌کرد. برای حفظ وحدت ملی که تا آخرین لحظات پایانی شرافت‌مندانه زیست و نامش در این راه جاودانه شد.

تأسیس جبههٔ ممثل حفظ وحدت ملی:

از کارنامه‌های دیگر استاد شهید، تأسیس جبههٔ ملی به هدف حفظ وحدت ملی در سال‌های پسین بود. این جبههٔ بزرگ‌ترین اپوزیسیون سیاسی حکومت حامدکرزی بود که افغانستان در گذشته‌ها شاهد آن نبود. این جبهه، وحدت ملی را به‌خوبی تمثیل کرد و هم به لحاظ تنوع قومی و هم به لحاظ تنوع مذهبی و هم به لحاظ تنوع ایدیولوژی‌ها و باورهای سیاسی در تاریخ افغانستان بی‌پیشنه بود.

پذیرش شورای عالی صلح به هدف آوردن صلح، وحدت و یک‌پارچگی مردم افغانستان: استاد شهید ریاست شورای عالی صلح را از آنجا پذیرفت که می‌دانست، صلح نیاز اساسی افغانستان است و هر جنگی باید با صلحی پایان یابد. باری در جواب منتقدان داخلی خود گفته بود:

«صلح هم خواست الهی است، هم خواست ملی و هم اینکه ما طی سال‌های اخیر یک طرف منازعه در افغانستان بوده‌ایم.»

برای اینکه همه قانع شوند، می‌گفت: «جنگ ما برای صلح بود» ریاست این شوری را به‌خاطر قبول کرد که از یک طرف وحدت ملی، صلح و ثبات در کشور تأمین شود و از سوی هم معاندان بدانند که صلح با کسانی صورت می‌گیرد که جنگ با آنان صورت گرفته باشد!

تصویری از روز شهادت تا مراسم خاک سپاری

نویسنده: نذرالله عنایت



تا چشم به هم زدیم، یک سال از شهادت و عروج ملکوتی رهبر شهیدمان گذشت، طی این یک سال اهل قلم و نظر در مورد سجایا و زوایای شخصیت استاد و حیات طیبیه آن بزرگ مرد تاریخ، قلم فرسایی کردند؛ اما من در این نوشته کوتاه تصویری از روز مرگ او الی نوشته کوتاه تصویری از روز مرگ او را می خواهم به رشته تحریر درآورم.

شام سنبله ۱۳۹۰ هـ.ش، خبر شهادت استاد یک صاعقه ای بود که قلب دوستارانش را تکان داد و جهان صلح دوست را در سوگ یکی از مهره های اصلی منادی صلح فرو برد. در واقع شام ۲۹ سنبله ۱۳۹۰ خورشیدی، روزی نحس و نامیمون برای آنانی بود که شخصیت استاد را با ابعاد پیچیده آن درک کرده بودند.

با گذشت یک سال، آن لحظه ها از یادم نرفته است، وقتی خبر مرگ استاد را شنیدم، در نخست هیچ باورم نمی شد. چند لحظه بعد به نزدیکانش زنگ زدم که در میان آه و ناله، حادثه را تأیید کردند؛ اما باز هم باور نمی کردم. رسانه های دیداری و شنیداری پیوسته این خبر را همراه با ضد و نقیض پخش می کردند، در اوایل گفته می شد که استاد زخم برداشته است؛ اما در بعدها گفته اند که در این حادثه استاد توسط فرد انتحاری جان به جان آفرین تسلیم کرده است. برخی رسانه های غربی در مورد قتل استاد دیدگاه های مغرضانه و تبلیغات آمیز داشتند.

خلاصه در آن شب نحس با یاد و خاطرات استاد شهید محشور بودم و تا صبح خوابم نبرد. صبحگاهان وقتی به منزلش در وزیر اکبرخان همراه با جمعی از مردم رفتیم، زیر عکس در پیشوند نامش با رنگ سرخ واژه شهید حک شده بود.

او در تصویر در حالی که خنده بر لب داشت، خیره خیره به سوی مردمان سوگووار می دید. مردم اشک می ریختند؛ اما گویا استاد به آن ها می گفت: اشک نریزید، من نمرده ام و زنده ام. او به راستی نمرده بود؛ زیرا او شهید شده بود. شهدا به تعبیر قرآن مرده نیستند، آنان زنده اند و نزد خداوند روزی می خورند، مرده به کسانی می گویند که در بستر بیماری جان داده باشند؛

اما استاد در میز مذاکره به خاطر صلح جان داده بود. همان گونه زندگی اش سراسر افتخار بود، مرگش نیز همراه با افتخار بود.

پس از رخداد حادثه، بلافاصله جسد مطهر استاد به شفاخانه نظامی انتقال یافته بود، هرکس نمی توانست او را ببیند؛ زیرا امکان آن نبود تا تمام مردم اجازه دیدار استاد را داشته باشند. فرزندان و یاران بسیار نزدیکان استاد شهید به شمول برخی رجال بلندمرتبه دولتی توانستند میت را ببینند. آن گونه که دکتوران گفتند، استاد شهید زخم کوچکی از ناحیه گردن برداشته بود.

مردم گروه گروه جهت غم شریکی به منزل استاد شهید می آمدند. احساسات ضد دولتی بلند رفته بود. هواداران استاد شهید حاکمیت را متهم می کردند که از توطیه ترور استاد شهید باخبر بودند. در آن وقت شایع شده بود که آقای کرزی استاد را از سفر دبی باز داشته و گفته است که به کابل بیاید تا با مذاکره کننده طالبان که در کابل منتظر است ملاقات کند. این امر هرگونه احتمال را به واقعیت نزدیک می ساخت، واقعیتی که متأسفانه با گذشت یک سال روشن نشد. در آن روز فضای امنیتی در سراسر شهر حاکم بود، محله وزیراکبرخان با تمام جمعیتی که در خود جا داده بود، مویه می کشید. استاد سیاف، معاونان ریاست جمهوری، علمای دینی و برخی از شخصیت ها با سخنرانی ها مردم را با آرامش و خویشتن داری دعوت می کردند.

اعضای جمعیت اسلامی افغانستان حکومت را متهم به بی تفاوتی در برابر ترور استاد می کرد، آنان می گفتند: با شهادت استاد و ترور او، باید دیگر پرونده صلح بسته شود.

فروودگاه کابل شاهد ورود مهمانان خارجی بود، تیم تشریفات وزارت خارجه، مهمان بیش از ۱۰۰ کشور دنیا را به هتل های شهر هدایت می کردند. در میان مهمانان خارجی برعلاوه مقامات دولتی، شخصیت های مستقل سیاسی، علمی و فرهنگی به منظور غم شریکی و ادای نماز جنازه بر پیکر استاد شرکت کردند.

صلاح الدین ربانی فرزند ارشد استاد که یک سال پیش سفیر در کشور ترکیه بود، در نخستین لحظات ورودش به کابل در سخنانی کوتاهی در جواب یک خبرنگار گفته بود: «راضی به رضای خداوندیم و الحمدلله با شهادت پدرم در جمع فرزندان شهدای افغانستان محسوب شدیم.»

مراسم جنازه با تشریفات دولتی در ارگ ریاست جمهوری برگزار شد، مردم خشمگین در تپه وزیراکبرخان منتظر ورود جنازه استاد بودند. هر لحظه احتمال وقوع حادثه دیگر وجود داشت؛ اما روی هم رفته پیکر استاد شهید در میان اشک و آه و احساسات ضد حکومتی به خاک سپرده شد. با گذشت یک سال از شهادت استاد هنوز از جزئیات ترور استاد خبری نیست و چهره اصلی عاملان این ترور به مردم معرفی نشده است.

چهار سال در نبود پیر سیاست

برگرفته از روزنامه ماندگار که نویسنده آن مشخص نیست.

دوشنبه ۲۹ سنبله ۱۳۹۵ ه. ش.



حلقات مشخص داخلی در تبانی با استخبارات خارجی، چهار سال پیش پروفسور استاد برهان‌الدین ربّانی یکی از فرزندان تاریخ معاصر افغانستان و از چهره‌های تابناک جهاد، مقاومت، ایثار و فداکاری را مظلومانه به شهادت رسانیدند.

استاد شهید که مأموریت دشوار و خطیر آوردن صلح و ثبات را در کشور رهبری می‌کرد، از سوی یک اجیر و غلام وابسته به استخبارات خارجی و حلقات نفوذی دشمن در درون حکومت افغانستان، به شهادت رسید.

فرد انتحاری روزها در مهمانه‌خانه‌های حکومت افغانستان منتظر رسیدن به استاد شهید بود و بالاخره وظیفه‌ای را که بر عهده داشت، تحت حمایت چهره‌های معلوم الحال داخلی و خارجی، به انجام رسانید.

فرد انتحارکننده، مواد منفجره را در دستار خود جاسازی کرده بود و هنگام ملاقات با استاد ربّانی به بهانه احترام سرخود را به سینه استاد شهید خم کرده و مواد منفجره همراه خود را منفجر ساخته و استاد را به شهادت رسانید.

پس از شهادت استاد ربّانی، حکومت افغانستان دستور بررسی پرونده او را صادر کرد و گروهی موظف شدند که عاملان شهادت او را شناسایی کرده و محاکمه کنند؛ اما اکنون که سه سال از شهادت استاد می‌گذرد و هیچ توضیحی حکومت افغانستان درباره چگونگی ترور او به شهروندان کشور نداده است.

بی‌توجهی به پرونده شهادت استاد ربّانی می‌رساند که رهبری حکومت افغانستان هیچ‌گونه علاقه‌ای به شناسایی و به دادگاه کشاندن عاملان ترورهای زنجیره‌ای ندارد. در کنار استاد ربّانی شهید، ده‌ها چهره برجسته و مهم این کشور طی سیزده سال گذشته به قتل رسیده‌اند؛ اما حکومت پرونده هیچ یکی از آن‌ها را نگشوده است و عاملان ترورش را به معرفی نگرفته است.

بسیاری‌ها باور دارند که حلقه نفوذی دشمن در درون حکومت مانع بررسی این پرونده‌ها

می‌شود؛ زیرا این حلقات خود زمینه و بستر ترور چهره‌های مربوط به جهاد و مقاومت را فراهم کرده‌اند؛ از همین رو، آن‌ها به هیچ صورت اجازه نمی‌دهند، ردپای‌شان در پشت این ترورها افشا و شناسایی گردد.

طرح توطئه ترور استاد ربّانی، از همان کانال‌هایی عبور کرده که نقشه قتل‌های زنجیره‌ای فرماندهان ارشد مقاومت عبور کرده‌است و کسانی بانی و مجری این طرح و توطیه‌اند که در همه قتل‌های زنجیره‌ای چهره‌های مقاومت، همکار و شریک بوده‌اند. به همین دلیل، در سیزده سال حکومت حامد کرزی یک گامی هم در راستای به دادگاه کشاندن چهره‌های جانی داخلی و خارجی برداشته نشده‌است.

پس از آنکه کار حکومت حامد کرزی به پایان رسید، انتظار می‌رفت حکومت جدید پرونده‌های ترور فرماندهان جهاد و مقاومت به‌ویژه پروفسور استاد برهان‌الدین ربّانی رهبر جهاد و رئیس جمهوری پیشین کشور را به گونه قاطع و جدّی بررسی کند و چهره‌هایی را که در این خیانت و جنایت بزرگ و تاریخی دست دارند، به پنجه قانون بسپارند؛ اما متأسفانه این انتظار هم بیجا بوده‌است!

بی‌توجهی و غفلت مسئولان ارشد حکومت افغانستان به‌ویژه شخص رئیس‌جمهور کرزی که زمینه‌ساز ملاقات استاد شهید با فرد انتحاری بوده‌است، در برابر این جنایت بزرگ قابل توجیه نیست.

استاد ربّانی یک چهره عادی و معمولی نبود که با پرونده شهادت او این‌گونه سطحی برخورد می‌شود. او مردی بود که تاریخ معاصر افغانستان کم‌تر نظیرش را سراغ دارد. او چهره‌ای بود که با گذراندن نیم‌قرن مبارزه در راه تحقق آرمان‌های بلند آزادی‌خواهانه، زندگی ملت خویش را بیمه کرد و سرانجام خود در راه صلح و آرامش ملت و بقای کشورش توسط دشمنان اسلام و انسانیت شهید شد.

استاد ربّانی، گذشته از جان‌فشانی و قربانی‌هایی که در راه جهاد و مقاومت بر ضد اشغال سرخ و سیاه کرده و داده‌است، در یک دهه اخیر نیز نقش تعیین‌کننده، براننده و تأثیرگذار، در تشکیل و برپایی حکومت جدید داشت.

استاد ربّانی، اولین رئیس‌جمهوری افغانستان بود که قدرت را به‌گونه مسالمت‌آمیز به یک فرد دیگر تحویل داد. او سیزده سال پیش نشان داد که چوکی و قدرت در برابر منافع و مصلحت کلان کشوری، هیچ اهمیتی برایش ندارد.

انتقال قدرت، در تاریخ افغانستان، همواره با جنگ و خشونت همراه بوده‌است؛ اما استاد ربّانی شهید با بردباری و صبوری این کار را کرد و نامش را در دل تاریخ افغانستان با خط زرین

به یادگار گذاشت.

او قدرت را سیزده سال پیش به رئیس جمهور کرزی سپرد؛ مردی که بر بنیاد اظهارات سیاستمداران ارشد کشور به دلایل قومی و قبیله‌ای، مانع انتقال مسالمت‌آمیز قدرت به فردی شده که رأی و اراده واقعی مردم را با خود دارد.

در کنار این، استاد ربّانی نقش یک میانجی و یک «رهبر بین‌الأقوامی» را در افغانستان ایفا می‌کرد. او هیچ‌گاهی به پای یک قوم، قبیله، مذهب، زبان و منطقه خاص سقوط نکرد. تلاش و پیکار این چهره درخشان تاریخ معاصر افغانستان، همیشه در محور همگرایی ملی بوده است. او پیوسته بر اتحاد، اتفاق و وحدت میان مردم افغانستان تأکید می‌کرد و در همین راستا تا آخرین دم حیات، تلاش و مبارزه کرد. برای هیچ‌کسی اهمیت این مبارزات انسان‌محورانه و خیراندیشانه استاد شهید پوشیده و پنهان نیست. او نه تنها برای انسجام مردم در درون کشور کوشید که برای وحدت و یک‌پارچگی جامعه اسلامی و مسلمانان سراسر جهان نیز گام برداشت و تلاش کرد. آخرین سخنرانی او در کنفرانس کشورهای اسلامی در تهران، فراخ‌اندیشی و وسعت دید این عالم برجسته و دانشمند شهیر را ثابت می‌سازد.

استاد ربّانی در «اجلاس بین‌المللی بیداری اسلامی» در تهران از همه فقه‌های سنی و شیعه خواست، علیه حملات انتحاری فتوا دهند و آن را از نظر شرعی حرام اعلام کنند.

اکنون، بر همه انسان‌های آزاداندیش است؛ تا آرمان‌های این بزرگ‌مرد و مبارز راستین را پاسدارند.

تابندگی اندیشه رهبر

نویسنده: عبدالرحمن شارق



انسان‌های ره‌یافته به حق و حقیقت، استقامت را یگانه راه رسیدن به سرمنزل مقصود می‌دانند، آرمان‌هایی دارند که رشته‌های ناگسستگی بین خود و خداوند دارد. برای تحقق آن آرمان‌ها، سخت‌ترین رنج‌ها را تحمل می‌کنند. باید از بدترین گردنه‌های زندگی و مخوف‌ترین مسیرها، با عزم و اراده، عبور کنند. خطرات و مصایب را به جان می‌خرند؛ تا آخرین رمق حیات لحظه‌ای آرام ندارند، می‌دانند که رهاکردن مُبارزه و فاصله‌گرفتن از حق و عدالت، ریشه در انحراف دارد.

بنابراین، پیمان با خود و پروردگارش دارد که چون موج بی‌قرار بر صخره‌های ظلم و استبداد بتازد، هرآنچه که ارزش‌های انسانی و اجتماعی او را تهدید کند و مغایر آرمان‌های اسلامی باشد، مبارزه خواهد کرد و به قیمت جان خود، واقعیت‌های تلخ و ناگواری که جامعه را به پرتگاه بی‌عدالتی فرو می‌برد، تغییر دهد.

در این راه، از هیچ‌نوع خودگذری و فداکاری دریغ نخواهد ورزید، و برای پاسداری از ارزش‌های انسانی، در مسیر حق و عدالت ثابت‌قدم و وفادار خواهد ماند.

درواقع با تمام نیرو تلاش می‌ورزید تا کشورش را از دایره نفوذ بیگانگان در امان دارد، از ملتش دفاع کند تا کشتی آزادی به ساحل نجات پهلو گیرد. در پویایی راهش مصمم و به پیروزی‌اش ایمان داشت. در این راه اصرار می‌ورزید و بر این اساس جهاد را رهبری می‌کرد. سیاست را با اخلاق آمیخت، وحدت و برادری اقوام گوناگون را مایه سربلندی و عزت می‌دانست، از تمیز و تبعیض سخت نفرت داشت، به هیچ قوم و گروهی به مثابه یک رهبر زخم زبان نمی‌کرد؛ چون همزه وصل با همه فاصله مساوی داشت. این است ویژگی‌های برجسته یک ابرمرد. این ایثارگری است و این شکوه و عظمت یک انسان راستین و فرهیخته است.

آری! رهبری که هجمه‌های بی‌رحمانه قدرت‌های منطقه و جهان، نتوانست در اراده آهنینش خللی ایجاد کند. از راهش منحرف شود، و به سازش تن در دهد.

بلی؛ مردی که یکی از ستون‌های فکری نهضت اسلامی افغانستان در قرن معاصر است؛

باید چنین باشد. اگرچه چراغ وجودش خاموش است؛ ولی شعله‌های گرم افکار و اندیشه‌های قرآنی‌اش مرز دل‌ها را در نور دیده، فراتر از این نسل و نسل‌های دیگر پرتوافشانی می‌کند. هر مانعی و فساد را درهم کوبیده، چون سیلاب تند و توفانی، به هرسو می‌زند و راه می‌پوید و مسیر طی می‌کند.

خس و خاشاک نفاق و نفرت، در فرهنگ نرم و لطیف پیامبرگونه او جای ندارد. صلابت فکری، تأثیر معنوی و هیبت رهبری او، به نحوی بارز در دل و جان کوبه‌هایی از جوانان برومند و حماسه‌آفرین به‌خوبی نمایان است و به رغم دشمنی قدرت‌های اسلام‌ستیز و فشارهای اذنب‌شان به راه نورانی و الهام‌بخش خود ادامه داده، نبض حیات را در پیکر جهاد و مبارزه دمانید، به گونه‌ای که غیبت او و دست‌پروردگان قهرمانش از محراب رهبری مبارزه، تغییرات شگرفی را در میدان سیاسی و اجتماعی به‌وجود آورده است. فقدان رهبری‌ای که نقطه مشترک همه ملیت‌های افغانستان باشد، به‌خوبی احساس می‌شود.

ولی حقیقت مُسلم این است که: رهبری یک موهبت الهی است، در هر کسی جمع نمی‌شود و به هر کسی هم انعام نمی‌گردد. رهبری چون درد و رنج انسانیت مظلوم و جوهره مبارزه، آمل و اندیشه‌هایی از دل آحاد جمعیت است که همراه خود، اسرار نهفته و گمشده عدالت را به ارمغان دارد.

بسیارند کسانی که با رهبر مخالف‌اند، هم‌رأی نیستند؛ ولی همراه‌اند؛ اما رهبر با کسی مخالف نیست، به همه گوش می‌دهد و از همه می‌شنود، شور و مشوره را یک اصل پویا در رهبری خود می‌داند، چنان‌که همه این ویژگی‌ها، در شاخسار درخت مبارزه او به ثمر نشسته است.

ولی تجربه نشان داد، آنان که به سودای رهبری و عشق ریاست، خود را به هر جا و جامه‌ای زدند، به شیوه‌های گوناگون سرکشیدند، افکار و ایده‌های‌شان را به گونه تبلیغ می‌کردند که گوئی جز او و چند نفر بلی‌گوی اطراف‌شان دیگر کسی شایسته رهبری نیست و این ماییم عقل کل و منجی عالم! دیده شد که جز فاجعه، بربادی و ناکامی، دست‌آوردی نداشتند، چون از طبع و طبیعت ملت نبودند و با حقیقت رهبری بیگانه بودند، یا تحمیل شدند و یا با سیاست غرور و جاه‌طلبی به میدان آمدند، به این و آن چنگ و دندان می‌زنند، حتی ظلم خود را عدالت و اشتباه و ویرانی‌های خویش را صواب می‌دانند؛ تا به هر وسیله‌ای که باشد، به منصب قدرت ظهور کنند.

از اینجا باید حجم فاجعه را تصور کرد، آیا با این شیوه رهبری می‌توان به جای رسید؟! و با این‌هایی که پسوند اسلامی‌شان را از «آی.اس.آی» می‌گیرند، با «بلک‌واتر» و سازمان‌های دیگر همکاری دارند، می‌توان امیدی به رهایی از این کابوس وحشت و ترور داشت؟

مفهوم و اهمیتِ صلح در اندیشهٔ استاد ربّانی

نویسنده: معین اسلام‌پور؛ کارشناس ارشد مدیریت آموزشی و استاد در دانشگاه نظامی
مارشال محمد قسیم فہیم



مقدمه

با توجه به رویکردهای تعارضی و نیز بررسی سیر تحوّل و گفتمانی جنگ و صلح، نشان می‌دهد که مفهوم «صلح» هم‌گام بشر تولد شده است که در مسیر تاریخ، دو قطب، همواره در تقابل قرار گرفته‌اند، فرایند حق و باطل بیش از همه مفهوم صلح‌طلبی در خودش حمل کرده است. چنان‌که در آموزه‌های دینی، این مسأله وضاحت دارد که در صلح خیر است، خیراندیشی و صلح‌خواهی، حداقل سید استوار در برابر رخدادهای خونین و تراژیدی آدمی بوده است. با این وجود، صلح به‌سان جنگ یک پدیده اجتماعی است، آدمی از دایره این دو مفهوم «جنگ - صلح» جدا و به‌دور بوده نمی‌تواند؛ اما با تأسّف عمر صلح، همواره در تناسب به پدیده ضد خودش (جنگ) کوتاه بوده است.

در پیوند این مهم، پیامبر گرامی فرموده‌اند:

«هرگونه صلح در میان مسلمانان جایز است؛ مگر آن صلح که در آن حرام حلال، یا حلال حرام، قرار داده شود و مسلمانان باید بر شروط مقررّه خویش پایبند باشند؛ مگر آن شرایطی که با وسیله آن حلال حرام، کرده شود.»^۱

هرچند که استقرار صلح مهم‌ترین مشکل عصر ماست؛ لیکن اگر در باره شکل‌ها، نقش و عملکردها، شناخت کافی نداشته باشیم، صلح را به نحو جدی نمی‌توانیم مورد مطالعه قرار دهیم. جنگ و صلح دو روی یک سکه، پشت و روی حیات اجتماعی و نوسان اصلی آن محسوب می‌شوند. آقای ویکتور وارنر^۲ علم صلح را ایرنولوژی^۳ نامیده است.

۱. به این سخن استاد شهید دست نیافتیم. «مرکز تدوین»

victor warner. ۲

Irnologie. ۳

ایرنولوژی به سبب قرابت زیاد عملکردهایش با پولومولوژی^۱ تقریباً از آن غیر قابل تفکیک است. مبارزه بین صلح و جنگ تا امروز به صورت نابرابر صورت گرفته است. صلح بسیار شکننده تر است؛ زیرا اگر وجود یک نفر برای آغاز خشونت کافی است؛ اما توافق همگان برای ماندن در فضای صلح یا تحقق آن لازم است.^۲

در این مقاله پژوهشی سعی می شود که بستر فکری صلح طلبی استاد ربّانی شهید را واکاوی نمایم که نقش او در تأمین صلح و امنیت در کشور چقدر بوده است؟ آیا ایشان رسالت تاریخی و انسانی خویش را با توجه به خرد و فهم فقهی اش و همچنان به عنوان رئیس جمهور یک دوره تاریخی در فرایند بحران و جنگ، اجرا و انجام داده است؟!

پیشینه تاریخی صلح:

در یک نگاه، به پیشینه تاریخی صلح، می توان مفهوم صلح در همان، صلح آرمانی و تخیل بهشت زمین نشأت می گیرد. این صلح آرمانی را می توان رخداد و وقوع هبوط آدم و حوا و استفاده آن ها از میوه درخت ممنوعه «زاد ولد» آن دو واژه صلح مفهوم پیدا می کند، این همان زمانی است که صلح واقعی دستخوش زلزله و از هم گسیختگی شده و بلاد رنگ نخستین آدم کشی باب می شود.

در کهن ترین داستان های اسطوره ای، نخستین مرگ در تاریخ بشریت، در اثر یک آدم کشی به وقوع پیوسته است. بعضی از مفسران در دشمنی حزن انگیز هابیل و قابل نماذ خصومتی را ملاحظه کرده اند که تعارض جاویدانه ای که در بعضی مناطق تا روزگار ما به درازا کشیده است. اسطوره «عصر طلایی» که در اکثر سنت های باستانی دیده می شود، تصوّر مشابه دیگری است. این عصر طلایی نیز همچون دوران سرشار از آرامش و عدم خشونت توصیف شده و به منزله دوره صلح واقعی که در آغاز پیدایش بشریت وجود داشته، تلقی شده است.

در متون یونانی نمونه های بسیاری در باره نحوه درک و توصیف در باب صلح وجود دارد. بعضی از این نمونه ها، از جمله، عبارت افلاطون خصلت عملکردی دارند: «جنگ [از] رقابت های ناشی می شود که بر سر تصرف سرزمین ها وجود دارد.» اغلب صلح را در مقایسه با جنگ و به ویژه در جهت عکس آن تعریف و توصیف می کنند.^۳

هم چنان بررسی [مفهوم] صلح طلبی مستلزم گردآوری پدیده ها و رفتارهایی است که

۱. polemologie.

۲. بوتول، ۱۳۸۸.

۳. بوتول، ۱۳۸۸.

به صورت قاطع در طول تاریخ، دوره میانی-بین عصر تاریخی و پیش از تاریخ- و نیز پیش از تاریخ بروز کرده اند. توضیح و تحلیل این مجموعه نشان می دهد که چگونه انسان ها با توجه به تمدن ها، ابزار و تفکرشان پرورش یافته و صلح را درک کرده اند؛ به ویژه آنکه بر اساس کدامین پیشینه تجربی -کم و بیش- در عمل موفق شده اند و چگونه ابزاری را که در اختیار داشته اند (تکنیک ها، شناخت ها و نهادها) در خدمت استقرار و سازمان دادن صلح قرار داده اند و نیز توضیح می دهد که اقدام های پیشین انسان ها برابند دفاع در مقابل غلیان های خشونت آمیز خود و نیز علیه حملات مسلحانه گروه های بیگانه، چگونه بوده است؟^۱

به این پرسش فلسفی دشوار است که پاسخ دقیق و منطبق پذیر دریافت؛ ولی آنچه را که در متون تاریخی نشان می دهد، همواره هر جامعه ای به لحاظ تجربی و جو حاکم و شرایط تاریخی و زمانه خویش، خشونت و جنگ را مهار کند و نفس ریسک های مالی و تلفات انسانی آدمی را به تأمل و بازاندیشی در زمینه پدیده جنگ و صلح و پیامدهای منفی جنگ و مثبت کرده اند که این تلنگرها، عواقب اندیشانه موجب استقرار و تأمین صلح و حتی صلح موقت شده است که تمام شکل ها و صورت های صلح طلبانه آدمی، شامل فرضیه ها و تفسیر از این مدعاست؛ اما در سیر تحول تاریخی و قالب های گوناگونی که در رویکردهای جنگ و صلح وجود داشته و این دو پدیده، همانند سایر پدیده های اجتماعی، سیاسی و دیگر مورد گفتمان تاریخی، سیر تحول یافته است.

گاستون بوتول در کتاب معروف «جامعه شناسی صلح» خویش، در یک تحلیل آسیب شناسانه و سنخ شناسی صلح معتقد است: «دست یافتن به استقرار و مدت زمان صلح، همواره اشتغال خاطر اساسی اکثریت انسان ها را موجب شده است، همه با ابراز فکر مادی و موجودشان، تلاش کرده اند تا [به] صلح و امنیت پایدار دست یابند.

هر تمدن، به گونه ویژه خود بر مفهوم و تفسیر صلح تکیه می کند. هریک از این مفاهیم و تفاسیر، تجربه ای است که به یادگار مانده است؛ اما افسوس که همواره به دلیل برخوردهای خونین ناپایدار بوده و سرانجام منهدم شده است.»

با توجه بر موارد برشمرده، محور اساسی صلح در اندیشه پروفیسور برهان الدین ربّانی، مصداق آیه ۱۲۸ سوره نساء ﴿وَالصُّلْحُ خَيْرٌ...﴾^۲ بوده است که همواره به آن و درکل فهم،

۱. بوتول، ۱۳۸۸، ص ۴۲.

۲. نساء / ۱۲۸. ﴿وَإِنْ امْرَأَةٌ خَافَتْ مِنْ بَعْلِهَا نُشُورًا أَوْ إِعْرَاضًا فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا أَنْ يُصْلِحَا بَيْنَهُمَا صُلْحًا وَالصُّلْحُ خَيْرٌ وَأُحْضِرَتِ الْأَنْفُسُ الشُّحَّ وَإِنْ تُحْسِنُوا وَتَتَّقُوا فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا﴾ (و اگر زنی از شوهر خویش بیم سازگاری یا رویگردانی داشته باشد، بر آن دو گناهی نیست که از راه صلح با یکدیگر به آشتی گرایند که سازش بهتر است؛ و [لی] بخل [و بی گذشت بودن] در نفوس حضور [و غلبه] دارد و اگر نیکی کنید و پرهیزگاری پیشه

دانایی و خردی که داشت، عمل نموده است. رویکرد صلح طلبانه‌ای او بر مصداق آیات، حدیث پیامبر گرامی و آموزه‌های اسلامی است که بر بنیاد رسالت دینی و تاریخی خویش، او همواره در بحرانی‌ترین حالات و دشواری‌های جنگ در بیش [از] دو دهه، جدا از هم‌سویی و هم‌گرایی مردم افغانستان، پیوسته فریاد صلح طلبی خویش را بلند کرده است که در این زمینه‌ها، ده‌ها ویدیوی سخنرانی و دست‌نشته‌ها از آن به‌جا مانده است.

برای تأمین صلح و امنیت سراسری و پایدار در کشور، از هیچ‌گونه سعی و تلاشی دریغ نورزید، چنان‌که رویکردهای صلح‌خواهانه ایشان در تناسب به سایر زعمای تاریخ کشور بی‌سابقه است، برای هیچ فردی پوشیده و پنهان نیست.

اندیشه صلح طلبی استاد ربّانی در دایره افغانستان محدود نمی‌شود، او صلح را تنها برای مردم خویش نمی‌خواهد؛ بل او پیش از این، برای کشور همسایه‌اش و تأمین و تحقق صلح، در تاجیکستان تلاش جدی کرد، با پادرمیانی او، در فرجام صلح در سال (۱۹۹۷) میان مخالفان و حکومت آن کشور برقرار شد که امروز تاجیکستان امن‌ترین کشور در منطقه، محسوب می‌گردد، مردم آن آرامش و امنیت‌شان را مدیون تلاش‌های خستگی‌ناپذیر استاد ربّانی می‌دانند. جمهوری تاجیکستان در سال (۱۹۹۲) گرفتار جنگ داخلی شد. این جنگ تا سال ۱۹۹۷ م، برای مدت پنج سال دوام یافت. در این میان، دست‌و‌کم ۲۰ مرتبه جوانب درگیر تاجیک به مذاکره نشستند. در همین روند، هفت مرتبه، امام علی رحمان رئیس‌جمهور تاجیکستان و سید عبدالله نوری [بنیان‌گذار حزب نهضت اسلامی تاجیکستان] با هم ملاقات کردند که دو دیدار نام‌برده در افغانستان صورت گرفت، مذاکرات دیگری در شهرهای مسکو، تهران، اسلام‌آباد، عشق‌آباد، آلماتی، بیشکک و مشهد بود.

در فرجام با پادرمیانی استاد ربّانی، دو ملاقات سرنوشت‌ساز تاجیکان با رئیس‌جمهور و رهبر اتحاد مخالفان این کشور صورت گرفت. در ۱۷ می سال ۱۹۹۵ م، امام علی رحمان و رهبر مخالفان، هردو در ارگ ریاست‌جمهوری با میزبانی استاد ربّانی ملاقات کرده‌اند، هم‌چنان هردو رهبر تاجیک در ناحیه «خوس‌ده» ولایت تخار با حضور و میزبانی استاد ربّانی و قهرمان ملی احمدشاه مسعود بار دیگر با هم دیدار کردند.

در پایان دادن به جنگ داخلی پنج‌ساله (۱۹۹۲-۱۹۹۷) و برقراری صلح و ثبات در تاجیکستان، رهبران بسیاری از کشورهای همسایه و دور و نزدیک و سازمان‌های بین‌المللی، سهم ارزنده‌ای داشتند. از میان رهبران این کشورها، رهبران افغانستان، بیش از دیگران در روند مذاکرات صلح، بین تاجیکان تأثیرگذار بودند. رهبران ایران، پاکستان، روسیه، قزاقستان،

قرقیزستان، ترکمنستان نیز در گفت‌وگوهای صلح بین تاجیکان در بعضی دوره‌ها مستقیماً شرکت کرده و تأثیر مثبتی در این روند برجا گذاشتند.

این امر طبیعی است که افغانستان سهم بیشتری داشت؛ زیرا از یک طرف اگر قسمت اساسی رهبران مخالفین، همراه با بیش از ۱۰۰ هزار نفر از شهروندان تاجیکستان به کشور همسایه، افغانستان پناهنده شده بودند، از طرف دیگر از همین کشور نیروهای مسلح مخالفین، برای ادامه جنگ‌ها وارد نواحی مرزی تاجیکستان شده و با نیروهای دولتی درگیر می‌شدند. در بخشی از سال‌های جنگ داخلی تاجیکستان در افغانستان، استاد برهان‌الدین ربّانی، رئیس‌جمهوری وقت و احمدشاه مسعود وزیر دفاع بودند. به بخت ملت تاجیک این هر دو سیاست‌مدار با هر دو جانب درگیر؛ یعنی هم با حکومت و هم با مخالفین دولت تاجیکستان، روابط خوبی داشتند.

برهان‌الدین ربّانی رئیس‌جمهوری وقت افغانستان در صلح میان دولت و گروه مخالفان نقش مهمی داشت. اولین سفر خارجی برهان‌الدین ربّانی به‌عنوان رئیس‌جمهوری افغانستان به تاجیکستان بود. در عین زمان امام‌علی رحمان، رئیس‌جمهوری تاجیکستان، اولین و حتی می‌شود گفت که یگانه رهبر دولتی بود که بعد از آمدن برهان‌الدین ربّانی بر سر قدرت به افغانستان سفر رسمی انجام داد. در این سفرها البته موضوع حل و فصل قضیه تاجیکستان بین آقای رحمان و این دو رهبر افغانستان همیشه مورد بحث بود. چنان‌که در مصاحبه‌های بعدها از استاد ربّانی اطلاع یافتیم، او در ملاقات‌هایش با رئیس‌جمهوری تاجیکستان همیشه بر ضرورت حل مسالمت‌آمیز اختلاف داخلی این کشور تأکید می‌ورزیده است.

از سوی دیگر، رهبران وقت دولت افغانستان، مخصوصاً برهان‌الدین ربّانی و احمدشاه مسعود، به پناهندگان تاجیک که اساساً در شهرهای مزارشریف، قندز و تالقان در خیمه‌ها به‌سر می‌بردند، از همه جهت کمک می‌کردند و از این‌رو در نزد مهاجران آبرو و اعتبار بلندی داشتند.^۱

استاد ربّانی در وقوع جنگ‌های تحمیلی و نیابتی کشورهای همسایه، برای جلوگیری از خون‌ریزی از هیچ‌گونه تلاش و پشت‌کار دست نکشید، هیئت‌های سازمان ملل و برخی از کشورهای منطقه که بانگ صلح را بلند کرده‌اند، او در این راستا پیشگام بود، کلی‌ترین و مهم‌ترین مسأله‌ای که بیش از همه مفهوم صلح‌خواهی و هم‌گرایی را در اندیشه استاد ربّانی فربه می‌نمایاند، کنار رفتن استاد در سال (۱۳۸۰) از قدرت بود، آن‌هم به گونه مسالمت‌آمیز که آگاهان امور می‌گویند، این رخداد در تاریخ کشور بی‌سابقه است که این به‌وضوح نشان

می‌دهد که استاد در اوج اقتدار، برای تأمین صلح و امنیت سراسری در کشور با جبین گشاده به خواست کشورهای منطقه و جامعه جهانی حرمت می‌گذارد.

پس از عقد موفقیت‌نامه بُن با آنکه باور داشت در بن، در حق او خیانت صورت گرفته، قدرت را طورِ مسالمت‌آمیز به حامد کرزی تحویل داد و بدین‌گونه ریکارد دیگری را در مبارزات سیاسی این کشور - که پیش از آن - قدرت تنها با خون‌ریزی دست‌به‌دست می‌شد، به نام خود ثبت زمانی کرد. زمانی که استاد ربّانی در استانبول در گفت‌وگو با یک روزنامه‌ترکی از ضرورت صلح و مذاکره با طالبان سخن به عمل آورد، از هر جهت انتقادات سرازیر گردید و دیری نپایید که حلقه‌های داخلی و خارجی ظرافت مسأله را دریافتند و برای تشکیل «شورای عالی صلح» دست به عمل شدند.^۱

آقای منصور (۱۳۹۰). می‌گوید: «چند شب پیش از گزینش استاد به عنوان رئیس شورای عالی صلح از جانب حامد کرزی به دیدار استاد رفتم تا او از قبول ریاست شورای عالی صلح منصرف شود»، استاد ربّانی در پاسخ چنین گفت:

۱- امریکا چند سال پیش به افغانستان آمد، شعارش این بود که دوره مجاهدین سپری شده؛ برنامه‌های «دی‌دی‌آر» و «دایاک» را به منظور برکناری مجاهدین عملی ساخت، حالا خودش دست نیاز پیش کرده و اکنون از کرده خود پیشمان است، با حضور خود در رأس «شورای صلح» شکست برنامه امریکا را در مورد مجاهدین آشکار سازیم؛

۲- مؤسسات و نهادهای مغرض، از مجاهدین، سیمای خشن ترسیم کرده‌اند که جز جنگ کاری را بلد نیستند، ما به حکم شرع و به دستور عقل باید با صلح‌طلبی چهره واقعی مجاهدین را به نمایش بگذاریم و بر تبلیغات دشمنان، خط بطلان بکشیم؛

۳- بخش کثیری از مردم در مناطق جنوب و جنوب‌غرب از چند سال، رنج و درد جنگ را می‌کشند، ما مسئولیت ایمانی و مکلفیت سیاسی داریم تا برای تأمین صلح در کشور وارد میدان شویم؛ ایمان به خدا از ما صلح و امنیت می‌طلبد، مکلفیت سیاسی ما حکم می‌کند که نباید این تصویر ارایه شود که مناطق مرکزی و شمالی کشور در غم و اندوه سایر هم‌وطنان‌شان شریک نیستند و بی‌دردانه نظاره می‌کنند و به این ترتیب از لحاظ روانی میان باشندگان جنوب و شمال فاصله ایجاد شود؛

۴- مسئله قطع جنگ و تأمین صلح از مسایل کلان افغانستان است، کسی که مسئولیت این بخش را به دوش می‌گیرد، در بسیاری تصمیم‌گیری‌ها شریک می‌شود، برای ما خوب آن خواهد بود که شامل این قضایا بوده باشیم؛

۵- یکی از ادعاها این است که طالبان به خاطر حضور مجاهدین در دستگاه دولت جنگ می‌کنند، بنابراین کم‌ترین نفع ما از حضور در رأس «شورای عالی صلح» جلوی این‌گونه موضع‌گیری‌ها گرفته می‌شود؛

۶- امریکایی‌ها تصمیم گرفته‌اند که نیروهای خود را از افغانستان بیرون کنند، حضور در شورای عالی صلح، این زمینه را فراهم می‌سازد تا به تقویت مجاهدین پرداخته و آرام آرام، برای ایستادن روی پای خود آنگاه که خارجی‌ها می‌روند، آماده شویم؛

۷- مسئله صلح و امنیت، یک مسئله ملی است، نه قضیه دولتی، وقتی صلح و امنیت تهدید می‌شود و ثبات برهم می‌خورد، وظیفه همگان است تا در راستای تحقق آن بکوشد، اینجا جایز نیست که همه مسئولیت به دوش حکومت انداخته شود، بیش از حکومت، منتقدان نظام مسئولیت دارند تا در زمینه سهیم شوند؛ چه در آن صورت هیچ‌کسی نفع نمی‌بیند؛

۸- در یک کلام رفته بودم تا او را قانع کنم؛ اما او مرا قانع کرد.^۱

بنده هم (ریگستانی) از جمله کسانی بودم که استاد یک روز صبح وقت مرا به خانه‌اش دعوت کرد تا در مورد پذیرش ریاست شورای عالی صلح توضیحاتی دهد، در آن ملاقات، استاد گفت: «تلاش به خاطر صلح یک واجب دینی است، طالبان مانند آتشی‌اند که اگر نظاره‌گر باشیم، به خانه همه ما خواهد رسید و اگر در هر مرحله‌ای بتوانیم به روی این آتش آبی بیندازیم، به‌خیر همگان است... کرزی از پیروزی نظامی بر طالبان کاملاً مأیوس است و به دنبال راه حل سیاسی به کمک پاکستان است. این وارد شدن در یک بازی خطرناک است که ابتکار آن به دست پاکستان خواهد بود، اگر در خانه خود بنشینیم، نمی‌دانم صلح خواهد شد یا یک معامله با طالبان؟ بهتر است در صحنه حضور داشته باشیم.»

سخن استاد را قطع کرده و از او پرسیدم: استاد! حال که ناتو موفق نشده طالبان را شکست دهد و طالبان هم قوی‌تر شده‌اند، فکر می‌کنید پاکستانی‌ها به چیزی کم‌تر از سرنگونی دولت افغانستان قناعت خواهد کرد؟

استاد به سوال من پاسخ مستقیماً نداد؛ اما سخنی گفت که من تعمق در آن را به همه سیاست‌مداران توصیه می‌کنم.

استاد گفت: «سیاست تقابل با پاکستان، برای افغانستان بسیار گران تمام شده است و باید برای آن راه حلی پیدا کرد.»^۲

دور اول رقابت انتخاباتی دکتر عبدالله با حامد کرزی بود، نگارنده این مقاله در آن

۱. منصور، ۱۳۹۷، صص ۹۶-۹۷.

۲. ریگستانی، ۱۳۹۱، ص ۱۹۹.

روزگار، از درشت‌نویس‌های روزنامه‌ماندگار بودم. پس از پایان انتخابات با اتفاق چند تن از دوستان و نویسندگان جوان به ملاقات استاد ربّانی رفتیم، او ما را برخلاف وزن و توقع خودمان استقبال گرم کرد.

استاد به سکرترش گفت: با نویسنده‌های جوان چند دقیقه قصه می‌کنیم، مزاحمت نکنید! البته معمولاً رسمِ مدیریتِ سکرتران این است که آدم‌های خرد و کوچکی را که برای‌شان زیاد مهم نباشد، وقتش را محدود می‌کنند. خوب بعد از این هدایت استاد، فرصت کافی پیدا شد که جناب استاد ربّانی با علاقمندی خاصی به بحث‌ها و گفت‌وگوی ما گوش کند و در فرایند این گفت‌وگوها، مسئلهٔ پاکستان به‌میان آمد. استاد از ما خواش کرد که در یک مسأله کمی تأمل کنیم. با اشاره به ملت پاکستان گفت: آن‌ها مردم خوب‌اند، نباید در نوشته‌های‌تان مردم آن کشور را مقصرِ بحرانِ افغانستان بدانید. مداخله و تجاوز آشکار را نظامیان و «آی‌اس‌آی» می‌کنند، اصلاً شهروندان این کشور مقصر نیستند.

این توصیه و دورنگری، عمقِ انسان‌دوستی، استاد ربّانی را می‌نمایاند که او حتّی در برابر حریفانِ سیاسی و رقیب‌های استراتژیکش سرّه را از ناسره جدا می‌کند و هرگز دوست ندارد که آتش در مغزار افتاده، خشک و تر را یکجا بسوزاند.

من در آن روزگار معانی و تفسیر بلند بشردوستی و پاسداری او را درک نمی‌کردم؛ اکنون می‌دانم با وجود مداخلهٔ عینی و عملی پاکستان هنوز حرمتِ دورهٔ مهاجرت و حمایت مردم آن کشور را از مردم «افغانستان» دارد.

استاد ربّانی، بعد از پایان دورهٔ جهاد در اوایل دههٔ هفتاد میلادی از نخستین روزهایی که در رأس حکومتِ مجاهدین قرار گرفت، از هیچ‌نوعِ سعی و تلاش در راستای تأمین صلح و ثبات در کشور دریغ نورزید و در سال‌های پایانِ زندگی‌اش، بنابر درخواستِ مکرر رئیس‌جمهور کرزی، در رأسِ شورای عالی صلح قرار گرفت و در این راستا صادقانه تلاش ورزید؛ استاد ربّانی، بدین باور است که در واژهٔ «اسلام» صلح و سلامتی و امنیتِ جهانی نهفته‌است و از همین جاست که، برای اولین بار در تاریخ بشر، آیین مقدّس اسلام، ندای صلح میان فرزندان آدم را بلند کرده‌است و پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله و یارانش همواره پیش از جنگ، گزینهٔ صلح را برای مخالفان پیشکش می‌نمودند.

استاد شهید، صلح را یک نیاز مبرم جهانی می‌داند و در صحبت‌هایش همیشه به این ارزش اجتماعی تأکید می‌کند؛ «اسلام برای انسان جز سعادت و صلح چیز دیگری نمی‌خواهد. اسلام خطری برای امنیت و صلح جهانی نیست. در حالی که در مغرب‌زمین، صدای جنگ را بلند می‌کردند، اسلام پیام و گفت‌وگو میان ادیان و تمدن‌ها را اعلان می‌کرد.»

استاد شهید با درک پیچیدگی مسئله افغانستان، از جنگ در کشور خیلی رنج می برد و صلح را یگانه راه حل تمام معضله های این کشور می پندارد و همیشه در صحبت ها و پیام هایش روی قطع جنگ و حل مشکل کشور از راه مذاکره و تفاهم رویارویی تأکید می روزید: «مسئله صلح برای کشور ما تنها یک ضرورت حیاتی و تنها یک نیاز ملی نیست؛ بلکه فریضه دینی و رسالت همگانی نیز است.» همچنان تأکید می کند: «ما باید دست به دست همدیگر بدهیم و به صلح و آشتی روی آوریم، امیدواریم که با این روحیه کشور خود را بسازیم و استقلال سیاسی خود را مکمل بسازیم.» او نیز خطاب به ملتش چنین می گوید: «امروز زمان آن فرا رسیده که ملت افغانستان در صلح و امنیت به سر برند، باید دوسیه جنگ بسته شود. باید کشور ما بیش از این، میدان جنگ، برای اطراف مختلف نبوده باشد.»

دولت نه؛ بلکه رسالت و وجیه همه ملت می داند، تداوم جنگ در کشور را آب انداختن به آسیاب دشمنان و دلیلی برای حضور نظامی کشورهای منطقه خوانده و می افزاید که تمام خسارات جنگ متوجه مردم افغانستان است و هیچ بیگانه ای در آتش آن نمی سوزد «این ماییم که قربانی می شویم، کشور ما ویران می شود، مردم ما به ناحق به معرکه های باطل کشانیده می شود؛ معرکه هایی که اکثر آن اصلاً نه منطق دینی، نه ارزش اخلاقی و نه هم پیوند ملی دارند.»^۱

استاد بدین باور است که صلح و برادری در اسلام فراتر از یک شعار میان تهی، استراتژی عمیق انسانی ای است که تمام ارزش های اجتماعی، مادی و معنوی انسان ها به آن گره خورده است و بر همین مبنا، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در نخستین روزهایی که به مدینه منوره تشریف آورد، میان مهاجران و انصار پیمان برادری بست و به عقد پیمان های هم بستگی اسلامی با یهود و مشرکین اقدام کرد: «یاران مهاجر پیامبر صلی الله علیه و آله که اساس بزرگ ترین پیروزی را به رهبری پیشوای محبوب شان گذاشتند، عاملی که این پیروزی را در آنان به وجود آورد، برادری و ایثار بود.»

در روزهایی که مسئولیت شورای عالی صلح در کشور از سوی رئیس جمهور «کرزی» به استاد شهید پیشنهاد گردید. ضمن رایزنی ای که با اعضای رهبری جمعیت داشت، با در نظر داشت فضای آشفته سیاسی کشور و مداخلات گسترده کشورهای همسایه و قدرت های بزرگ بین المللی در قضیه افغانستان، تعدادی از اعضای جمعیت به ایشان مشوره عدم پذیرش مسئولیت رهبری صلح با گروه های مزدور مسلح در کشور دادند؛ اما استاد در خطاب به آنان می فرمود: «فرهنگ صلح طلبی در جمعیت اسلامی به حیث عمده ترین موضوع و عمده ترین قضیه در زندگی سیاسی ما بوده است و حتی در روزهای خطرناک و جنگ های بسیار سختی که

وجود داشته، در همان زمان هم شعار صلح به عنوان شعار عملی جمعیت بوده است.»
این گونه هم می گفت: «شکی نیست که دشمنان امنیت و ثبات کشور به دنبال بهانه جویی اند و می خواهند کشور ما باز شاهد صحنه های جنگ و بدبختی باشد، بناءً ما باید جلو آن را بگیریم.»^۱

استاد ربّانی از مدتی که در رأس شورای عالی صلح بود، در این مدت از هیچ گونه سعی و تلاش دریغ نورزید و پیوسته برای تأمین صلح و دستاوردهای این دوره حسّاس و تاریخی با توجه به جایگاه معنوی و علمی و شخصیت ملی و بین المللی اش با دشواری تمام، راهبرد صلح را پی می گرفت و حتی مسئله صلح به یک مسئله حیثیتی همانند چانه های سیاسی، برایش مبدل شده بود، او در ریاست شورای عالی صلح می کوشید که به هر قیمتی که شود باید پروسه صلح به سرانجام برسد و با تأمین صلح که بی تردید طالبان ابزاری در دست برخی از کشورهای منطقه به ویژه پاکستان بودند، حضور استاد ربّانی و مدیریت شورای عالی صلح، موجب نگرانی دشمنان مردم افغانستان شده بود که دیگر هیچ بدیل برای کنارزدن استاد از این سمت به جز حذف راه دیگر نداشته اند. مؤثریت و نقش آفرینی استراتژیک استاد ربّانی در پروسه صلح، برای رقیب های استراتژیک و دشمنان افغانستان غیر قابل پذیرش بود.

برای استاد ربّانی، یافتن راه حل سیاسی و عبور از بحران کشور، گزینه اصلی بود. او با آنکه عضویت دولت افغانستان را نداشت و بیشتر در رأس اپوزیسیون سیاسی و منتقد حکومت فعالیت می کرد؛ اما هیچ فرصتی را برای تقویت دولت افغانستان و پایان بحران در کشور از دست نمی داد.

به همین علت وقتی دولت پیشنهاد ریاست شورای عالی صلح را به استاد ربّانی کرد، وی با وجود مخالفت متحدین سیاسی خویش، فکر کرد که فرصتی است که می تواند در راه آوردن صلح در کشور، مصدر خدمت شود؛ لذا این پیشنهاد را پذیرفت و شب و روز در راه تأمین و تحقق صلح پایدار و سراسری در کشور تلاش کرد.

نمونه عشق و تلاش استاد ربّانی، برای صلح، همین حادثه شهادتش می باشد. او وقتی اطلاع یافت که کسی حامل پیام طالبان برای صلح است و می خواهد با او دیدار کند. سفرش را به امارات ناتمام ماند و بدون تأخیر، برای ملاقات با این مدعی دروغین صلح به کابل آمد و نخستین کسی را که می خواست ببیند، همین تروریست بود.^۲

استاد ربّانی خودش در نخستین روز شهادت احمدشاه مسعود که آن روز سخنانش را در

۱. حنیف، ۱۳۹۶، ص ۲۰۰.

۲. شاهد، ۱۳۹۶، ص ۱۸۴.

چند محور اساسی جمع‌بندی می‌کند، یکی از این محور، مسئله صلح است؛ وی می‌گوید: «جنگ‌هایی که صورت گرفت، بر ما تحمیل شده بود. ناگفته نماند، باربار من این را گفته‌ام و در یک یادداشت مختصر هم که برادر منصور (عبدالحفیظ منصور) در نشریه‌اش [پیام مجاهد] نشر کرده‌است، آن را نیز تذکر داده‌ام. اصلاً بعضی‌ها فکر می‌کنند که اینان چرا جنگ می‌خواهند؟ در حالی که ما همیشه به فکر صلح بودیم، در گذشته هم برای صلح تلاش‌های زیادی وجود داشت.»^۱

می‌گفتند که افغان‌ها و خصوصاً مجاهدین همیشه برای گرفتن قدرت در کشمکش‌اند، فکر کنم که این یک تبلیغاتِ دورغینی بود که عملاً ثابت شد، چون تعدادی که در سنگرهای مقدم قرار داشتند، زمانی که مسئله صلح آمد، به شکل بسیار منطقی و معقول آمادگی گرفتند و انتقال قدرت کردند، این را به‌خاطری گفتم، مردم بفهمد که اصلاً اگر دست خارجی نبوده باشد و جنگ از بیرون تحمیل نشود. افغان‌ها اعم از شمال و جنوب همه می‌توانند باهم بنشینند و عاشق قدرت نیستند؛ بلکه به فکر استحکام صلح و ثبات سیاسی در وطن‌شان‌اند؛ لذا این مرحله -به لطف خداوند- به‌عنوان یک قدم تاریخی به‌میان آمد، این درحالی است که ما از کنفرانس بُن حمایت کردیم؛ اما این را می‌گوییم که اصلاً کنفرانس بن صلح را اساس‌گذاری نکرده؛ بلکه اساس صلح را در کشور خود، مردمی گذاشتند که پیروزمندانه داخل کابل شدند و با خواستِ طبیعی خود صلح را در کشور اساس گذاشتند.

به این اساس؛ صلح در کشورمان بر اساس فیصله خود افغان‌ها بود که به‌میان آمد. این چنین انتقال قدرت هم به اساس خود فیصله افغان‌ها به‌میان آمد؛ اما اینکه مجامع بین‌المللی در این کار شرکت کردند، این را هم به‌نظر قدر می‌بینیم.^۲

رویکردِ دیگر صلح‌طلبی سخنرانی استاد ربّانی در خیمه لویه جرگه در سال (۱۳۸۹) در جرگه صلح است که ایشان می‌گوید: «امروز روز پایانی و ختم جرگه صلح است؛ اما تلاش برای صلح، خاتمه پیدا نمی‌کند؛ بلکه از امروز به بعد، تلاش پیگیری به‌خاطر تأمین صلح در کشور و با قوّتِ هرچه تمام‌تر باید شروع شود.» او با تأکید می‌گوید که نباید جرگه صلح ما یک حرکت موقتی و یک حرکت نمایشی باشد؛ همچنان استاد ربّانی در پیوند به جرگه صلح در پاره‌ای از سخنانش چنین تأکید می‌کند که «امروز باید بار دیگر همه ما، اعم از دولت و ملت ما، در این مرحله حسّاس از تاریخ کشورمان، با خدای خود و سپس با مردم خود تعهد بسپاریم

۱. ربّانی، ۱۳۹۷، ص ۳۲.

۲. همان، صص ۱۵۵-۱۵۶.

و به جهانیان هم، اطمینان بدهیم که ما دیگر در جهت صلح حرکت می‌کنیم.^۱ استاد ربّانی در کنفرانس اعلام مواضع جمعیت (۱۳۸۷) در بخشی از سخنرانی خود در پیوند به صلح با گروه طالبان چنین اشاره کرد که «ما می‌توانیم در روشنی منافع ملی با مخالفین گفت‌وگو کنیم، ما باید برای تأمین امنیت و برای صلح، قیمتی پرداخت کنیم» چنان‌که در پاره دیگری از سخنرانی خود می‌گوید: «جمعیت طرفدار تأمین صلح و ثبات در منطقه و جهان می‌باشد، مسئله آشتی و گفت‌وگو میان فرهنگ‌ها پیام عمده جمعیت اسلامی بوده و این را عاملی برای هم‌بستگی و نزدیک شدن ملت‌ها و عامل تأمین صلح سراسری در جهان می‌دانیم»^۲

استاد ربّانی در سخنرانی در جمع مهاجران افغان مقیم آلمان در فرانکفورت «آلمان» بعد از یک مقدمه چینی طولانی به مخاطبانش می‌گوید: «اگر ما بتوانیم از طریق صلح و بدون جنگ مشکلات کشورمان را حل بکنیم، این راه احسن و کمال مطلوب است.» من به‌خاطر دارم، حتی وقتی در دوران مرحوم داود خان مهاجر شده بودم، اگرچه با شرکت عناصر مارکسیست، در نظام داود خان، همه راه‌های مبارزات سیاسی و فرهنگی بسته شده بود؛ اما من به این فکر بودم که با همه این مشکلاتی که وجود دارد، می‌شود که با شخص داود خان راه حلی را جست‌وجو کرد، من از همان روزهایی اول، در پی این بودم که پیامی را برای داود خان به این محتوی برسانم:

«جناب داود خان! بهتر است یک تغییری را در سیاست خود بیاورید و ما آماده‌ایم همکاری کنیم.» لذا من طی نامه‌هایی این مطلب را به شخص داود خان نوشته و گفته بودم: «جناب رئیس‌جمهور! من آینده کشور را بسیار خطرناک می‌بینم و فکر می‌کنم که خشم ملت به مرحله توفانی رسیده و توفان خشم ملت، این دستگاه‌های استخباراتی شما را که حیثیت بندهای ریگی را دارد، بسیار به‌زودی از بین می‌برد و شخص شما در وضع بسیار خطرناکی قرار دارید؛ می‌ترسم که نشود خود و خانواده‌ات، توسط عناصر بی‌دین و ملحد از بین بروید، پیش از اینکه چنین وضعی به میان بیاید، من از تو می‌خواهم زندانیانی را که منسوب به ما و مردم افغانستان است، آزاد بکن و قانون اساسی جدیدی را تصمیم بگیر که اعلان کنی و عناصر وابسته به اتحاد شوروی را از حکومت خارج بکن.»^۳

به همین ترتیب یک سلسله پیشنهادهای دیگری هم داشتیم که در اول از آن استقبال نکرد؛

۱. ربّانی، ۱۳۸۹، ص ۱۸۸.

۲. ربّانی، ۱۳۹۴.

۳. ربّانی، ۱۳۹۱، صص ۱۳۴-۱۳۵.

اما بعدها تاحدی به آن قانع شده بود و یک سلسله مذاکراتی هم در مکه مکرّمه داشتیم که این مذاکرات توسط یکی از دوستان ما به نام قاضی هدایت صورت گرفت، آقای هدایت لوی سارنوال آن وقت بود که از کابل توسط مرحوم استاد وفی اللّٰه خان روان شده بود، با هم دیدیم و او این پیام را برای من رساند که داود آمادگی دارد، هرچند که قاضی هدایت نتوانسته بود، این کار را پیش ببرد. بعضی از دوستان از این کار ما به عنوان یک ابزار تبلیغاتی علیه خود ما استفاده کردند که فلانی می‌خواهد با داود خان صلح بکند؛ اما کاش که آن روز صلح صورت می‌گرفت، نه اتحاد شوروی داخل افغانستان می‌آمد و نه هم این وضعی که فعلاً با آن روبه‌رویم می‌بود.

در روزهای بسیار سختی که عساکر شوروی در افغانستان می‌جنگیدند و ما در سنگر گرم جهاد بودیم، هم ما و هم دوستان ما، دم از صلح و از آتش بس می‌زدیم. انجینیر مسعود شهید، با روس‌ها نشستی داشت که بیاید شما جنگ نکنید، دست به خون‌ریزی نزنید و حتی آتش بس برای مدتی صورت گرفت و بعدها با ورناسوف (جنرال یولی ورناسوف فرمانده نیروهای قفقاز سابق بود)، در مذاکرات صلحی که من رئیس هیئت آن بودم، گفت وگوهایی را در جده داشتیم و بعداً در دوران یلتسن (رئیس جمهور وقت روسیه) هم در رأس هیئتی من به اتحاد شوروی رفتم و با آنان در رابطه با صلح صحبت‌هایی داشتم؛ یعنی از هر فرصتی به‌خاطر تأمین صلح و قطع جنگ، استفاده کردیم؛ زیرا ما می‌دانستیم که منطق دین ما، این را برای ما امر می‌کند:

﴿وَإِنْ جَنَحُوا لِلسَّلْمِ فَاجْنَحْ لَهَا وَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ...﴾^۱

یعنی کم‌ترین تمایلی به صلح را اگر از طرف دشمن، شما می‌بینید، حتماً شما به طرف صلح گام بردارید و به خدا توکل کنید و از این نگران نباشید که این شما را فریب می‌دهد و یا آن نقض عهد می‌کند.

این فرهنگ نه‌تنها جزئی از اعتقادات و تفکرات بنیادی من است؛ بلکه هر مسلمان آگاهی‌که از ارزش‌های دینی آگاهی دارد، معتقد است که ما اگر بتوانیم از طریق صلح به هدف برسیم.^۲

چنان‌که خداوند در سوره مبارکه بقره و آیه ۲۱۶ می‌فرماید:

﴿كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِتَالُ وَهُوَ كَرْهٌ لَّكُمْ وَعَسَى أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئاً وَهُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ وَعَسَى أَنْ تُحِبُّوا شَيْئاً

۱. انفال / ۶۱. ﴿وَإِنْ جَنَحُوا لِلسَّلْمِ فَاجْنَحْ لَهَا وَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ﴾ (و اگر به صلح گراییدند تو [نیز] بدان گرای و بر خدا توکل کن که او شنوای داناست). «مرکز تدوین»

۲. ربانی، ۱۳۹۱.

وَهُوَ شَرُّ لَكُمْ...^۱

خدا در اینجا می‌گوید: جنگ در طبیعت انسان چیزی پسندیده نیست و برای شما هم پسندیده نیست؛ اما گاهی می‌شود که یک چیزی ناپسند هم به نفع‌تان تمام می‌شود. مسئله صلح با طالبان را که امروز دولت شروع کرده، ما در وقتی شروع کرده بودیم که هم دولت و هم جامعه بین‌المللی مخالف آن بودند، من روزی که در ترکیه این موضوع را گفتم: جنگ راه حل افغانستان نیست، باید جنگ در کشور ما قطع شود. به محضی که برگشتم، یک غوغا و هیاهویی به راه افتاده بود، سفیرهای مختلف کشورهای کلان می‌آمدند و می‌گفتند: استاد ربّانی! شما این نظر را برای چه گفتید؟

گفتم: بلی، باز هم به همین عقیده‌ام، حکومت هم در این وقت مخالف این گپ بود. زمانی که خواستیم به‌خاطر وحدت جریان‌های مختلف و مردمی را تجربه کنیم و یا به تعبیر همان وقت که می‌گفتم، تاریخ را آشتی بدهیم، از دوره‌های مختلف، از دوران مرحوم ظاهرشاه و پیروان او گرفته تا دوره‌های مجاهدین و این دوره‌ای که فعلاً هست، همه را وارد یک فرهنگ جدید و یک پیمان نو بسازیم تا وضع جدیدی را بیاوریم، جبهه ملی را ساختیم و یکی از پروژه‌های جبهه ملی مان در آن وقت هم این بود که ما باید با طالب‌ها ببینیم و جنگ باید قطع شود.

مسئله مذاکره و مسئله صلح، جزئی از پروگرام‌های جبهه ملی بود. در آن وقت، هم دولت و هم جامعه بین‌المللی کلاً مخالف صلح و طرفدار جنگ بودند.^۲ استاد ربّانی شهید با جدیت تمام از پروسه صلح در کشور این‌گونه حمایت می‌کند: «در شرایط فعلی موضوع صلح، سوالات و ابهامات را در ذهن بسیاری از دوستان عزیز ما چه در داخل و چه در خارج ایجاد می‌کند که این صلح به کجا می‌رود؟ چه می‌شود؟ آیا این صلح، به معنای برگشت به همان امارت طالبانی نیست؟! آیا صلح با طالبانی صورت می‌گیرد که مخالف علم، حقوق بشر، حقوق زن و مخالف تعلیم و تربیت هستند؟ چرا این برنامه را قبول کردی و در این راه روان هستی؟

من آن وقت هم این حرف را گفتم و حال هم به هر دوست این را می‌گویم: ما نباید از صلح بترسیم؛ بلکه از جنگ بترسیم، جنگ است که هر چیز را نابود می‌کند، تمام همین

۱. بقره / ۲۱۶. ﴿كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِتَالُ وَهُوَ كَرْهٌ لَّكُمْ وَعَسَىٰ أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَهُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ وَعَسَىٰ أَنْ تُحِبُّوا شَيْئًا وَهُوَ شَرٌّ لَّكُمْ وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ﴾ (بر شما کارزار واجب شده است، در حالی که برای شما ناگوار است و بسا چیزی را خوش نمی‌دارید و آن برای شما خوب است و بسا چیزی را دوست می‌دارید و آن برای شما بد است و خدا می‌داند و شما نمی‌دانید.) «مرکز تدوین»

۲. ربّانی، ۱۳۹۱.

وحشت‌هایی را که ما احساس می‌کنیم، همه توسط جنگ به وجود آمده است و از پیام جنگ است که ویرانی را به بار می‌آورد، قانون‌شکنی می‌کند، تمدن‌ها را از بین می‌برد و کشتارهای بی‌رحم را ایجاد می‌کند؛ اما وقتی که پای صلح به میان آمد، دیگر این همه مسایل از بین می‌رود و شما هیچ تشویشی نداشته باشید، صلح از دیدگاه ما برگشت امارت نیست، برگشت عناصر مسلح و از بین بردن همه ارزش‌های فرهنگی و ارزش‌های سیاسی نیست؛ من به این عقیده‌ام که هر قدرت جنگ ادامه پیدا کند، باز هم یگانه راه حل، صلح است و این را هم باید به یقین بفهمیم که کشورهای بسیارند که صلح را [در افغانستان] نمی‌خواهند.»

او می‌گوید: «من فکر می‌کنم، وقت آن رسیده که این مسأله (صلح) به عنوان یک خواست ملی مطرح شود و به خاطر تعیین سرنوشت امروز و فردای خود ما در این پروسه داخل شویم و اگر از این تشویش داشته باشیم که طالبان می‌آیند وحشت ایجاد می‌کنند، من به این عقیده‌ام که وحشت طالبان همان وقتی است که سلاح به دست دارند، زمانی که سلاح از پیش‌شان گرفته شد، دیگر اضافه‌تر کاری کرده نمی‌توانند بکنند، حتی همین حالا تحولی در ذهن بسیاری‌شان به میان آمده است.»

هم‌چنان استاد ربانی در پاره‌ای از سخنانش پیشنهاد می‌کند: استراتژی صلح را ساختم. اول؛ باید فرهنگ صلح [را] من حیث یک فرهنگ سراسری در کشور حاکم بسازیم و این کار را از طریق جامعه مدنی، خواهران، رهبران مذهبی، رهبران قومی، ترویج بکنیم و به مردم تبلیغ کنیم که تا به کی جنگ؟ بیایید موضوع صلح را در میان خود ترویج و تبلیغ کنیم و البته ما این کار را شروع کردیم؛ اما این کار دوامدار است و ناگفته نماند که یک سلسله سفرهایی به ولایات هم داشتیم که مسایل بسیاری را اول بررسی کردیم، مثل اینکه ریشه جنگ در چیست؟ چرا مردم طالب می‌شوند؟ چرا مردم به طالبان کمک می‌کنند؟ قطعاً این کار ایجاب می‌کند که ما زیاد در این بخش کار کنیم، چه در بخش معارف، پوهنتون و مساجد و چه در جاهای دیگر تا اینکه این فرهنگ عمومیت پیدا کند؛

دوم، مشکل ما، نه تنها مشکل داخلی است؛ بل قسمی که گفتم - مشکل ما، مشکل بیرونی هم است، در قدم اول مشکلات کشورهای منطقه است و در رأس پاکستان قرار دارد و ما باید کوشش کنیم که پای پاکستان را به صلح بکشانیم، همان بود که ما سفری داشتیم به پاکستان و بعد به ترکیه و ترکمنستان و جاهای دیگر، وقتی که پاکستانی‌ها از ما دعوت کرده بودند، به صدر اعظم پاکستان گفتم: من نمی‌خواهم که تنها با شما بینیم؛ بلکه می‌خواهم با احزاب سیاسی، رهبران مذهبی، اپوزیسیون، خلاصه با همه بینیم. گفت: به کلی آزادی.

من، با همه گروه‌ها، رهبران سیاسی، و مذهبی دیدم و صحبت کردم و به بعضی از جنرالان متقاعد و علما گفتم، شما وقتی در گذشته از این وضعی که دوام دارد، حمایت کردید و حالا هم حمایت می‌کنید، هم خود را تباه می‌کنید و هم ما را تباه کردید، بهتر است که بیایید یک تغییر در سیاست‌تان بیاورید، شما هم یک ملت مسلمان‌اید و ما هم در همسایگی قرار داریم. ما از آنان خواستیم که باید کمیسیون مشترکی را برای حل این بحران بسازیم.

این دومین مبنای استراتژیک ما برای آوردن صلح و جلب حمایت منطقه‌ای بود که کشورهای منطقه را دعوت بکنیم که آنان از پروسه صلح در کشور ما حمایت بکنند و ما تلاش می‌کنیم، امیدواریم که نتیجه‌ای به دست بیاوریم، اگرچه پروسه صلح، درخت زودثمر نیست، وقت گیر و زمان گیر است، وقتی شما پروسه صلحی را که در جهان هست، مطالعه می‌کنید، سال‌ها را در بر گرفته است؛

سومین مبنایی که بر اساس آن ما صلح را آغاز کردیم، حمایت بین‌المللی است، شکی نیست که کشورهای بین‌المللی در آغاز شک و تردید داشتند، مثلاً امریکاییان تردید داشتند، اروپایی‌ها به صورت عموم موقف‌شان بد نبود؛ اما فعلاً امریکای‌ها هم علاقه‌مندی خاصی پیدا کردند و از این پروسه، بسیار حمایت می‌کنند، مخصوصاً ریاست‌جمهوری‌شان از این پروسه، حمایت قوی می‌کند و در کشورهای منطقه و کشورهای بین‌المللی بعضی کشورهای دیگر بودند که در آغاز مخالف پروسه صلح بودند، مثل هندوستان و روسیه؛ فعلاً آنان هم از این پروسه، حمایت می‌کنند و این موضوع را هم برای‌شان گفتم که صلح به نفع همه ما و شماست؛ چهارمین خط کاری ما عبارت است از: توحید مراکز ارتباط با طالبان؛ یعنی در جهت افغانی ساختن پروسه صلح تلاش کردیم، ما جلسه پنجاه و هفت کشور گروه تماس را در جده داشتیم که همه کشورها در آنجا فیصله کردند که کل پروسه صلح باید افغانی باشد؛

پنجمین خط کاری مان موضوع دید وادید با خود طالبان است، البته ما با طالبان دید وادیدهایی داشتیم؛ اما هنوز طالبان می‌ترسند که حتی نام‌شان افشا شود و تا زمانی که پاکستان عملاً وارد صحنه نشود، طالبان جرئت این را ندارند که نماینده معرفی بکنند، غیر از اینکه راه اطمینان فوق العاده‌ای را پیدا بکنند، در غیر آن، آنان می‌گویند که ما نمی‌توانیم که به جان خود بازی کنیم، چون ممکن است ترور شویم و یا بندی.

به هر حال، این کاری تنها شورای عالی صلح و دولت نیست؛ بلکه این کار، یک کار ملی است و همه باید در آن سهم بگیریم و تشویش را کنار بگذاریم، پیش از اینکه تشویش و ترس و خوفی، اینکه چه می‌شود و چه دسیسه‌ای در کار است؟!

استاد شهید در بخش دیگری سخنانش به سیاست‌یون چنین توصیه می‌کند: یقیناً در افغانستان

تعداد دوستانی هستند که نظراتِ مختلفی دارند؛ اما توصیه‌ی من به بعضی کسانی که با آهنگ اپوزیسیونی با صلح مخالفت می‌کنند، این است که اگر شما می‌خواهید با حکومت کشمکش داشته باشید، سوژه‌های اپوزیسیونی بسیار زیاد است، تنها صلح نیست که شما این را برنامه خود قرار می‌دهید، ضعیف‌ترین و فقیرترین اپوزیسیون، همان است که سوژه صلح را بر ضد دولت استعمال بکند. موضوعات و مسایل دیگری در افغانستان وجود دارد که شما می‌توانید بالای آن صحبت کنید؛ اما صلح یک مسئله ملی است، با این شکل شما، هم خود را خراب می‌کنید و هم مردم را در برابر خود قرار می‌دهید.^۱

وقتی از استاد ربّانی پرسیدم که آیا شورای صلح یک مجمع و تشکیل واقعی و درست در جهت مصالحه با طالبان و پایان دادن به جنگ افغانستان است؟

او در پاسخ به این پرسش اظهار داشت که شورای عالی صلح آن‌گونه که در بیرون از آن تصویری ارایه می‌شود تا یگانه راه رسیدن به صلح به خصوص صلح با طالبان باشد، نیست؛ واقعیت این است که تاکنون این شورا کدام کار مؤثر و مهمی در جهت صلح انجام نداده است؛ اگر چنین بود، پس چرا استاد ربّانی ریاست این شورا را پذیرفت؟

انزوا و بی‌خبری در عقبِ دروازه‌های تصمیمات و حوادث یکی از دلایلی بود که استاد ربّانی انگیزه پذیرش ریاست شورای صلح را به آن مرتبط ساخت. او صلح را به عنوان حق مردم و نیاز کشور مطرح کرد و اظهار داشت که پیشگام در این امر، برای ما که زمانی در محور جهاد و مقاومت قرار داشتیم، امر مقبول بود. علی‌الرغم آنکه شورای صلح یک کار شکلی و نمایشی محسوب می‌شد؛ اما برای ما این امر مهم بود که علاقه و دل‌بستگی خود را در افغانستان به صلح و ثبات کشور در معرض دید مردم قرار می‌دادیم.

سرخوردگی و ناامیدی استاد ربّانی از سیاست ضعیف و حذف مجاهدین و جریان اسلامی از اقتدار سیاسی انگیزه دیگر وی در تلاش برای صلح بود. او به عنوان یکی از چهره‌های شاخص نهضت اسلامی یا جریان اسلام‌گرایی در افغانستان و رهبر مهم‌ترین تنظیم اسلامی مجاهدین (جمعیت اسلامی) از سرنوشت این جریان با ادامه جنگ طالبان ناخشنود و نگران بود. او معتقد بود که تداوم این جنگ و عملکرد طالبان راه را برای تسلط کامل مخالفان مجاهدین و نهضت اسلامی در افغانستان و حتی سایر کشورهای اسلامی هموار می‌کند.

بنابراین؛ برخی از آگاهان به این باورند که استاد ربّانی با یک نگرش عاطفی و احساسی در صدد آن بود که طالبان و گلبندین حکمتیار را متوجه انحراف و خط‌های‌شان کند و موجب

تغییر موضع آن‌ها از جنگ به صلح شود.^۱

استاد فقید در جلسه افتتاحی جرگه امن (۱۳۸۶)، در پاره‌ای از سخنانش راجع به فرهنگ صلح‌خواهی و صلح‌طلبی در اسلام پرداخته و در پیوند به موضوع صلح این‌گونه بیان می‌کند: «باید توجه داشت که فرهنگ دینی ما، فرهنگ اخوت و فرهنگ دوستی است.» وی هم‌چنان با تأکید بر حل اختلافات و راه‌حل مشکلات ملی و داخلی اقوام افغانستان می‌گوید، باید اختلافات خود را در فضای صلح‌آمیز حل کنیم.

او می‌افزاید: «مشکلات ملی مان را باید بر مبنای فرهنگ دینی و عنعنات پسندیده ملی حل کنیم.» با استناد به آیه‌های ۹-۱۰ سوره حجرات: «و هرگاه دو گروهی از مؤمنان با هم به نزاع و جنگ پردازند، آن‌ها را آشتی دهید و اگر یکی از آن دو بر دیگری تجاوز کند، با گروه متجاوز پیکار کنید تا به فرمان خدا باز گردند و هرگاه بازگشت (وزمینه صلح فراهم شد)، در میان آن دو به عدالت صلح برقرار سازید و عدالت پیشه کنید که خداوند عدالت‌پیشگان را دوست می‌دارد. (۹) در حقیقت مؤمنان با هم برادرند پس میان برادرانتان را سازش دهید و از خدا پروا بدارید امید که مورد رحمت قرار گیرید.»^۲

پوهاند عبدالقیوم قویم (۱۳۹۶)، می‌گوید: «استاد علاقه‌مندی خاص به تأمین صلح داشتند و در تحقق این مسأله در دورانی که به حیث رئیس شورای عالی صلح انجام وظیفه می‌کردند، کوشا بودند و در این راه اقدامات مفیدی هم صورت گرفت تا مردم مسلمان و مجاهد افغانستان و کافه باشندگان این سرزمین ستم‌کشیده، در آرامش و آسایش به سر ببرند.» هم‌چنان زمانی که استاد به حیث رئیس شورای عالی صلح برگزیده شد، تعداد کثیری از هوادارانش مخالف بودند؛ اما استاد می‌گفت: «مسئله صلح و امنیت، یک مسئله ملی است، وقتی صلح و امنیت عامه تهدید شود، ثبات وجود نداشته باشد، وظیفه دینی ماست، تا در راستای تحقق آن بکوشیم.

استاد فکر می‌کرد، جایز نیست که از مسئولیت دینی، ما فرار کنیم و همه مسئولیت‌ها به‌دوش حکومت انداخته شود. منتقدان نظام نیز در مورد مسایل مانند: جنگ و صلح مسئولیت دارند؛ تا در تأمین صلح و رفاه عامه سهم بگیرند.

استاد ربّانی در شورای عالی صلح، برای بقای افغانستان وحدت ملی و برای صلح و

۱. اندیشمند، ۱۳۹۷، صص ۱۱۴-۱۱۵.

۲. حجرات / ۹-۱۰ «وَإِنْ طَائِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اقْتَتَلُوا فَأَصْلَحُوا بَيْنَهُمَا فَإِنْ بَغَتْ إِحْدَاهُمَا عَلَى الْأُخْرَىٰ فَتَاتِلُوا الَّتِي تَبْغِي حَتَّىٰ تَبَيَّنَ مِنَ اللَّهِ فَإِنْ فَاءَتْ فَأَصْلَحُوا بَيْنَهُمَا بِالْعَدْلِ وَأَقْسِطُوا إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ (۹) إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ فَأَصْلَحُوا بَيْنَ أَخَوَيْكُمْ وَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ»

امنیت افغانستان، منطقه و حتی برای صلح جهانی به طور خستگی ناپذیر تلاش کرد.^۱ استاد ربّانی شهید در باره اهمیت صلح در کشور می گوید: «این جانب اگرچه در آغاز کار اصرار داشتم، اعضای اداره موقت در پایتخت کشور در شهر کابل تعیین گردند تا تاریخ و مردم در مورد ما حکم نکنند که حکومت افغان‌ها در خارج از مرزهای شان ساخته شد؛ اما با توجه به ضرورت فوری برگشت صلح و علاقه مندی جامعه جهانی به آن راضی شدم.»^۲

نگارنده، دو روز پیش از ترور استاد ربّانی، جهت حل یک مشکل جدی که آن مرحوم در جریان بود، خیلی از چهره‌های مطرح، انتظار ملاقات با وی را می کشیدند، رفته در صحن حویلی ایشان در جمع آدم‌های ملاقاتی منتظر بودم، همه از حضور یک فرد محوری گروه طالبان و میزبانی استاد سخن می گفتند، تبصره‌ها و تحلیل‌هایی را نیز آنان آن روز در پیوند به فرد ملاقاتی طالبان با استاد می کرده‌اند، در حدود یک ساعت انتظار کشیدم، ناگهان موتر شیشه‌سیاه استاد کمی نزدیک درب دروازه رفت، یک نفر در حالی که به صورتش چادر سفید کشیده بود و هویتش را پنهان می کرد، داخل موتر شد، راننده استاد او را از ساحه حویلی خارج کرد، در این میان، یکی از محافظان استاد مرا صدا زد بیا؛ وقتی نزدیک شدم، سکرتر استاد اشاره کرد، دروازه باز شد، رفته دست استاد را گرفتم، ضمن احوال‌پرسی مختصر، پیرامون مشکلاتم با استاد صحبت کردم، او مهربانانه وزیر دفاع وقت «جنرال عبدالرحیم وردک» را زنگ زد و رفع مشکل شد؛ اما پس از دو روز که استاد ربّانی توسط قاصد صلح شهید شد، دانسته‌ام که چه سناریویی در هم تنیده‌ای در ترور او جاری بوده‌است؛ این نشان می دهد که استاد در تمام دوره‌های تاریخی و حیات سیاسی خویش صلح طلب بوده است.

او «شهید صلح» ملت لقب می گیرد. در کنار نسبت‌ها و صفات پسندیده‌اش، صفت صلح‌جویی نیز جز هویت معنوی و خیراندیشانه‌ای استاد ربّانی می شود و حتی اجلاس کشورهای اسلامی را ناتمام می گذارد، برای حل بحران و پیام‌های مکرر مسئولان دولتی که از نماینده باصلاحیت گروه طالبان عنوان می شود، اجلاس کشورهای اسلامی را ترک می کند، با شتاب به افغانستان بر می گردد. این نهایت ایثار و سعی و تلاش جدی برای تأمین صلح را نشان می دهد.

۱. بارز، ۱۳۹۶، صص ۲۵۱-۲۵۲.

۲. راشد، ۱۳۹۷، ص ۴۶.

نتیجه‌گیری

با توجه به موارد برشمرده، نتیجه کلی که از این مبحث حاصل می‌گردد، صلح در اندیشه استاد ربّانی مفهوم متعالی اسلامی و حقیقت انکارناپذیر همواره چه در دوره زعامت و ریاست جمهوری خویش و چه در دوره‌ای که از قدرت به حاشیه رفته است. صلح به عنوان رویکرد اسلامی و انسانی در تناسب به سکوی علمی و شخصیت معنوی خود، هم در سطح جامعه جهانی و هم در جامعه افغانستان، دغدغه کلان انسانی و مذهبی او بوده است. هیچ وقتی مفهوم صلح در خزینه خاطرش پنهان نمانده و پیوسته برای تأمین امنیت و صلح پایدار در کشور تلاش و زحمات فراوان کشیده است.

این می‌نمایاند که همانند رویکرد صلح‌طلبی او هیچ رهبری به سان ایشان در امر تحقیق صلح و امنیت سراسری در کشور به این میزان تلاش نکرده است.

پذیرفتن پست ریاست شورای عالی صلح که هیچ موقف و امتیاز سیاسی در تناسب به جایگاه سیاسی و شخصیت علمی و معنوی وی بسیار ناچیز و کوچک بود، پذیرفتن آن خود دلایل موجه بر اندیشه صلح‌طلبی استاد می‌باشد، او مدیریت و رهبری حزب مقتدر خویش را و ده‌ها برنامه سیاسی، اجتماعی و فرهنگی دیگرش را کنار گذاشته و شب و روز، برای تأمین و تحقیق روند گفت‌وگوهای صلح سعی و تلاش همه‌جانبه کرد.

با وجود انتقادهای شدید از جانب هواداران و هم‌فکرانش، گفت: در شرایطی که انسان مظلوم هیرمندی و قندهاری در جنوب و جنوب‌شرق کشته می‌شوند، سکوت، بی‌طرفی و خاموشی گناه است و این رسالت فرد فرد ماست که حق انسانی و اسلامی خویش نسبت به آنان ادا کنیم.

با استناد از سخنرانی‌ها و مطالعه آثار استاد ربّانی شهید، می‌توان مدعی بود که در کم‌تر سخنرانی ایشان است که از مصالحه و صلح در کشور حرف نزده باشد. او نسبت به صلح اعتقاد و ایمان کامل داشت و پروسه صلح تقریباً به تز دفاعی و همیشگی استاد مبدل شده بود. در فرجام حس او مانیزم‌گرایی صلح‌خواهی‌اش موجب شد که به بهانه صلح، جلادهایی حرفوی و قاصدان صلح، او را از راه خدعه و نیرنگ به دام افنگندند که چنین رهبر و رئیس‌جمهور ریسک‌پذیر را در طول تاریخ در دوره زعامت و حیات سیاسی خویش مانند استاد ربّانی شهید همواره فریاد صلح‌طلبی بلند کرده باشد کم‌تر سراغ داریم.

او بیش‌ترین تمرکز را به صلح و امنیت در کشور کرد؛ حتی جانش را فدای صلح و امنیت در افغانستان کرد، این خود دال بر مدعای ماست.

رویکردها:

- ۱- اندیشمند، محمد اکرام، (۷۹۳۱)، ناگفته‌های سیاسی، (جمعیت اسلامی، تاجیکان، زبان فارسی)، چاپ اول، کابل: ناشر، پرنده؛
- ۲- بارز، عزیز احمد، (۱۳۹۶). فرومرد قندیل محراب‌ها. چاپ اول، کابل: ناشر، مرکز تدوین آثار رهبر شهید؛
- ۳- بوتول، گاستون، (۱۳۸۸). جامعه‌شناسی صلح. ترجمه دکتور هوشنگ فرخجسته، چاپ اول، تهران: انتشارات جامعه‌شناسان؛
- ۴- حنیف، عزیز احمد، (۱۳۹۶). نگاهی به آثاری از استاد شهید. چاپ اول، جلد سوم، کابل: نشر، مرکز تدوین آثار رهبر شهید؛
- ۵- حمد، سلطان، (۱۳۹۶) نقش ربّانی و مسعود در ایجاد صلح در تاجیکستان. بی‌بی‌سی؛
- ۶- راشد، عبدالباری، (۱۳۹۷). استاد و ارزش‌های جهاد و مقاومت. چاپ اول، کابل: نشر، مرکز تدوین آثار رهبر شهید؛
- ۷- ربانی، برهان‌الدین، (۱۳۹۷). خط رهبر. جلد هفتم، چاپ اول، کابل: مرکز تدوین آثار رهبر شهید؛
- ۸- ربانی، برهان‌الدین، (۱۳۹۲). خط رهبر. جلد دوم، چاپ اول، کابل: ناشر، مرکز تدوین آثار رهبر شهید؛
- ۹- ربانی، برهان‌الدین، (۱۳۹۴). خط رهبر. جلد چهارم، چاپ اول، کابل: ناشر، مرکز تدوین آثار رهبر شهید؛
- ۱۰- ربانی، برهان‌الدین، (۱۳۹۱). خط رهبر. جلد اول، چاپ اول، کابل: نشر، مرکز تدوین آثار رهبر شهید؛
- ۱۱- شاهد، عبدالمعین، (۱۳۹۶). فرومرد قندیل محراب‌ها. چاپ اول، کابل: ناشر، مرکز تدوین آثار رهبر شهید؛
- ۱۲- منصور، عبدالحفیظ، (۱۳۹۱). همگام خورشید. چاپ اول، کابل: نشر، مرکز تدوین آثار رهبر شهید.

پیر مشرق

عبدالودود عارف؛ دانش آموخته دانشگاه شرعیات و اکنون دانشجوی دوره کارشناسی
ارشد در دانشگاه الأزهر مصر.



نمی‌گفت حضرت یعقوب از سوگ پسر هرگز
اگر می‌دید اندوه پدر گم‌کردن ما را

پیر مشرق! آری، سخن‌راندن پیرامون پیر خردورز و فرزانه‌دوراندیش، که تدبیر را با تعقل، فقه را با واقعیت، دیانت را با سیاست و دانش را با مبارزه، به گونه معتدل و متوازن پیوند داد، کاری است بس دشوار که از انسانی چون من - که جز کوله‌باری از عاطفه را به‌دوش نمی‌کشد - چیزی بر نمی‌آید. بایستی اذعان کنم که پای چوبین خامه این احقرالعباد در پیچ‌وخم کوه و کتل اندیشه‌ها و کارنامه‌های استاد شهید - رحمة‌الله‌علیه - می‌لغزد و قامت هر عبارتی در رثای آن تندیس سپهر علم و آزادگی می‌خمد.

استاد؛ نه انسان کامل ابن عربی بود و نه ابرانسان نیچه؛ اما طنز روزگار است که شخصیت استاد شهید را به سطح یک رهبر حزب و یا سیاست‌مدار کهنه‌کار تقلیل دهیم. استاد به‌سان خورشید پرفروغ دین‌داری و خردورزی بود که بر افق مشرق تابید و با کارنامه درخشان خود فصل جدیدی را در تاریخ معاصر جهان اسلام گشود. گویی استاد شهید در خط‌مشی مبارزات سیاسی و فکری خویش این بیت ناصر خسرو را که گفته بود:

با لشکر زمانه و با تیغ تیز دهر

دین و خرد بس است سپاه و سپر مرا^۱
سرلوحه کار خود قرار داده‌است.

آری؛ در دنیای پر آشوب ایدئولوژی‌ها که از یک طرف، روشن‌فکر نمایان چندی، دین را در مسلخ عقلانیت بی‌قید و بند سر می‌زنند و از جانی، مرتجعان چند که بایستی آنان را تاجران

۱. دیوان ناصر خسرو، قصیده شماره ۳. «مرکز تدوین»

خسارت دیده بازار دین فروشی خواند، تعقل را به بهانه تدین از دم تیغ می‌کشند، استاد شهید راه میانه را انتخاب کرد.

روزگاری که استاد شهید در آن می‌زیست، روزگار تضادها و رقابت‌های ایدئولوژی‌ها و ایسم‌های دهن‌پرکنی بود که با رویکردها و مبانی متفاوت تلاش می‌ورزیدند؛ تا از طریق سیطره بر عقل و عواطف انسان سرگردان قرن بیستم، حاکمیت سیاسی و قدرت اقتصادی را در کنترل خود گیرند. از یک جانب، ایدئولوژی مارکسیسم - لنینیسم با قساوت تمام، هم تیغ جنایت را بر گردن میلیون‌ها انسان آویخت و از جانب دیگر تلاش کرد تا با بازی با مفاهیم هم چون ماتریالیسم دیالکتیک و ماتریالیسم تاریخی، سرشت خداشناسی و تدین را از عقل بشر بزدايد. در طرف دیگر، لیبرال دموکراسی، کپیتالیزم و امپریالیزم غربی، به شدت می‌کوشیدند، تا با گردن‌افرازی تمام بر رقبای خود چیره شوند و جهان را در منهای دین و بر اساس اندیشه‌های مادی و انسانی اداره و مدیریت کنند. جهان پهناور اسلامی نیز در این درگیری قدرت‌ها و ایدئولوژی‌های شرق و غرب دست‌خوش تحولات ژرف سیاسی و فکری شد. متفکران مسلمان در این میان به چند دسته تقسیم شدند؛ گروهی با تکیه بر ظواهر نصوص دینی، در منهای مقاصد شریعت و فقه واقعیت، دچار جزم‌اندیشی مفروطی شده و هیچ تحولی را در منظومه تفکر دینی بر نمی‌تابیدند. این طیف به گذشته به‌عنوان یک امر مقدس نگرسته و چنین می‌پنداشتند که شریعت آمده‌است تا جریان زمان را متوقف کند. چنین برداشتی از دین زمینه‌ساز افراطیت، خشونت و تکفیری بود که میوه‌های زهرآگین آن را اکنون جهان اسلام می‌چشد. به گمان من باید یکی از مصادق بارزی این سخن استاد شهید را که گفته بود «دسته‌ای پای‌کوبان محفل ارتجاع‌اند» همین نحله فکری خواند.

دسته دوم از متفکران مسلمان خود را به‌سان طفلی می‌دیدند که نیاز به لالایی داشت و از همین روی، ناچار خود را به دامن اردوگاه شرق (سوسیالیسم و کمونیسم) یا اردوگاه غرب (لیبرال دموکراسی) پرتاب کردند. آنان به نام هماهنگی اسلام با تعقل و جریان زمان، به گفته متفکر و اندیشمند معروف شبه‌قاره هند علامه ابوالاعلی مودودی در صدد آشتی اسلام با جاهلیت برآمدند و اندیشه اسلامی را به بهای کمونیسم و لیبرالیسم رها کردند؛ اما دسته سوم بودند که هم به اندیشه اسلامی وفادار ماندند و هم کوشیدند تا با قرائت تازه از آموزه‌های دینی و بهره‌گیری از اجتهاد جمعی چاره‌ای برای دردهای امت اسلامی دریابند. استاد شهید را بایستی در جرگه طیف سوم قرار داد. جرگه اعتدال و وسطیت.

آری! استاد شهید پرچمدار گفتمان وسطیت در اندیشه اسلامی و میراث‌دار رویکرد اعتدال در حلقه تفکر دینی بود. گفتمان اعتدال در تفکر استاد شهید با تعریفی که از دین ارائه می‌کند به خوبی مشهود است:

«دین عبارت است از یک سلسله اصول ثابت، اجتهاد متحول و فقه متغیر.»^۱
عمق اندیشه دینی استاد شهید و نگاه ایشان را در حول مسایل دینی بایستی از این تعریف جست.

گزاره نیست که استاد شهید را یکی از مصادق این حدیث پیامبر ﷺ که فرمودند:
﴿إِنَّ اللَّهَ يَبْعَثُ لِهَذِهِ الْأُمَّةِ عَلَى رَأْسِ كُلِّ مِائَةِ سَنَةٍ مَنْ يُجَدِّدُ لَهَا دِينَهَا﴾^۲ به شمار آورد.
آری؛ استاد شهید مجدد و احیاگر بود، نه متجدد؛ اگر متجدد به تعبیر علامه مودودی
تلاش می‌ورزد تا اسلام را با جاهلیت آشتی دهد؛ تا از این طریق به زعم خویش هم به اسلام
وفادار ماند و هم اندیشه‌های انحرافی را در جغرافیای تفکر دینی جافاتده کند؛ مجدد بر آن
است تا سیمای اندیشه دینی را از دود کج‌فهمی‌ها و غبار انحرافات بزدايد. مجدد و احیاگر
برخلاف متجدد، که در صدد مدرن کردن سنت دینی است تا از این طریق موانع نفوذ مدرنیته
و نوگرایی را از میان بردارد، تلاش می‌ورزد تا با خوانش جدید از دین آن را با جهان جدید
هم‌خوان کرده و گوهر دین را محفوظ نگاه دارد.

استاد شهید، در مقام یک متفکر دینی و احیاگری بود که با قرائت و خوانش میانه از اسلام
هم بخشی از احکام مهجور اسلام را دوباره زنده کرد و هم گفتمان وسطیت در اندیشه اسلامی
را به فعلیت و عینیت رسانید.

پژوهشگران معتقدند که احیاگری در اندیشه اسلامی به دو گونه صورت پذیرفته است:
نخستین نوع احیاگری این است که تصوّر می‌شود، دین مهجو و رنجور است و علت
این رنجوری در آن است که توازن و تعادل مطلوب میان احکام و اجزای مختلف دین از بین
رفته است؛ به گونه مثال فقه بیشتر از عقیده اهمیت یافته است و یا احکام عملی جای اخلاق
را احراز کرده‌اند، اینجاست که احیاگر می‌کوشد تا اجزای دین را بر حسب اولویت و شأن
آن دسته‌بندی کند و از این طریق تعادل از دست‌رفته را دوباره احیا کند. کار حجة الإسلام
محمد غزالی در تأکید بر اخلاقیات و شیخ الإسلام ابن تیمیه در تأکید بر عقیده از همین نوع
احیاگری است؛

اما در نوع دوم احیاگری، مهجوری دین صرفاً ناشی از عدم توازن اجزای آن نیست؛ بلکه
احیاگر گمان می‌برد که بُعد عقلی نظام عقاید دینی که به تناسب خرد کهن سامان یافته بود و
اکنون که عصر خرد نقاد مدرن است، بالطبع باید آن بخشی از عقاید به تناسب خرد این عصر

۱. خط رهبر، جلد اول، ص: ۴۴. «مرکز تدوین»

۲. رواه أبو داود (رقم / ۴۲۹۱) وصححه السخاوي في "المقاصد الحسنة" (۱۴۹)، والألباني في "السلسلة الصحيحة" رقم / ۵۹۹. «مرکز تدوین»

بازسازی و احیا شود، این کاری است که علامه اقبال در کتاب «بازسازی اندیشه دینی در اسلام» در پی آن است.

اگر تفکر دینی و کارنامه استاد شهید را به دور از تعصب مورد مذاقه قرار دهیم، درمی یابیم که استاد شهید مصداق هردو نوع احیاء است. اگر امام شاطبی -رحمة الله علیه- مقاصد شریعت را در کتاب «الموافقات» خویش تیوریزه کرد، استاد شهید در کتاب «چه نوع مبارزه؟» خویش آن را به گونه جدیدی به تصویر کشید و هم در میدان عمل، مبارزه، سیاست و رهبری تطبیقش کرد.

سال ها بود که مفهوم جهاد و هجرت در تفکر دینی مهجور بود و صرفاً در بخش «سیر» فقه قدیم به آن پرداخته می شد؛ اما استاد شهید این مفاهیم را بار دیگر احیا کرد و در میدان عمل قوی ترین جبهه جهادی را رهبری کرد.

اگر شهید سید قطب مارکسیسم را در تیوری شکست خورده اعلان کرد، استاد شهید با جبهات جنگی قوی، بساط نظامی و آرایش جنگی آن را برچید. استاد در نقش یک رهبر کارکشته که دانش دینی را با سیاست و کارزار پیوند داده بود، چنان آتشی در خرمن کمونیسم افکند که جز خوشه های اندکی از آن باقی نماند.

چرا چنین نباشد؟

استاد امتدادی از همان خط نوری بود که از شاه ولی الله دهلوی، شیخ محمد عبده، سید جمال الدین افغانی، امام حسن البنا، شهید رشید رضا، عبدالرحمن کواکبی، عبدالحمید بن بادیس، عبور می کرد و با اقبال لاهوری، ابوالاعلی مودودی و ابوالحسن ندوی پیوند می خورد و سرانجام استاد شهید نیز از شاخص ترین چهره های این حلقه مبارک است که آرای تمام آنان را در ذهن خود ذوب کرده و در قالب جدیدی آن را به منصه اجرا کشید.

چنان که از کارنامه های سید جمال الدین و عبده برمی آید و پژوهشگران عرصه اندیشه اسلامی نیز بدان معتقدند. سید جمال الدین که او را قافله سالار خوانش تازه از اسلام در عصر جدید می خوانند، بیشتر دل بسته فلسفه مشایی بود و با روحیه انقلابی می خواست تا از طریق اصلاحات سیاسی ای که از حکومت به امت منتهی می شد، برای امت اسلامی چاره اندیشی کند. در حالی که شاگرد ایشان شیخ محمد عبده بیشتر به اصلاحات اخلاقی و اجتماعی باورمند بود؛ تا اصلاحات سیاسی، آن هم به گونه ای انقلابی آن.

از این ها که بگذریم، گفتمان وسطیت در رشید رضا و شیخ عبدالحمید بن بادیس چهره سلفی به خود می گیرد و در مودودی که به شدت بر مفهوم حاکمیت در «نظام سیاسی اسلام» تأکید می ورزید سیاسی شد و هنگامی که به ابوالحسن ندوی رسید، خلعت عرفانی آن گشاده تر

گشت؛ اما استاد شهید با بینش عمیق دینی و سیاسی خویش، جنبه‌های افراطی و تفریطی این گفتمان را تعدیل کرد و آن را از دایره یک نظریه به میدان عمل کشانید.

فرازهای از یک سخنرانی رهبر فقید

در محفل توزیع شهادت نامه‌های فارغین اکادمی پولیس جمعیت اسلامی افغانستان
تهیه کننده: صلاح الدین خُرمی



جمعیت اسلامی افغانستان در دوران جهاد، علاوه از اینکه به تجهیز و سوق و اداره مجاهدان توجّه داشت. در عرصه‌های تعلیم و تربیت، نصاب تعلیمی، تأمین امنیت، صحت و امور فرهنگی و نشراتی نیز توجّه خاصی مبذول داشت. جهت اینکه مجاهدان در سنگرهای جهاد، در امور نظامی بهتر تنظیم گردند، به احداث حربی پوهنتون و اکادمی پولیس دست یازید که تعداد زیادی از این دانشکده‌ها فارغ و به سنگرهای جهاد در داخل کشور شتافتند و در تعلیم و تربیت و تأمین امنیت هر چه بهتر و بیشتر، مجاهدان را یاری رسانیدند.

شهید استاد برهان‌الدین ربّانی رهبر جمعیت اسلامی افغانستان که در محفل توزیع شهادت‌نامه‌های فارغان اکادمی پولیس جمعیت اسلامی افغانستان، صحبت کردند. روی سخن استاد شهید، در مورد تأمین امنیت بود؛ تا جوانان تازه‌فارغ شده از اکادمی پولیس، به این امر مهم پی ببرند.

از آنجایی که امنیت در هر زمان باید رعایت شود و به آن توجّه داشته باشیم، اینک فرازهای از سخنرانی استاد شهید پیشکش خوانندگان عزیز می‌گردد:

قابل یادآوری است که این فرازها از مجله میثاق خون، شماره چهارم ماه سرطان ۱۳۶۹ هـ ش گرفته شده است:

- .. ما در دوران انقلاب باید متوجه این حقیقت می‌بودیم و باید باشیم که انقلاب تنها شلیک مسلسل‌ها و کلاشینکوف نیست، اصلاً انقلاب یک فکر دوامدار، عقیده راسخ و تصمیم و اراده خلل‌ناپذیری در راه ایجاد تغییرات بنیادی در جامعه اسلامی ما و تأسیس یک نظامی است که بر مبنای تعالیم والای اسلامی استوار باشد. روی این درک، امروز ما شاهد برداشتن یک گام عمده در روند انقلاب اسلامی خودیم؛

- ما شاهد بودیم که مدارس مختلف دیگر مدارس دینی ما، مدارس حربی ما، کورس‌های کمک‌های اولیه صحنه ما، فارغانی داشت و اکنون شاهد توزیع شهادت‌نامه فارغان امنیت اسلامی در کشور مانیم، این خود یک عنصر عمده در انقلاب اسلامی ماست که عبارت از

تأسیس امنیت گام خیلی با ارزش است؛

- ماوشما شاهد این حقیقتیم که اسلام امنیت را به عنوان بزرگ ترین نعمت به جوامع اسلامی ارمغان آورده است. امنیت در نظر اسلام نعمت بزرگی است که با سلب آن ملت ها به تباهی و خرابی روبه رو می شوند.

قرآن کریم مثالی از قریه ای، از گروهی، از شهر و مردمی می دهد که:

«روزی آن ها، در حال امنیت از هر جانب فرا می رسد، قریه مطمئن و آمنة بود، در محیط آن هم مردم می توانستند دست به کارهای سازنده بزنند.»

یکی از اصول و یکی از اوامر عمده در پیشرفت کشورها، در انکشاف امور، در بازسازی ها، مسئله امنیت است. بدون تأمین امنیت هیچ پلان انکشافی و هیچ پلان سازنده ای پیاده شده نمی تواند. اگر پلان های اقتصادی باشد، پلان های عرفانی و تعلیمی باشد، کارهای سیاسی و تربیتی باشند، هیچ برنامه ای بدون تأمین امنیت صورت گرفته نمی تواند.

قرآن کریم مثال قریه ای را که در محیط امنش، آن ها از زندگی بهره مند بودند و رزق روزی فراوانی در اختیارشان بود و آن ها به کارهای انکشافی و سازنده مشغول بودند، یاد می کند؛ اما همین که از اوامر پروردگار عصیان کردند:

«خداوند نعمت امنیت شان را از بین برد و به عذابی آن ها را روبه رو ساخت که عذاب خوف، ترس و عدم امنیت و گرسنگی بود.»

در سورة قریش خداوند -جلّ جلاله- یکی از مهم ترین نعمت خود در قریش را امنیت آن ها یاد می کند و اینکه از گرسنگی آن ها یکجا ذکر می کند، خیلی ها یک موضوع جانبداری است که ما در زندگی طبیعی خود می بینیم.^۱

یکی از عواملی که امنیت ها به هم می خورد، چیست؟

گرسنگی و فقر است. بسا از تظاهرات سیاسی و تظاهرات کارگران و مظاهره های مختلف در کشورها برای چه به میان می آید؟

وقتی که دیدیم فقر و بیچارگی و گرسنگی در جایی حاکم شد، انقلاب گرسنگان و محرومان در بعضی کشورها به میان می آید. اینجاست که مسئله امنیت با موضوع گرسنگی و فقر خیلی ها ارتباط دارد. اگر در کشوری جلود فقر و گرسنگی گرفته نشود، در آنجا امنیت نیز مختل می شود؛ زیرا در یک محیط غیر مطمئن نمی توان کارهای سازنده را انجام داد؛ لذا

۱. آیات مبارکه سورة قریش را همراه با ترجمه این جا بخوانید: ﴿لَا يَلَافُ قُرَيْشٌ * إِلَّا فَنَهُمْ رَحْلَةَ الشَّاءِ وَالصَّيْفِ * فَلْيَعْبُدُوا رَبَّ هَذَا الْبَيْتِ * الَّذِي أَطْعَمَهُمْ مِنْ جُوعٍ وَآمَنَهُمْ مِنْ خَوْفٍ﴾ (برای الفت دادن قریش، الفت شان هنگام کوچ زمستان و تابستان [خدا پلداران را نابود کرد]، پس باید خداوند این خانه را بپرستند، همان [خدایی] که در گرسنگی غذای شان داد و از بیم [دشمن] آسوده خاطرشان کرد.) «مرکز تدوین»

دو چیز از نعمت‌های بسیار عمده است که یکی آن نعمت امنیت است و دیگر نعمت غنا و از بین بردن فقر و محرومیت که این دو نعمت با همدیگر ارتباط بسیار نزدیک دارند.

در کشورها چه اسلامی و غیراسلامی همه و همه به‌خاطری که بتوانند محیط امنیتی را به‌میان بیاورند، باید دستگاه‌های امنیتی داشته باشند. به‌خاطری که محیط ترقی و انکشاف در کشوری به‌میان بیاید، باید امنیت حاکم باشد، برای اینکه نظامی موفق باشد، باید امنیت حاکم باشد و به‌خاطری که بدامنی در یک جامعه به‌میان نیاید، باید جلو گرسنگی فقر و محرومیت را گرفت؛ لذا قرآن کریم زمانی که از امنیت یاد می‌کند، از نعمت دیگری که مبارزه با گرسنگی است نیز یاد می‌کند.

در حقیقت مسئله امنیت در اسلام یک موضوع بسیار مهم است.

رسول اکرم ﷺ می‌فرماید: «دو چشمی است که آتش دوزخ قادر به سوختن آن نیست، این دو چشم، یکی چشمی است که از خوف خدا اشک می‌ریزد و دوم چشمی که شب‌ها را روز می‌کند و در راه تأمین امنیت در سرزمین‌های اسلامی و در راه خدا پهره‌داری می‌کند. این‌ها دو چشمی‌اند که آتش دوزخ قادر به سوختن آن نیست.»

پس کسانی که در کارهای امنی مشغول‌اند در حالی که به جامعه خود بزرگ‌ترین نعمت را نصیب می‌سازند، در همین حال خودشان مقام بسیار بزرگ و باارزشی دارند؛

... ما می‌بینیم تمام قوانین به‌خاطر این وضع شده که امنیت به‌میان بیاید. انسان‌ها از لحاظ مال خود احساس امنیت بکنند، از لحاظ شرف و ناموس خود احساس امنیت بکنند، از لحاظ تمسک به عقاید دینی خود احساس امنیت بکنند.

پنج اصل از اصولی که به‌نام «مقاصد الشرع» یاد می‌شود و امام غزالی -رحمة الله علیه- در کتاب خود «احیاء العلوم» از آن به‌تفصیل یاد می‌کنند که می‌گوید: اهداف شریعت در طول تاریخ ادیان به پنج نقطه خلاصه می‌شود که عبارت‌اند از: حفظ دین؛ حفظ نسل؛ حفظ عرض و حفظ مال.

در تمام ادیان که می‌بینیم اهداف عمده آن‌ها در زندگی انسان‌ها پنج چیز است که باید در امنیت باشد و پنج چیز باید محفوظ باقی بماند. عناصر منحرف و ملحد جرئت‌مندانه در برابر دین قیام نکنند، در اینجا نیروهای امنی بیدار باشند که هر جا ملحدی را و هر جا یک کسی را که در عقیده و اسلام ویرانگری ایجاد می‌کند، جلوش را بگیرد.

حفظ دین (در امنیت بودن دین) از مقاصد اولی شریعت است، دوم حفظ نسل که باید نسل انسان‌ها محفوظ باشد؛ لذا قوانین مختلفی برای حفظ نسل گذاشته شده که تا نسل بشریت، نسل مسلمانان به‌صورت مستدام الی یوم القيامة باقی بماند. نفس و مال انسان‌ها در

امنیت باشد.

به همین اساس است که در شریعت اسلامی ما احکامی آمده، کسی که به خاطر دفاع از مال خود قتال می‌کند، شهید است و همچنان شرف و ناموس مسلمانان باید حفظ باشد و در امنیت باشد و همچنان نفس هر انسان باید در امنیت باشد. تعرض و تجاوز صورت نگیرد.

پس وقتی که ما متوجه مقاصد شریعت می‌شویم، اهمیت امنیت را و دستگاه‌های امنی را در حفظ مقاصد شرعی در می‌یابیم که تا چه حدی در حفظ مقاصد شریعت اهمیت دارند؛ ...- اگر خدای نخواست ما نیروهای امنی آگاه، دل‌سوز و متعهدی نداشته باشیم، دیگر نیروهای ما از داخل پوسیده می‌شود و از بین می‌رود و به این اساس باید کسانی که در بخش کارهای امنی مصروف کارند، متوجه مطلب باشند که کارهای امنی، کارهای بسیار باارزش و مهم است.

رسول اکرم ﷺ بهترین و بزرگ‌ترین اصحاب خود را در کارهای استخباراتی وظیفه می‌دادند.

حضرت علی -کرم‌الله‌وجه- سعد بن معاذ ~ و تعدادی از اصحاب که بسیار مقام بزرگ داشتند در کارهای امنی و کارهای استخباراتی وظیفه می‌دادند.

زنی که می‌خواست نامه یا به اصطلاح راپور مسلمانان را از مدینه منوره به مکه مکرمه ببرد و در بین موه‌های سر خود راپور را جابه‌جا ساخت، گروهی را به رهبری حضرت علی -کرم‌الله‌وجه- موظف ساختند تا او را دستیگر کنند و راپور را از پیش او بگیرند و بالاخره راپور را از نزدش گرفتند.

دیداری با استاد

نویسنده: عین الدین نصر ولوالجی



روزی، روزگاری بود، موشک‌باران‌های گلب‌الدین حکمتیار نفسکی و جان و تن مردم زار و ناتوان باقی نگذاشته بود. مسلمانی مسلمانی را می‌کشت. گرویده‌ای، گرویده‌ای (مؤمنی) را به دیار نیستی می‌فرستاد؛ مجاهدی، مجاهدی را نابود می‌کرد. همراهی یکی از عزیزان به دیدن استاد ربّانی رهبر جهاد، ابرمرد میهن‌دوست، شهید راه حق و داد که در آن وقت رئیس‌جمهور کشورمان بودند، رفتم.

هدف از رفتنم به پیشگاه استاد ورجاوند به‌دست‌آوردن مشوره و یافتن توان مالی برای انتشار مجله‌ای زیر نام «دبستان قرآن» بود. به‌راستی، جهاد مردم کشورم، جهاد مقدّس بود؛ اما پس از پیروزی، جهاد اکبر به باد فراموشی سپرده شده بود. این، انگیزه نخستین برای ایجاد دبستان قرآن بود. دو دیگر، بی‌مهری‌ها، بیدادی‌ها و مالِ یتیم‌خوری‌های برادران پدرم بودند که مرا بیشتر و بیشتر خویشتن‌شناس ساخته بود. ایشان با داشتن هزاران هزاران جریب زمین باغ و جایداد، کفی خاک از من دریغ می‌داشتند؛ با وجودی که ایشان نماز می‌خواندند و به حج می‌رفتند به گفته‌ی فرهیخته‌ای، زیر ایمان‌شان کفر نهفته بود، این هم انگیزه دیگری در به میان آوردن «دبستان قرآن» بود.

به هر روی، به همین فکر به‌سوی زیر کوه خانه‌های خیرخانه رفتم. در آن هنگام نشستگاه استاد آنجا بود. خوش‌بختانه، زودتر ما را پذیرفتند. شادروان استاد شهید ما را به پیشانی باز و لب خندان پذیرا شدند. من در یک پهلوی استاد شهید نشستم و همراه عزیزم، آقای عبداللطیف پدرام، در پهلوی دیگر ایشان نشستم، جناب استاد به‌سان یک پدر مهربان که با فرزندانش بیرون از تکلف سخن‌آرای می‌آید، به لطف و مهربانی در سخن را گشودند. کشور خدای بخشنده و دل‌سوز با شکیبایی، بردباری و دقت به سخنان ما گوش فرا می‌داشتند. ایشان از شنیدن اندیشه‌های ما بسیار خوش می‌شدند یا به برخی از آن‌ها مهر تأیید می‌نهادند، یا در کاربرد برخی دیگر رهنمایی می‌کردند.

استاد بزرگوار، در جریان گفت‌وگو به من گفتند: «نصر، می‌شنوم اقتصادت ضعیف است، روزگار را به مشکل می‌گذرانی، چیزی بنویس تا برایت کمک مالی کنم.»

گفته‌اشان را نپذیرفتم و گفتم -استاد محترم! قناعت، وقار منش و پوشاک زیبایی تن من است. در درازای زندگی رنجبارم چیزی را بدون مزد و بیرون از دسترنج، مفت به دست نیاورده‌ام. مفت‌خواری خوشم نمی‌آید. به ایشان گفتم: پیشنهادهایی دارم. اگر این پیشنهادها به خویشتن جامه کارکرد بپوشد و اگر در اجرای یکی از آنها به من استواری بدهید، آن زمان به دست آوردن مال و دارایی به‌روی این سخن زربار «نابرده رنج گنج میسر نمی‌شود - مزد آن گرفت جان برادر که کار کرد» برای من آرام‌بخش و دلپذیر است.

استاد ربّانی، از این دلیری من بی‌آنکه خمی به ابرو آورده باشند، به پیشنهاد من با بردباری مدبرانه گوش می‌دادند.

پیشنهادهای به‌قسم زیرین ارایه شده بودند:

۱- گفتم: از پامیر تا ینگ قلعه، جنگل‌ها دوباره زنده شوند؛ زیرا در روزهای جهاد مقدّس همه درختان جنگلی از بین رفته‌اند، چیزی که مانده بود، استفاده‌جویان پله‌بین آن را از بیخ و بن کنده و برده‌اند. به شوخی گفتم؛ پس از آن روزها، نشانی از جانداران آزادپر و آزادپای هم دیده شده نمی‌تواند، حتّی از غوغای سگان کولان^۱ نیز خبری نیست. استاد از این گفته‌ی اخیرم تبسم ملیحی کردند؛

۲- گفتم: بند برقی در رُود کوچک به‌میان آید. چون این رود شوخاب و تندسیر است، از ساختن بندها می‌تواند سود فراوانی به‌دست آورد. نخست، از آب آن دشت‌ها، زمین‌ها و بیابان‌های خشک و بی‌برزه (لم یزرع) به‌ویژه دشت شیرماهی و آبدان میرعلم تا استان بلخ را می‌توان آبیاری کرد و سرسبز کرد و شهرک‌های نو بنیاد نهاد. مردمان دهکده‌های سخت‌زندگانی را که در درواز، راغ، شهر بزرگ و همسان آن‌ها که در جایگاه کوهستانی زندگی می‌کنند، شایسته می‌نماید، شهروند آن شهرک‌ها کرد. دو دیگر، از فروغ‌بخشی آن می‌شود استان‌های شمالی و حتّی همه کشور فروغمند گردد. سه دیگر، از تابش آن، کارخانه‌ها را کاری کرد و از فروغ آن از راه فرستار (صدور) به بیرون از کشور زر کمایی کرد؛

۳- گفتم: هستی راه‌ها در یک کشور از داشته‌های نیازمندان آن کشور است. گشایش راه‌های نو و بازسازی راه‌های کهنه در کشور سود فراوان و کلانی در قبال خویشتن دارد. به سخن روشن، راه‌ها در امرهای گسترش بازرگانی، نیرومندی اقتصادی، ارزش‌های دانشی، سودآوری

۱. کولان، دهکده‌یی است، در جنوب خاوری شهرک چاه آب جایگاه دارد. این دهکده به داشتن سگان رمه و گرنده از گذشته‌های بسیار دور نام‌آور بود.

جهانگردی آسانی فزای ارتشرانی (سوق الجیشی) و دیگر نیازمندی‌های گروه آدمی نقش فراخ‌ارزنده را بازی می‌کنند. پس لازم می‌افتد، رئیس‌جمهور ارجمند ما، در امر راه‌سازی و بازسازی و ایجاد راه‌ها و شاهراه‌های پاکسار (اسفالت‌شده) توجّه دلسوزانه کنند؛

۴- گفتم: بازگشایی فرهنگستانی از اهم نیازمندی‌های دانشی در کشور ما به‌شمار می‌رود؛ زیرا هویت راستین دانش در این مرزبوم خدشه‌دار است. خدشه‌دار بدین معناست که پژوهش‌ها، آموزه‌ها، بررسی‌ها، کندوکاوها و به یک‌گپ کوتاه، کارهای دانشی، هنری، ادبی و زبانی به‌روش راستین درست و همگان‌پذیر و جهان‌شمول روبه‌راه نیست، از همه کرده چهره تاریخ‌نویسی و قوم‌پژوهی در این کشور زشت و ناخوش آیند است.

به‌همین روی تاریخ‌نویس پیرو سیاست تکر و دربار به‌شمار می‌رود، بدتر از همه، دید زبانی در این کشور نابینانه و رگمردارانه است. این تنگ پیرامونی راه پیرامون‌گستر را به سختی گرفته‌است؛ زیرا آن کوران نمی‌دانند که زبان مرز سیاسی را نمی‌شناسد. پس، هستی یک فرهنگستان واقعی در بردارنده واقعیت‌های زنده و راستین در یک کشور می‌باشد.

به استاد اندیشمند، پیشنهاد کردم، آن زمانی که فرهنگستان پایه‌دار هستی خود شود، نخستین کارکرد آن فرورده (مرحله) تاریخ‌نویسی باشد؛ زیرا آدمی بی تاریخ، انسان نیست. هویت انسان را تاریخ می‌سازد. همانا، پدر راستین آدمی تاریخ است. تاریخ افغانستان، تاریخ راستین نیست، تاریخ دبارهای قوم‌گرا و چراساخته کاری و دروغ‌پردازی است. شایسته می‌نماید تا استاد دانشمند، بایگانی وزارت امور خارجه و داشته‌های بایگانی ملّی را به‌دسترس دانشمندان راستین و میهن‌پرست بگذارند تا از برداشت داده‌های آن‌ها تاریخ درستین این کشور را بنویسند. اینجاست تا حقیقت‌ها نمایان و آشکارا گردند و روشنک فردوسی ارجمند که خود می‌گوید:

کجا مادرش روشنک نام کرد

جهان را بدو شاد و پدرام کرد

جایگاه سرچشمه خویش را بگیرد.

در انجام، پیشنهادهای سودمند دیگری شده بود که امروز در کانون یادواره‌هایم جای ندارند، به راه فراموشی رفته‌اند؛ اما اهم پیشنهادها همین است که یادآوری کرده‌ام.

استاد ربّانی، پس از شنیدن پیشنهادهایم، بسیار بسیار خوش شدند و آن‌ها را به پیشانی باز و سیمای رضایت‌بخش پذیرا شدند، به یاور خود هدایت دادند که روز آدینه استاد را به خانه بیاورند تا در باره، بیشتر گپ زده شود و تصمیم گرفت آید بدبختانه، از آن روز به پس، آدینه‌ها آمد و رفت، استاد را دیده نتوانستم. کسی هم به سراغم نیامد تا مرا پیش استاد ببرد. روزان و

شبان در رفت و آمد بودند. کییل خان هم آمد و کارهای نیازمندانۀ خود را انجام داد و زمین سوخته را به بار آورد، باز هم به دیدار استاد رسیده نتوانستم.

یادی از شهید صلح پروفیسور برهان الدین ربانی

دلاور نسیمی؛ کارشناس ارشد روابط بین الملل و عضو مرکز تدوین



محمّد یوسف پدر برهان الدین ربّانی، مردی از توابع یفتل، منطقه دره جوزگون، ناحیه دهم مرکز ولایت «بدخشان» منسوب به یفتلی هاست. نیم قرن و یا بیش تر از آن می گذشت، در شهر «فیض آباد» سکونت داشت. خداوند برایش پسری عطا کرد. نامش را برهان الدین گذاشت. دقیقاً برهان الدین در سال ۱۳۱۹ هـ ش، در شهر فیض آباد مرکز ولایت بدخشان به دنیا آمد. این پسر زمانی به سن رُشد رسید و بزرگ تر شد، تخلصش را ربّانی انتخاب کرد. برهان الدین از کودکی شخص باهوش و زیرک بود. در ایّام صباوت (کودکی) علایم و نشانه های بارز شخصیتی منحصر به خود داشت.

حاجی صاحب محی الدین برادر بزرگ وی می گوید: «.. استاد در دوران کودکی، مثل کودکان دیگر به بازی های کودکانه، چندان علاقه ای نداشت؛ بلکه بازی های کودکانه در او کم تر دیده شده است..»

برهان الدین نخست در مکتب خانگی به یادگیری قرآن کریم و کتاب های ادبی پرداخت و سپس با خواندن علوم فقهی درس هایش را ادامه داد. این درس و تعلیم ابتدایی در آغوش پرمهر و محبّت خانواده بود. به همین خاطر علاقه او را به درس و تعلیم بیشتر کرد، سپس او با سخت کوشی در عرصه فراگرفتن علم و دانش، تلاش های زیادی را به خرج داد و در امر فراگرفتن درس و تعلیم و همچنان در مسیر دعوت و مبارزه با چراغ علم و دانش سرخیل خوبان و هم قطاران خویش گردید.

سید محمد خیر خواه؛ یکی از نویسندگان و قلم به دستان توانای کشور، در این باره چنین می نویسد: «.. خانواده استاد شهید از جمله متدینان منطقه خود بودند و مردم به آنان اعتماد کاملی داشته و مرجعی برای مردم محسوب می گردیدند. طفل خویش را از سن کودکی به تربیه دینی و اخلاق اجتماعی تربیه کرده، در قدم اول به او خواندن قرآن کریم و نمازهای پنج گانه و نوشتن انواع خط ها و فن حساب و ریاضی و یادگیری زبان مادری را با تدریس مثنوی معنوی مولوی جلال الدین محمد بلخی و کلیّات شیخ سعدی و اشعار حافظ شیرازی مصروف

می ساختند؛ تا اینکه زمان مکتب رفتنش فرا می رسد که او را در ابتدا به مکتب متوسطه فیض آباد مرکز ولایت بدخشان شامل گردانید...»^۱

او در سال ۱۳۲۶ هـ.ش، که [برابر است با ۱۹۴۷ میلادی]، هفت سال از بهار عمرش را به پایان رسانیده بود، شامل مکتب متوسطه شد و بعد از پایان دوره مکتب، به نسبت استعداد و توانای هایی که در او دیده می شد، به «دارالعلوم امام ابوحنیفه» در کابل راه یافت. بعد از ختم این دوره، شامل دانشکده شرعیات کابل گردید و از جمع شاگردان ممتاز دانشگاه کابل به شمار می رفت. از همین رو؛ وی بعد از فراغت به صفت استاد در این دانشگاه، دانشکده شرعیات مقرر گردید.

بعد از سه سال تدریس، کار و فعالیت های علمی و فرهنگی در دانشگاه کابل، به دوره ماستری دانشگاه الازهر مصر راه یافت. بعد از بازگشت به کشور، دست به فعالیت های فکری و فرهنگی زد. در این زمان [۱۳۵۲ هـ.ش، که برابر است با ۱۹۷۳ م] حکومت داود خان روی کار می شود و این حکومت، به مشوره برخی از چپی ها زندگی و فعالیت های «جریان بزرگ اسلام گرای کشور» را که فعالیت های فرهنگی می کردند محدود ساخت و حتی اینکه برخی از سران این جریان بیدارگری را در افغانستان سرکوب کرده و به زندان بُرد.

تعدادی را هم شهید ساختند و تعدادی هم مجبور به هجرت شده، از میان آنان برهان الدین ربّانی نیز راه هجرت را در پیش گرفت. استاد بعد از کودتای هفتم ثور و سلطه روس ها؛ یعنی تجاوز بیگانگان بر کشور، لباس رزم بر تن کرده و در جهاد برحق ملت مسلمان افغانستان رهبری آن را به دوش گرفت و همین قسم بعد از پیروزی مبارزات مسلحانه در مقابل دشمن، بر مسند قدرت قرار گرفت. سپس با تلاش های زیادی که برای صلح و امنیت دارد. دنیا تحمل یک روز بودنش را در قدرت نمی کند. توطیه هایی را بر ضد وی و حکومتش طرح می کنند. با وجود فشارهای زیاد داخلی و خارجی، او هرگز تن به خواست های دشمنان نمی دهد، سعی و تلاش برای آرامی ملت و مردمش می کند. در هر قماری عاشقانه برای نجات ملت و مردمش داخل عرصه سیاست می گردد و خوب می درخشد؛ تا اینکه دست توطیه ها را قطع کند؛ تا جایی موفق به خاموش ساختن فتنه ها و توطیه های داخلی شد؛ اما توطیه های بیرونی و آنانی که دشمن اصلی جهاد و مردم افغانستان بودند، گروه دیگری را ایجاد کردند و فتنه های بزرگتری را به مردم مسلمان افغانستان آوردند، تا اکنون ما شاهد وضعیت بد کشور بوده و هر روز توطیه های خطرناک تر و بدتر از قبل را شاهد می باشیم.

سرانجام دشمنان مردم افغانستان با کمک برخی از خود فروخته های داخلی قصد گرفتن

جان «مرشد روشن ضمیر» ما را کردند. در شامگاه بیست و نهم (۲۹) سنبله، سال ۱۳۹۰ هـ ش، که برابر است با ۲۰۱۱ م، استاد رهبر، جان را به جان آفرین سپرد.

شهید استاد برهان الدین ربّانی، در حالی به این درجه رفیع شهادت نایل شد، نیت ادای نماز و آوردن صلح را در افغانستان داشت؛ اما صلح ناباوران و دشمن ارزش ها، در حال احترام به حضرت استاد، خود را توسط دستار فضیلت منفجر ساختند. با توهین به دستار فضیلت استاد رهبر و مجاهد و عالم بزرگوار را از ما گرفتند. اما استاد عزیز، در تاریخ مبارزانِ راهِ خدا مفتخر به اخذ درجه رفیع شهادت شد.

﴿إِنَّا لِلّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ﴾^۱

روحش شاد و یادش گرامی باد.

این بود، نگاهی کوتاه از حیات پر بار برهان الدین ربّانی شهید مختصراً یادآور شدم. طوری که از تاریخ می خوانیم، کارنامه ها و زندگی شخصیت ها پر از درس و اندرزهای سودمند و ارزشمندی است که نمی توان آن را نادیده گرفت و یا هم ناخوانده از آن گذشت.

بناءً لازم است، در مورد شخصیت ها تحقیق و بررسی های علمی و همه جانبه صورت گیرد. هرچند ایجاب می کرد، این مهم را جماعت ها و گروه های علمی و تحقیقی بزرگتری انجام دهند؛ اما از روی ناگزیری سوز دل، عشق و علاقه به شخصیت علمی و سیاسی او، خوش بختانه، توفیق یافتیم در این زمینه از قلم شکسته خویش، با تمام کمی ها و کاستی ها، البته به قدر توان، خامه تر کرده، یدک بکشم و در مکتب عشق با رهبر پرافتخار جهاد و مقاوم مردم مسلمان افغانستان و زندگی او که در جمع بزرگان امت اسلامی یاد شده اند از وی -نیز- یاد کرده و سخن بگوئیم.

هرچند با ایشان هم عصر نبودم؛ اما با بخشی از زندگی این رهبر فرزانه در محیط و جامعه، فیض حضور داشتم و گاه گاهی هم شده است که از کودکی شرف دیدارش برایم حاصل می شد و از مهر و نوازش پدرانه اش فیض می بردم. بناءً مناسب می بینم، نکاتی را در مورد رهبر شهید تحریر کنم، خدا کند از عهده اش درست برآمده باشم.

در مورد برهان الدین ربّانی، شهید صلح افغانستان، نبشته ها و سخنان زیادی گفته شده است؛ اما این شناخت ها متفاوت و تفسیرهای گوناگونی دارد. با وجود این همه گفته ها و نبشته ها، باید پذیرفت که هنوز هم ناگفته های زیادی در باره این شخصیت ملی وجود داشته و دارد باید هم گفت و نوشت.

۱. بقره / ۱۵۶. ﴿الَّذِينَ إِذَا أَصَابَتْهُمْ مُصِيبَةٌ قَالُوا إِنَّا لِلّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ﴾ (آن کسانی که هنگامی که بلایی بدانان می رسد، می گویند: ما از آن خداییم و به سوی او باز می گردیم).

به باور نویسنده سطور؛ نبشتن و گفتن در مورد شخصیت استاد ربّانی، چنان که فکر می شود، آسان نیست. همین قسم یکی از بزرگان و قلم به دستان توانای کشور محترم دکتر عنایت الله خلیل هدف، در نبشته ای تحت عنوان «استاد ربّانی شهید؛ رهبر مبارزات و محور تحولات» آورده اند که:

«... به حق شخصیت استاد شهید به بحر پر تلاطم و خروشان می ماند که امواج آن پی هم در حال جهش و پرش و تغییر و تجدید است. از این رو نمی توان آن را برشمرد! و یا شخصیت استاد شهید، مانند کوه شامخی است که دارای فراز و نشیب، درّه ها و صخره های فراوان است؛ لذا نمی توان به قله های سرکشیده، اطراف و اکناف آن رسید.»^۱

از جناب حجة الاسلام والمسلمین سید هادی هادی می خوانیم: «... پروفیسور برهان الدین ربّانی، شخصیت بزرگ، متفکر و دعوتگر دل سوز و مهربان، بیش از نیم قرن فریاد بیداری را سر داد و پرچم آزادی را به دوش کشید و مبارزه فرهنگی را در دانشگاه کابل با جوانان هم دوره اش آغاز کردند و در زمان تجاوز بزرگترین قدرت هیولایی و جهنمی اتحاد جماهیر شوروی سابق، لباس رزم بر تن کرده، مبارزه مسلحانه را شروع کردند و از آن جایی که ایشان از عالمان برجسته و از دانشمندان شایسته و چهره شاخص وقت بودند، در رأس رهبری مجاهدین قرار گرفت و وارد عرصه های فرهنگی، جهادی و سیاسی برای آزادی و استقلال و حاکمیت عدالت شدند و در زمینه حاکمیت حکومت اسلامی را در سرزمین ملت قهرمان و شهیدپرور افغانستان فراهم ساختند و برای استمرار نظام الهی، جان خویش را نثار و با خون رنگین خود، درخت صلح را آبیاری کردند...»^۲

اکنون تلاش می گردد، در مورد این رهبر گرانمایه، مطالبی را به تحریر در آورم. هر چند می دانم، آنچه شایسته شأن و جایگاه اوست، عاجز بنویسم؛ زیرا به دلیل هم عصر نبودنم با رهبر شهید، بناءً رجوع کرده ام به روایت ها و نقل قول ها، خوشبختانه توانستم در گرفتن این روایات تا حد زیاد و توان بشری که بود، کوشش های را به شیوه های تحقیقی و علمی به خرج دهم.

امید این نبشته باعث رفع تشنگی پژوهشگران این عرصه و دوست داران حضرت استاد شهید قرار گیرد. دقیقاً در این باره، آقای عزیز احمد بارز، چه خوب نکات ظریفانه ای را به تصویر کشیده اند و چنین می نویسند:

«... صحبت کردن در مورد شخصیت استاد ربّانی؛ شهید صلح افغانستان که به اندازه عمر

۱. هفته نامه مجاهد؛ ۸ دلو ۱۳۹۰ هـ/ش/۱۲۸.

۲. نگاهی به آثاری از رهبر شهید / ۷۲.

من، وقت خویش را در راه مبارزات آزادی خواهانه و رهبری مردم بر مبنای آرمان های والای انسانی صرف کرد، خیلی دشوار است.»^۱

واقعاً نوشتن در این باره دشوار است؛ اما با این همه دشواری ها تلاش شده است در جمع دیگر اسلاف نویسنده خویش، شمه ای از حیات پربار و درخت تنومند آزادی و آزادگی را به تصویر کشید. هرکسی از ظن خود یار او شده و هر قلم به دست و سخنرانی تلاش کرده است استاد شهید را شخصِ نزدیک به فکر و باور و آرزوهای خود معرفی کند. این طرز دید و برداشت از شهید استاد برهان الدین ربّانی، به سان مثالی می ماند که بزرگی او چون آفتابی است که درخشندگی و روشنایی اش نصیب هر شخص محقق و نویسنده شده و خواهد بود؛ اما درست و بجا این است که با این اسلوب و روش، فقط دوست داران و شخصیت های مربوط به کاروان و همفکر در صف و سنگر جهاد خوب تر بنویسند؛ تا او را قسمی که هست، از باب فکر و اندیشه معرفی کنند.

خوش بختانه بنده و نزدیکانم از کودکی تا اکنون؛ افتخار داشتن همسفر کشتی در کاروانش را داشتم. بناء آنچه ذکر شد، به دلیل این بود، بیمی وجود دارد که برخی ها بر عدم فهم و آگاهی از شخصیت استاد شهید، می خواهند چهره او را به گونه دیگری معرفی کنند.

به باور بنده این نوع معرفی ها برای همچو مردی که واقعاً ویژگی های بلند شخصیتی منحصر به خود داشت، نباید ناآگاهانه و به قسم دیگری معرفی گردد؛ چون استاد، عالم دین و نویسنده توانا، سیاست مدار بی بدیل، مرد مؤمن و مجاهد بزرگ، استاد و مربی خوب، دارای اخلاق والا، چهره بشّاش و مبتسم، مرد حلیم و بردوبار، مبارز معتدل و میانه رو، رهبر مردم دوست و دین دار بود. قسمی که می دانیم با همه اقشار جامعه در ارتباط بوده و از تمام فراز و نشیب های زندگی مردم و جامعه ما، آگاهی کامل داشتند. او مرد صبور و مسئولیت پذیر بود، در مُبارزه به ناکامی باور نداشت؛ چون او در جهاد و مُقاومت، قافله ها و کاروان جهاد را طوری رهبری می کرد، که همیشه به زیردستانش، امید از موفقیت و پیروزی داشت.

بنابراین؛ نبشته هُذا، تلاشی است برای بازکردن مباحث در مورد شخصیت استاد برهان الدین ربّانی؛ از دوره های آغازین زندگی استاد شهید. این مرور کوتاه رهنمونی است برای پژوهشگرانی که در این باب می خواهند بنویسند و برای بنده سرآغاز نوشتن یک «زندگی نامه تفصیلی از مُرشد روشن ضمیر» جهاد و مُقاومت ملت مسلمان افغانستان است. در اینجا سید محمد خیر خواه در بخشی از نبشته ای خویش زیر عنوان «نظری کوتاه و گذرا بر ابعاد شخصیت شهید صلح استاد برهان الدین ربّانی» نبشته اند. از وی می خوانیم:

«..کسانی که با استاد یک‌روز و یا حتی چندساعتی هم اگر به‌سر بُرده باشند، به‌خوبی می‌دانند که استاد شخصیت حلیم، بردبار و باحوصله و بر خویش، همیشه مسلط و با همه‌کس مهربان و باعاطفه بوده و رویهٔ عطف‌آمیز را به همه‌کس توصیه می‌کردند. چنانچه چیزی که خودم در دوران جهاد به چشم سر مشاهده کردم، در سطور زیر می‌خوانید: «روزی چند تن از مجاهدین، بسیار باعصبانیت به‌حضور حضرت استاد رسیدند و ادّعا داشتند که یک جاسوس دشمن را دستگیر کردند و باید هرچه زودتر در محضر عام محاکمه و جزا ببیند. استاد در جواب شان گفتند:

«آیا شما تحقیق کردید؟ و او به جرم خود اعتراف کرده؟

و سوال‌های مختلف دیگری از این قبیل را نیز پرسید. مگر مجاهدین اصرار داشتند که ما همه تحقیقات لازم را انجام دادیم و او به جرم خود اعتراف کرده‌است؛ اما بعد از این گفت‌وگوهای که میان استاد و مجاهدین ردوبدل شد. استاد گفتند: «او را به مسئول مهمانخانه بسپارید و شما مرخص‌اید.

بعد از چند وقت دیدم، آن شخصی که مجاهدین ادعای مجرمیت آن را داشتند. آزاد گردیده و به زندگی شخصی خود مشغول است. این مهربانی و عطف استاد تنها نسبت به وابستگان رژیم نبود؛ بلکه به اسیران دشمن (اتحاد شوروی) که در جنگ دستگیر می‌شدند، عطف داشتند و همیشه توصیهٔ شان به حُسن برخورد و نیک‌رفتاری با آنان بود و به همه فرماندهان و مجاهدین دستور اکید داده بودند که با اسرای دشمن رویهٔ زشت و برخورد ناپسند نداشته باشند. همین برخورد نیک باعث شده بود؛ تا تعدادی از آنان مسلمان گردیده و به شوروی برنگردند.»^۱

در این قسمت از نوشته، به یکی از خاطرات رهبر شهید G از کتاب خط رهبر، ج ۴، توجه شما را جلب می‌کنم، استاد شهید می‌گوید: «.. در زمان جهاد برای دیدن مجاهدین به چترال رفته بودم، چند اسیر روسی را آوردند، یک جوان از لیتوانیا در میان آنان بود. در موتر یکجا به‌سوی پشاور روان شدیم، خیلی خسته شده بودیم. در میان دیر و چترال کوهی بلندی است، آنجا نشستیم، مجاهدین از موتر پایین شدند، تفنگِ گلکُوفی - که از روس‌ها به غنیمت گرفته شده بود و آمر صاحب شهید برای من فرستاده بود- گرفتم و شروع کردم به نشان‌زدن و در این لحظه، متوجه آن جوان اسیر شدم، دیدم که او می‌لرزد، از ترجمان علت لرزه‌اش را پرسیدم. جوان گفت: «می‌ترسم که مرا مکشید؛» من دیدم که او بیچاره بسیار ترسیده‌است، او را در موتر خود نشاندم و ترجمان را هم آوردم، در داخل موتر قصهٔ ما شروع شد؛ از او پرسیدم: «چه

انتظار داری، در برابر تو ما چه کار خواهیم کرد؟» گفت: «شاید مرا بکشید؛ زیرا من نفرهای شما را کشتم؛» در دنباله صحبت فهمیدم که با دختری نامزد بوده است. او ادامه داد که او را به زور آوردند و همیشه در فکر نامزدش است، برایش وعده کردم که او را نزد نامزدش می‌رسانم. [استاد می‌گوید:] وی در اول باور نمی‌کرد که او را به پیش نامزدش می‌رسانم، بعد که مطمئن شد، خواهش کرد که او را به سفارت روسیه تسلیم نکنیم. او می‌ترسید که او را می‌کشند. [سپس استاد شهید می‌گویند:] «من رئیس صلیب سرخ در پاکستان را دعوت کردم و از او تعهد گرفتم که آن جوان را به سلامت، نزد پدر و مادرش برساند و از وی هم برای اطمینان دهند که چنین شد.^۱

استاد ربّانی مرد مبارز و دعوتگری است که از محیط زادگاه و آغوش فامیل و خانواده، ره به‌سوی مبارزات پیهم و خستگی‌ناپذیر در زندگی‌اش شد. چنان‌که می‌گوید: «... من باید بگویم که اگر همسرم نمی‌بود، هرگز به مبارزات سیاسی خود قدم نمی‌نهادم، یقین دارم که بخش بزرگ زندگی‌ام مربوط همسرم می‌باشد... اگر او اطفال مرا تربیت نمی‌کرد، هیچ‌گاهی نمی‌توانستم، مصدر خدمت به این ملت قرار گیرم و همچنان در این راستا، مادر و مادرکلانم نیز رهنمای [نخستین] من بوده‌اند. مبارزه برضد مارکسیزم را من نه از کتاب و نه از آموزگار [آموخته‌ام که از] مادرکلانم آموخته‌ام و برای من همیشه این شعر را زمزمه می‌کرد.

واحسرتا که ملک بخارا خراب شد

دین شد ذلیل و دشمن دین کامیاب شد...»^۲

اینجاست که استاد، در کودکی، پیش از اینکه پا به عرصه تعلیم و تحصیل در مکتب و مدرسه بگذارد، فکر و اندیشه مبارزه برضد استبداد و اشغال و تجاوزگران را از آغوش گرم خانواده می‌آموزد.

بعد از اینکه برای تحصیل و تعلیم گام بر می‌دارند، تنها استادان او، در محیط و منطقه و جغرافیای کشور ما قرار دارند، آموختن علم را کافی نمی‌دانند؛ بلکه از مهم‌ترین علما و دانشمندان مراکز علمی جهان، علم و سیاست را فرا می‌گیرند که این مهم، نقش بسزای در حیات اجتماعی، علمی و سیاسی وی داشته و دارد. از جمله استادان وی از لحاظ جغرافیایی و حوزه‌های علمی وقت، که شهید استاد از آنان علم آموخته‌اند. به مراکز عمده تعلیمی بزرگ جهان اسلام، علمای کشور ما و غیره کشورهای دیگر تقسیم گردیده‌اند، آشنا می‌شود که ما آن را این‌گونه تقسیم کرده‌ایم:

۱. خط رهبر، جلد چهارم/ ۳۴.

۲. هفته‌نامه مجاهد؛ ۱۲ حوت ۱۳۸۳ هـ/ش/ ۳.

- ۱ - بخشی از علم و دانشی را که ابتدا استاد شهید فرا گرفته‌اند، استادان وی استادانی است که از بخارا فارغ شده‌اند و یا شاگردان علمای بخارایی بوده‌اند، آنان در افغانستان تدریس می‌کردند و از محضر آن بزرگواران استاد شهید، علم فرا گرفته‌اند؛
 - ۲ - بخش دیگری از علوم دینی را استاد شهید از استادانی آموخته‌اند، که فارغ دارالعلوم دیوبند بوده‌اند؛ از آنان هم که در افغانستان مدرّس بودند و تدریس می‌کردند، علم و دانش فیض برده‌اند؛
 - ۳ - بخش دیگری از علوم دینی، سیاسی و فلسفی را شهید استاد از استادانی آموخته‌اند که فارغ دانشگاه الأزهر و یا اینکه در آن دانشگاه بزرگ جهانی استاد بودند، از آنان علم فرا گرفته‌اند؛
 - ۴ - بخش دیگری از علوم دینی، اجتماعی، سیاسی و فرهنگی را از علمای وقت کشورمان آموخته‌اند که فقط فارغ مدارس و مکاتب داخلی کشور ما می‌باشند؛
 - ۵ - یک بخش دیگری از علوم را استاد شهید، از استادانی آموخته‌اند که از کشورهای مختلف دنیا فارغ شده‌اند، خصوصاً هنگامی که محصل دانشگاه کابل بودند و زمانی هم محصل دوره ماستری در ازهر شریف بودند، از آنان علم فرا گرفته‌اند.
- بنابراین از همه مهم‌تر اینکه استاد با این همه تنوع چهره‌هایی که استادانش داشت و از آنان در حیات خود علم حاصل کرده‌اند. می‌تواند دلالت به اندوخته‌های زیاد علمی وی داشته باشد که اوج پختگی و فهم بلند علمی و سیاسی استاد را در تمام عرصه‌های زندگی او بیان می‌کند.^۱

۱. این مقاله در هفته‌نامه وزین مجاهد، شماره بیست و چهارم، ۶ میزان ۱۳۹۶ خورشیدی، زیر عنوان «یادی از رهبر شهید و فرزانه استاد برهان‌الدین ربّانی» از قلم نویسنده به نشر رسیده است. «راقم سطور»

د ملی یوالی اونی په مناسبت

لیکوال: رفیق بحر



استاد برهان الدین رباني د هیواد په معاصر سیاست کې هغه شخصیت دی، چې که د دیني علومو په ډگر کې یې د الهیاتو په برخه کې ماستري کړېوه او د شریاتو پوهنځي د یو تکړه استاد په توګه یې خپل دیني رسالت ته رسولی ؤ، په سیاسي کې هم، د عملي سیاست له مخې د هیواد د معاصرو سیاسيونو له مینځه، له نورو زیات د سیاسي بصیرت او پراخې سینې خاوند ؤ. په سیاسي ډگر کې ښایي هر څوک وغواړي ځان مطرح کړي او په خپله زمانې مقطع کې د یو ځانګړي فکري مکتب لاروی او اهدافو غوښتونکی اوسي؛ خو د خپلو اهدافو په وړاندې له عجولانه تګ په نسبت په کراره کراره، خو په مستمره توګه مزل کول او د سیاسي افق شرایط په نظر کې نیولو سره د وخت سره سم، هغه دری ځنډول چې پکې نه له هدف څخه واټن پیدا شي او نه یې په وړاندې د خلکو حساسیتونه پیدا شي، دا د یو پاڅه او بريالي سیاستوال د بريالیتوب راز دی او دغه ځانګړتیا په ارواښاد استاد کې شتون درلوده.

ما د څلویښت کلن سیاسي کړکيچ د یو نږدې تعقیبونکي په توګه، تل د حوادثو او بحرانونو په جریان کې د جهادی او سیاسي رهبرانو کړنې او دریځونه څارلي دي او څارم یې، او دې نتيجې ته رسيدلي وم، چې شهيد استاد د پاڅه سیاسي بصیرت او زیرکتیا څخه برخمن ؤ؛ ځکه نوموړی تل د یو جذباتي او عاطفي لارښود تګلاره نه وه غوره کړې او نه یې د خپل یو حریف په وړاندې داسې انفعالي چلن غوره کړی ؤ، چې د خپلې ماضی او حال ترمنځه یې د موافقو له مخې تناقض معلومیده؛ بلکې د پاڅه تدبیر، نرمو اخلاقو: لکه حلم، تواضع او زغم یوه داسې نمونه وه، چې په افغانستان کې یې ډیر کم مثالونه موندل کیږي.

د سیاسي او جهادی تنظیمونو ترمنځه د خپلمنځي اختلافاتو پر مهال به هم، له نورو څخه نه ګرځېدې کیده؛ چې ډیر جوت او یو داسې عاطفي دری خونيسي چې وروسته ستونزې ولاروي. خو هيڅکله یې هم د خپلو موخو معتقداتو او ارزښتونو خلاف عمل هم نه ترسره کاوه. د شخصیتونو تشخیص او له هر چا سره د هغه د مزاج مطابق لامل دی چې د نورو جهادی او سیاسي رهبرانو له منځه، نوموړی په علمي، ادبي، فرهنگي او اجتماعي حلقو کې ډیر درنښت

لرلو او چا د یو خطرناک حریف په توګه نه پیژنده، البته د ګډو اهدافو، معتقداتو او ارزښتونو لرونکو ترمنځه؛ ځکه د خپلو اهدافو، معتقداتو او ارزښتونو مخالف لید لورو او ډلو په وړاندې خوږې ضرور مخالفت کیده؛ لکه د کمونستی رژیم د وروستی واکمن ډاکټر نجیب او یا د بې لارو او باطلو افکارو د پیروانو په وړاندې خو ضرور د دښمن په توګه پیژندل کیده؛ لکه همدا اوس مهال، که په ټولنیزو او خواله رسنیو کې وکتلی شئ، نو له بل هر چا څخه دده د بدنامس او شخصیت داغمن کولو لپاره ټول هغه قلمونه ډیر کار کوی، چې یا د کمونستی او نښلستی او یا سیکولر ایډیالوژیو او لید لورو خاوندان دی، چې دغه عمل د میوه دارې ونې په کانو ویشتلو معنا ورکوي؛ ځکه بې میوې ونه هم څوک په کانو نه ولسی. او دا حقیقت د ځینو نورو جهادی رهبرانو په هکله هم، تر یو څه برید مصداقیت پیدا کوي؛ چې د باطلو او انحرافي ایډیالوژیو خاوندان هغوی هم ټارګټ کوي، خو د استاد په اړه یې بیا هڅه ډیره اوسئ.

د علم، پوهې او فرهنګي تندې لرونکو لپاره استاد د باور وړ دمه ځای ؤ او پدې لپاره کې یې د روان کاروان لارویانو لاسنیوی کاوه؛ لکه د مثال په توګه بهرنیو هیوادونو ته د زده کړو لپاره د خوان قشر د لېږد په پروسه کې د نوموړي تائید او ترکیه پانې هر مسلمان افغان ته ورکول کیدې او د محصلینو او زده کوونکو لپاره یې د هغوی د تحصیل او زده کړې زمينې برابرولې.

د اسلامي تحریکونو او ډلو سره د نوموړي اړیکې له بل هر جهادی رهبر څخه ډیرې متوازي وې؛ د مثال په توګه زموږ د جهادی او هجرت چاپیریال پر مهال د افغانستان د جهاد څخه ملاتړ کوونکو ډلو له منځه د اهل تسنن او اهل تشیع دواړو خواؤ کې دده متوازن محبوبیت، که یو مثال دی، په اهل تسنن پیرو اسلامي ډلو لکه: الاخوان المسلمون، جماعت اسلامي، د ترکیې اسلامپال ګوند (رفاه، فضیلت او عدالت د نومونو په مختلفو پړاونو کې) د اربکان د لارویانو او یا د سودان د حسن ترابي د جبهې او نورو سره د نوموړي متوازي اړیکې د نوموړي په نورو رهبرانو باندې پدې ډګر د سیاسي بصیرت د پاڅه والی او متوازن سیاست بیلګې دی.

او هم د شوروي اتحاد د ړنګیدو او افغان جهاد د بریالیتوب پر مهال، د منځني آسیا د هیوادونو او ان تردې چې د وارثي روسیې د مشر تابه او د امریکا تر منځ په اړیکو کې د تعادل ساتل او په حساسو شیبو او اړتیا صورت کې امریکې او روسیې ته د نوموړي سفرونه هم، د نوموړي د سیاسي ذکاوت او پاڅه بصیرت ترجمانی کوي؛ ځکه افغانستان د خپل ماضي په آینه کې د یو ناپېلې سیاست لرونکی هیواد پاتې کیدو سره، د کراره خو ثابت تګښه تجربه لري؛ چې د کمونستی رژیم او دادی د بُن د توافقاتو وروسته موجوده واکمنیو کې یو لوری ته د وخت د واکمنانو د تمایل ناکامه سیاست، هغه عملی ثبوت دی چې هم راڅخه روسانو د کمونستی رژیم پر مهال یو نیم ملیون وګړي شهیدان کړل او دادی اوس راڅخه امریکا هم ورته

قربانی اخلی، چې د ښاغلی استاد پدی هکله متوازن سیاست د ستایلو وړ ؤ. د سولې او ملی وحدت په هکله د استاد تنده او لیوالتیا هم، هغه څه دی، چې ښایې د کورنیو جگړو پر مهال یو لوری ته د استاد واقع کیدو سره یې، هر افغان درک نکړای شی؛ ځکه د حاکم نظام د لومړي فرد په توگه، اړ ؤ چې له خپل نظام څخه دفاع وکړي او مخالف لوری تسلیمیدو ته اړ باسي، خو دې کې هم شک نشته چې د مجاهدنیو د واکمنی د وروستی وخت پر مهال له ښاغلی حکمتیار صاحب سره تفاهم او په حکومت کې د هغه د صدر اعظم په توگه راتگ، او یا د طالبانو سره د هغوی د پرمختگ پر مهال کندهار ته وفدونه لېږل او تفاهم ته یې اړ کول، د نوموړي لخوا د افغانانو د ویني توندولو د مخنیوي هڅه وه. او ان تردې چې د سپتمبر د یوولسمې له پېښې څخه د مخه د طالبانو د واکمنی په وروستی وخت کې د دواړو لوریو تر منځه یو شوی تفاهم، چې استاد او طالبان دواړه سره سوله کې نوی حکومت جوړ کړی، د نوموړي د سیاسي ذکاوت او سوله خوښی ثبوت دی. او یا هم له شهادت څخه یې د مخه، د کویتي له استازی سره (چې د سولې د سفیر په نوم راغلی ؤ، خو له استاده یې ژوند واخست) د نوموړي د کتلو لیوالتیا او سولې ته ژمنتیا له دې جوته معلومیده، چې د خپلې ناروغی د تداوی په نیت یو عربی هیواد ته د سفر اراده یې پرېښوده او خان یې افغانستان ته راوړسولو، خو د هیواد سولې او د افغانستان د سیاسي ثبات دښمنانو ورته انتظار ونکړ او ژوند یې ورڅخه واخیست. الله دې د هیواد د ټولو شهیدانو سره روح ښاد لری!

آمین.

استاد شهید فراتر از افغانستان

نویسنده: انعام الله رحمانی



بیست و نهم سنبله ۱۳۹۰ خورشیدی، از سیاه‌ترین و اندوه‌آورترین روزها در تاریخ معاصر دنیای اسلام است. در چنین تاریخی، اَمت اسلامی شاهد از دست‌دادن یکی از بزرگ‌ترین طلایه‌داران دعوت و عَلم‌برداران جهاد بود. این دعوتگر بزرگ و مجاهد سترگ، همانا استاد برهان‌الدین ربّانی بود که شهادتش همه عالم اسلام را در سوگ نشاند. بدون اندک‌ترین گمانه‌ای، استاد برهان‌الدین ربّانی؛ رهبر جهاد و مقاومت در افغانستان از بزرگ‌ترین شخصیت‌هایی بود که دنیای اسلام نظیر آن را کم دارد... او، در آوان صباوت همراه با چندی از استادان روشنفکر و متعهد و عده‌ای از جوانان بیدار و دردمند، «نهضت جوانان مسلمان» را اساس گذاشت و در همان روزگار به فعالیت‌های اسلامی پرداخت و تا آخرین لحظات زندگی این مسیر مقدّس را ادامه داد. یکی از ویژگی‌های بزرگ استاد - که او را از بسیاری‌ها تمایز می‌بخشی - فراملی بودن و فراملی اندیشیدن ایشان بود که شاید کم‌تر مورد توجه نویسندگان و پژوهشگران قرار گرفته باشد.

نَبشته‌ها، پژوهش کوتاه و مختصری است پیرامون اَمت اندیشی و موقف‌گیری‌های او نسبت به حوادث و رخداد‌های جهان اسلام. عزیزان خواننده، از کمرنگی این قلم و ناتوانی‌ای نویسنده چشم می‌پوشند و او را معذور می‌دارند.

هنگامی که جمهوری تاجیکستان در نهم سپتامبر ۱۹۹۱ میلادی، پس از تلاش‌های مستمر و دوامدار استقلال خود را به‌دست آورد، دشمنان صلح و آرامش توطیه‌ها چیدند و نقشه‌ها ریختند تا دولت تاجیکستان را در سنگر مخالفت با «نهضت اسلامی تاجیکستان» قرار دهند.

توطیه چنان گسترده بود که در اثر آن، شهروندان تاجیکستان بر ضد همدیگر صف‌آرایی کرده مدت پنج سال؛ یعنی از سال ۱۹۹۲ الی ۱۹۹۷ میلادی، در آتش جنگ‌های خانمان‌سوز

داخلی حریق گردیدند. استاد شهید پس از درک عمق توطیه دست به کار شد و دوبار امام علی رحمان و استاد سید عبدالله نوری را به افغانستان فرا خواند و آن دو را از عواقب خطرناک و پیامدهای ناگوار جنگ‌های داخلی بر حذر داشت. ملاقات نخست، قبل از سقوط کابل به دست طالبان در ارگ ریاست جمهوری و ملاقات دوم بعد از سقوط کابل در دهکده «خوس ده» تخار صورت گرفت که در این ملاقات، شهید احمدشاه مسعود هم حضور داشت.

اگر میان جگری استاد شهید نمی بود، شاید توطیه ریشه می دوانید و فاجعه دردناک و جبران ناپذیری تاجیکستان را به محل جنگ و افغانستان را به پایگاه آن مبدل می ساخت. این موقف خردمندانه استاد شهید، هم تاجیکستان را از جنگ‌های داخلی نجات داد و هم افغانستان را از آتش گودال آتشناک دسایس برون کشید. از این موقف در می یابیم که استاد شهید در پهلوی توجه بیشتری که به افغانستان داشت، دنیای اسلام و کشورهای همسایه را نیز از یاد نمی بُرد.



زمانی که بهار عربی در آستانه پیروزی قرار داشت و مصری ها داشتند نهایی ترین پله نردبان پیروزی را می پیمودند، استاد شهید سخنرانی جالبی پیرامون تحولات اخیر مصر ایراد فرمود و موضع خود را در قبال آن اعلام داشت.

در آن سخنرانی، توأم با تقدیر از رستاخیز بزرگ مصری ها و تونس‌ی ها، سخنان کوبنده‌ای را به سوی کشورهای غربی پرتاب کرده، اراده مردم را شکست ناپذیر قلمداد کرد و در پاره‌ای از سخنانش فرمود:

تا زمانی که یک رژیم سیاسی ملت را با خود نداشته باشد، اگر تمامی دنیا از آن حمایت کند نمی تواند به پای خود ایستاد شود، وقتی که ملت وارد صحنه شود در مقابل ملت ها هیچ کسی و هیچ قدرتی نمی تواند ایستادگی کند، این درس را مردم تونس و ملت عظیم مصر امروز به تمامی جهان داد، زمانی که ملت قیام می کند، نه اردو، نه پولیس، نه قدرت های بین المللی، نه حمایت های غرب و نه هیچ قدرت دیگر نمی تواند در مقابل آن بایستد؛ به این اساس احزاب، رژیم ها و کسانی که می خواهند در رأس قدرت قرار بگیرند، باید به ملت ها ارزش قایل شوند. (۱)

استاد شهید، در آخرین سخنرانی خویش در «اجلاس بیداری اسلامی» در تهران، از قیام بزرگ مردم مصر داد سخن می دهد و در آن رستاخیز پرشکوه، نقش اسلام گرایان را برجسته می نماید و رسانه های غربی را به طرفداری از لیبرال ها متهم می کند. استاد در قسمتی از سخنرانی انقلابی خویش می فرماید:

در روزهای اول، در آغاز پیروزی، مطبوعات غربی موضوعات را طوری می‌خواست اطلاع‌رسانی کند که گویا این جنبش توسط یک مجموعه جوانان لیبرال و غیرمتدین به‌راه افتاده؛ اما زمانی که پیروزی‌ها روزه‌روز زیاد شد، گفتند که خطر اخوان المسلمین و جریانات مذهبی است که انقلاب‌ها را می‌خواهند اختطاف کنند. (۲)

موضع‌گیری‌های خردمندانه استاد شهید، او را به یکی از محبوب‌ترین چهره‌های دنیای اسلام مبدل ساخته است.

سال گذشته (۱۳۹۵ هجری خورشیدی) در رونمایی برخی از آثار استاد شهید شرکت کردم. در میان سخنرانان یکی از دانشمندان مصری هم سخنانی داشت که دوست دارم پاره‌هایی از آن را نقل کنم.

دکتور محمد دویب الشریف، در قسمتی از سخنانش راجع به استاد شهید فرمود: «.. امام شهید ما، برهان‌الدین ربّانی، در این فضای ازهری زیستند و بهره‌مند شدند و به‌عنوان یک مبارز و مجاهد و پاسدار دین و میهنش به وطن برگشت و نزدیک به نیم‌قرن مُبارزه کرد.

خدای چنین امام بزرگوار و رهبر هوشیار و دانشمند بزرگ را بیامزد و می‌سزد که کتاب‌های او در شرق و غرب زمین تدریس شوند.» (۳)

این بود اندکی از موضع‌گیری‌های استاد شهید پیرامون قضایا و رویدادهای مصر.



قضیه فلسطین، پیوسته استاد شهید را رنج می‌داد و از آغاز مبارزات اسلامی خویش تا واپسین لحظات زندگی، در محافل و مجالس گوناگون این زخم ناسور و عضو دردمند جهان اسلام یاد می‌کرد.

استاد شهید، قضیه فلسطین را نه تنها مخصوص فلسطینی‌ها که مربوط همه مسلمانان می‌دانست و می‌گفت:

امیدواریم هرآنچه در توان داریم، برای مردم فلسطین دریغ نکنیم؛ زیرا قضیه فلسطین تنها قضیه فلسطین نیست؛ بلکه به جهان اسلام ارتباط می‌گیرد و قضیه همه مسلمانان است. (۴)

استاد شهید، انقلاب ملت مسلمان فلسطین را، جهش آزادی‌خواهانه می‌انگارد، صهیونیسم جهانی را جرثومه خبیث و یکی از بزرگ‌ترین توطیه‌های استعمار جهانی برای نابودسازی امت اسلامی قلمداد می‌کند:

انقلاب مردم مسلمان فلسطین در راه آزادی کشور محبوب‌شان از چنگال صهیونیست‌های غاصب، مراحل مختلفی را پشت‌سر گذاشت. در سال ۱۹۴۸ م، همین که استعمار جهانی، در

راه جداساختن مشرق و مغرب، کشورهای عربی و مسلمان، اسرائیل را به عنوان دانه سرطانی، در قلب دنیای عرب و اسلام غرض کرد و برای بقای این جرثومه خبیث، تروریست‌ها و آدم‌کشان حرفوی را از شرق و غرب با امکانات وسیع فرستاد تا ملت بی دفاع فلسطین را از راه کشتارهای بی رحمانه و دهشت افگنی، از خانه و دیارشان بیرون ریزند و به جای رهنزان و دهشت افگنان صهیونیست، جابه جا گردند. (۵)

حضرت استاد، سازمان ملل متحد را سازمانی می داند که در قبال حوادث خونبار و رویدادهای مهیب و وحشتناک دنیای اسلام، مهر سکوت بر لب می نهد و در برابر مسلمانان هیچ مسئولیتی را به رسمیت نمی شناسد:

«در شورای امنیت سازمان ملل متحد، جایی که به ظاهر به گفته فیلسوف شرق، «بهر تقسیم قبور انجمنی ساخته اند»، آماده نیستند تا طرح یک آتش بس را مطرح کنند، اگر به جای مردم فلسطین یک نفر مسیحی و یهودی کشته می شد، در دنیا شور به میان نمی آمد؟! اما چنان که پیش از این در جای دیگری گفتم، این قربانی ها ضایع نخواهد شد و این خون های پاک جهان اسلام را بیدار خواهد ساخت، امروز در دنیای اسلام میلیون ها انسان آزاده برخلاف اراده حکومت های مستبد به خیابان ها ریختند و با عشق و صلابت وارد صحنه ها شدند و از مردم مظلوم غزه حمایت و پشتیبانی کردند، شهادت ها در غزه باعث ایجاد حرکت و جهش جدید در میان مسلمانان شده است.» (۶)

استاد شهید، حتی در آخرین سخنرانی خویش، ملت مظلوم فلسطین را از یاد نمی برد و از حرکت مقاومت اسلامی حماس - که دنیا آن را به عنوان سازمان تروریستی ثبت کرده است - حمایت می کند، او در واپسین سخنانش در «اجلاس بیداری اسلامی» فرمود:

«ما از ملت مظلوم فلسطین از مبارزه بسیار قهرمانانه ملت فلسطین، از همه حرکت های اسلامی و ملی فلسطین و در رأس حماس و جهاد و سایر حرکت هایی که یقیناً در بیداری سهم داشتند، حمایت می کنیم. (۷)



در این جا مناسب می بینم تا قسمتی از مقاله ای را از کتاب «فرو مرد قندیل محراب ها» نقل کنم و درب موضوع را توسط آن ببندم:

استاد عبدالحق امیری - که خود در خارج از کشور به سر می برد - در مقاله ای تحت عنوان، به یاد استاد شهید، خاطره جالبی را یاد می آورد:

«.. در مرحله دیگری به دعوت دوستی به ضیافتی که به افتخار استاد شهید آماده کرده بود، راه یافتیم و آن جناب بنده را در میز استاد جای داده افتخار صحبت به این رهبر مدبر و ظنم را

برایم هدیه کرد.

من فکر می‌کردم در بیشتر از بیست کشور دنیا کار کرده بودم، با رهبران سیاسی، شخصیت‌های علمی، افراد کلیدی جامعه مدنی و متفکران این کشورها ملاقات‌های داشتم و از صحبت با آنان چیزهایی زیادی را آموخته بودم، خواستم از تجارب و اندوخته‌های خود چیزی بگویم که برای استاد مفید واقع گردد.

سخن در مورد وضع سودان - هم جدایی جنوب از شمال و هم جنگ‌های دارفور - مطرح شد. استاد وضع سودان را از لحاظ سیاسی و اقتصادی چنان تحلیل کردند که فکر کردم استاد سال‌ها بیشتر از من در سودان زندگی کرده بودند و به همین علت به تمام باریکی‌های بحران آن کشور دسترسی داشتند.

رشته سخن، ما را از سودان به یمن بُرد - جایی که زیدی‌های حوثی با حکومت رئیس‌جمهور پیشین این کشور جناب علی عبدالله صالح، جنگ داشتند - از قضا من یک‌ماه از ملاقات با استاد شهید به یمن رفته بودم و در ملاقاتی که معاون سرمنشی سازمان ملل در امور بشری، با آقای علی عبدالله صالح و چندتن از وزیران حکومت وی داشتند، شرکت داشتم. به خود بالیدم که اینجا حتماً بر استاد پیشی خواهم گرفت؛ اما هنگامی که استاد شهید از یمن سخن راند و به شخصیت‌های سیاسی و فکری آن کشور یاد کرد، فکر کردم ایشان دیروز از یمن آمده بودند و به تمام ابعاد اوضاع سیاسی، اجتماعی و اقتصادی یمن چنان رسیدگی و علم داشتند که احتمالاً سیاست‌مداران و تحلیلگران یمنی، از فهم آن عاجز بودند. به خود بالیدم که در کشور جنگ‌زده و فقیری چون کشور من، شخصیتی با چنان فهم و دانش وجود دارد.

استاد را هر باری که می‌دیدم با آخرین معلومات اوضاع جهان، به‌ویژه وضع ناگوار جهان سوم و مشکلات کشورهای در حال بحران، دسترسی کامل داشتند.» (۸)

این و آنچه در نبشته‌های بالاتر تذکر یافت، بیانگر شخصیت جهانی استاد شهید است. پس، اشتباه می‌کنند آنانی که استاد شهید را فقط و فقط رهبر جمعیت اسلامی افغانستان می‌دانند و سخت می‌لغزند آنانی که وی را به قوم معین، سمت معین و تبار معین مختص می‌سازند.

استاد شهید، شخصیت فرزانه و رهبر خردمندی بود که نه تنها افغانستان؛ بل تمامی دنیای اسلام و فرهیختگان امت اسلامی به رهبری او اعتراف داشتند و دارند که من جمله از بزرگانی چون: مرحوم مولانا ابوالاعلی مودودی، شهید عبدالله عزام، دکتور مصطفی محمد الطحان، استاد نجم‌الدین اربکان، دکتور کمال هلباوی و... نام بُرد. و اگر فرصت یاری‌مان رساند در نبشته‌های بعدی، دیدگاه‌های فرزانه‌ترینان دنیای اسلام را، راجع به حضرت استاد یاد خواهیم

آورد.

سرچشمه‌ها:

- سخنرانی استاد شهید راجع به تحولات اخیر مصر؛
- سخنرانی استاد شهید در اجلاس بیداری اسلامی - تهران؛
- نگاهی به آثاری از استاد شهید، جلد سوم، ص: ۲۵؛
- خط رهبر جلد چهارم، ص: ۰۶۱؛
- استقلالیّت انقلاب، ص: ۹۲؛
- خطّ رهبر، جلد چهارم، ص: ۵۵۱-۶۵۱؛
- فرو مُرد قنديلِ محراب‌ها، ص: ۱۹۲-۲۹۲.

شهید استاد ربّانی؛ الگوی امروز و فردای ما

احمدجان آریانی



در میان گروه‌ها و جوامع انسانی هرازگاهی که خداوند اراده کرده، شخصیت‌ها و چهره‌هایی ظهور کرده‌اند که با تعهد، پشت کار و استقامت بی‌پیشینه‌ای خط و مسیر نجات را ترسیم کرده‌اند و دلسوزانه داغ رنج، محرومیت و بیچارگی را از چهره ستمدیدگان و مستمندان زدوده‌اند.

رهبر شهید ما نیز از قماش چنین مردانی است که با درک شرایط و اوضاع ناگوار و نابسامان کشور دست و آستین بر می‌زند؛ تا مناسبات ظالمانه‌ای را که طی سده‌ها بر جامعه و تاریخ کشور تحمیل شده بود با الهام از پیام آسمانی، در راستای تحقق برابری اسلامی و عدالت اجتماعی برهم زند و راه را برای حضور شرافت‌مندانه همگان در عرصه‌های مختلف سیاسی، اجتماعی و فرهنگی فراهم سازد.

بدین سان او اسلام را مکتب رهایی‌بخش و نهضت انقلابی معرفی می‌کرد که رسالت آن شکستن زنجیرهای زورمندان، ویران کردن کاخ‌های ستمگران و خشکاندن ریشه‌های پیداست.

آری؛ او توانست پای تلقی و برداشت استبدادستیزانه و آزادی‌خواهانه از نصوص دینی را از میان کتاب‌ها به عرصه اجتماع بکشانند. استاد شهید با نوشتن رساله‌های «چه نوع مبارزه؟» و «آموختنی‌هایی در مسیر انقلاب اسلامی» تیوری انقلاب اسلامی را ارایه کرد و با رهبری داهیانه و خردمندانه‌اش به آن عینیت بخشید.

در میان رهبران و پیشوایان نهضت‌ها و جنبش‌های اسلامی در صدسال اخیر تنها شهید استاد ربّانی توانست بر سریر اقتدار تکیه بزند و فرمان براند؛ پس از شهادت استاد موج نوین بیداری اسلامی - که به بهار عربی شهرت یافت - نظام‌های زیادی را در کشورهای عربی خاورمیانه سرنگون کرد؛ ولی هیچ‌کدام توفیق آن را نیافت که موفقانه از بستر حوادث و رویدادهای که پسان‌تر اتفاق افتاد، به سلامت عبور کند و پس از مدّتی همه از متن به حاشیه

رانده شدند.

همچنان وقتی ما به کارنامه مبارزاتی استاد شهید نگاه می‌کنیم، استاد را شخصیتی می‌یابیم که اصول و ثوابت فکری‌اش را در پای هیچ مسئله‌ای قربانی نکرده‌است، دشواری‌ها و ناگزیری‌های سیاست، گاهی توفیق چنین کاری را از بسیاری سیاست‌ورزان می‌گیرد و آنان را بر سر دوراهی انتخاب قرار می‌دهد؛ اما استاد شهید، راه دُشوارِ مُبارزه را با ایمان به خدا و عشق به مردم آغاز کرد؛ در دلِ حوادث و رویدادهای جانکاه و توان‌فرسا استوار گام برداشت؛ با استعمار خارجی و استبداد داخلی با جسارت تمام درآویخت و هر دو را به زانو درآورد. او با حضور، در همه صحنه‌ها و عرصه‌ها از حق و حقیقت مجدانه دفاع کرد...

استاد شهید برای ما و نسل‌های پس از ما به‌عنوان الگوی عالی و متعالی به‌شمار می‌آید که می‌بایست راه و رسم او را ادامه داد و بر خط فکری و مبارزاتی او استوار ماند. استاد شهید سرانجام در راه تحقق صلح و عدالت با پیکر خونین به دیدار خدا شتافت.

تعلیم و تربیت در اندیشهٔ پرچمدار صلح شهید استاد ربّانی

نویسنده: خیرالله خیرخواه



درآمد:

همان گونه‌ای که خواننده عزیز خود بهتر و بیشتر می‌داند و بر موضوع اِشْراف کامل دارد. تعلیم و تربیت، نقش بارز و برجسته در اندیشه و جهان‌بینی اسلامی دارد و اسلام - به عنوان دین کامل الهی - در آغازین پیامش - که توسط جبرئیل امین به پیامبر آزادی تلاوت می‌گردد - امر بر «خواندن»، «دانش» و «قلم» می‌کند، که این سه شاخص، جایگاه ارزشمندی در قرآن کریم دارند. از این رو؛ پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بیشتر وقت‌شان را وقف، «تربیت»، «تعلیم» و «تزکیه» اصحاب و یارانش کرد و به فراگیری علم نه تنها تأکید کرد؛ بل فراگیری علم را اجباری ساخت. بنابراین؛ تعلیم و تربیت همان طوری - که در اسلام جایگاه بلند و ارزنده دارد - استاد ربانی شهید هم به عنوان یک اندیشمند مسلمان و پیرو صادق پیامبر، بیشترین توجه و کار را در ساحت تعلیم و تربیت نموده است. از مقالات و رساله‌ها گرفته تا سخنرانی‌ها، مصاحبه‌ها، گفت‌وگوها و ... که ایشان در حیات ۵۰ ساله خویش انجام داده‌اند و به «تعلیم و تربیت» ارزش ویژه‌ای داده و این امر در حکومت و رهبری ایشان، جایگاه برجسته و بارز داشته است.

سرلوحه کار و اهداف عمده استاد، از آغاز برنامه‌ریزی مبارزات فرهنگی و سیاسی تا سازماندهی سربازان به جنگ و پیکار و تا رسیدن به سکوی ریاست جمهوری و ریاست شورای عالی صلح، توجه بیشترشان بر فراگیری «تعلیم و تربیت» بوده است که در این مورد خود می‌فرماید:

«مجاهدین ما به خاطر حفظ فرهنگ، تمدن و دانش جهاد کردند. در تاریخ کم‌تر مبارزات ملی سراغ می‌شود، که در سخت‌ترین اوضاع از کم‌ترین فرصت، عمده‌ترین استفاده در راه توجه به فرهنگ و تعلیم و تربیه را کرده باشند.»^۱

این سخن نشان می‌دهد که استاد شهید بیشتر تلاش‌شان این بوده که در قسمت تعلیم و تربیت کار درست صورت بگیرد و به همین اساس هم، کارهای ارزنده و بزرگی را از قبیل: ایجاد مراکز علمی و آموزشی، تأسیس پرورشگاه‌ها، اکمال مکاتیب و دارالایتام‌ها در زمان جهاد و مقاومت، ایجاد انجمن نویسنده گان و سخنوران جمعیت اسلامی، اعزام صدها تن از جوانان از نقاط مختلف افغانستان به کشورهای مختلف دنیا، به هدف فراگیری آموزش‌های تخصصی چون: علوم انسانی و اسلامی و تجربی و... که به این اساس می‌توان گفت که استاد ربانی، یگانه رئیس جمهوری بودند که توجه و تلاش بیش از حدشان در قسمت رشد و پیشرفت نظام تعلیمی و تربیتی نه‌تنها، افراد مربوط به مجاهدین و جمعیت اسلامی؛ بل به تمام فرزندان مسلمان مردم افغانستان بوده‌است که برای این ادعا می‌توان به «تاریخ معارف افغانستان» از جمیل الرحمن کامگار و ده‌ها مقاله و رساله دیگری از این قبیل، مراجعه کرد و کارکرد این رهبر فرهمند و فرزانه مردم افغانستان را به بررسی و ارزیابی گرفت.

حال برای تفهیم و تبیین بیشتر موضوع، تعلیم و تربیت را در اندیشه استاد، به چند بخش تقسیم می‌کنیم:

الف) تعلیم و تربیت اسلامی:

منظور از تعلیم و تربیت اسلامی در اندیشه استاد ربانی؛ پرورش افراد صادق و صالح، مؤمن و فداکار به اسلام و ارزش‌های بلند انسانی است. از نظر استاد زمانی که فرزند مسلمان مورد پرورش دینی قرار گرفت، می‌تواند مطابق با عصر و زمانش رشد بکند و مفید واقع گردد، مثلاً در قسمت تربیت طفل از نظر اسلام چنین رهنمودی دارد:

«...آشناساختن کودک با ثقافت سالم هر عصر و قرارداد اطفال در جریان نیازمندی‌های مثبت روز، از ارزش‌های تربیتی اسلام است.»^۱

و با این سخن استاد می‌توان گفت که ما علاوه از اینکه فرزندان خویش را با ثقافت و دانش‌های هر عصر تربیت دینی و اسلامی می‌کنیم، در قسمت آموزش مسایل ابتدایی دینی برای آنان تلاش وافر به خرج بدهیم، قرآن کریم و احادیث رسول گرامی را به‌صورت درست و دقیق به آنان تدریس بکنیم، تا آنان نسبت به آموزه‌های اسلامی بیگانه نباشند و بتوانند در مسیر درست حرکت بکنند و برنامه‌های زندگی‌شان را مبتنی به آموزه‌های قرآنی و احادیث رسول گرامی، ترسیم بکنند و افراد مفید و مؤثر به جامعه اسلامی و انسانی تقدیم شوند.

استاد شهید همین‌گونه، به تربیت فکری، ذهنی و عقلی طفل از نظر اسلام تأکید کرده و این‌گونه تربیت را برای افراد خانواده و جامعه مؤثر قلمداد کرده و اذعان می‌کند که اگر جوانان

مسلمان طبق معیارهای اسلامی پرورش درست نشوند و مورد توجه قرار نگیرند، جامعه نمی‌تواند گامی به جلو بگذارد و مسیر توسعه و پیشرفت را ببیماید.

استاد به همین ترتیب؛ برای برپایی اهداف بلند دینی و پیاده‌شدن آموزه‌های اسلامی و درخشش بیشتر دین اسلام و تربیت فرزندان مسلمان، برای خدمت‌گزاری به اسلام و جامعه، این‌گونه ارشاد می‌کند:

«بنیان‌گذاری حیات ملی بر اساس تعالیم جاویدان و خلل‌ناپذیر این دین، تربیت و رشد سالم نسل جدید به روی ارزش‌های بزرگ آن، از نخستین خواسته‌های فرزندان باشهامت و دیندار این سرزمین است.»^۱

و سپس استاد یگانه عامل همبستگی و وحدت میان جنبش‌های ملی افغان‌ها در طول تاریخ را تمسک به تعالیم اسلامی می‌داند و چنین ابراز نظر می‌کند:

«پیروی و تمسک به تعالیم ارزنده اسلام، عالی‌ترین مظهر وحدت و همبستگی و بزرگ‌ترین محرک جنبش‌های ملی افغان‌ها در گذرگاه تاریخ بوده و فرمانبری کامل از اساسات آن، یگانه راهی است در تشکیل یک جامعه متمدن و نیرومند.»^۲

در ادامه؛ استاد یگانه راه معرفی عظمت و جلال دین اسلام را به جهانیان، پرورش‌گاهی فرزندان مسلمان می‌داند و می‌گوید:

«کاروان معرفت هر قدر رو به جلو رود و به هر پیمانه که حقایق جدید در اثر تلاش‌های عظیم و سرسام‌آور انسان، در راه شناسایی این جهان پهناور بیشتر کشف گردد و پرده از روی مجهولات برداشته شود و هر قدر افکار فرزندان آدم آراسته و پیراسته گردد، به همان اندازه عظمت و جلال این دین، بر جهانیان روشن‌تر می‌شود.»^۳

آنچه در این مبحث گفته آمدیم، شمه‌ای از اندیشه استاد شهید، در قسمت تعلیم و تربیت اسلامی بود که با این کوتاه‌گذاری نمی‌توان همه بحث تعلیم و تربیت اسلامی را در این مقاله کوچک جای داد و خلاصه کرد؛ بل این امر نیاز به واکاوی و پژوهش بیشتر دارد که اهل دانش می‌توانند بیشتر و خوبتر در این زمینه تحقیق بکنند تا از این مهم موفق به درآیند.

ب) تعلیم و تربیت نظامی:

استاد ربانی شهید؛ به‌عنوان یک آموزگار صاحب تجربه و دانش، علاوه از اینکه بر تعلیم و تربیت دینی تأکید می‌ورزند، برای اینکه مسلمانان با چگونگی استفاده از ابزار و آلات جنگی

۱. کاروان حرم، ص: ۸۹.

۲. همان، ص: ۸۹.

۳. همان، ص: ۹۰.

آگاهی یابند و در میدان مبارزه با دشمنان به گونه دقیق و درست برزنند، مجاهدان استعداد جنگی و رزمی داشته باشند، تعلیم و تربیت نظامی را برای جوانان مسلمان پیشکش می‌کند و طرح تربیت نظامی استاد، به هدف تقویت اردوی اسلامی باعث می‌گردد که در زمان جهاد، مراکز آموزشی نظامی زیادی تأسیس گردد، مانند: غُند خالد ابن ولید، دانشگاه نظامی حضرت علی، مکتب نظامی، ایجاد شورای نظامی نظار توسط قهرمان ملی و...^۱

استاد با چنین رویکردی بر تعلیم و تربیت نظامی تأکید ورزیده و بر گفته خویش پافشاری نموده و دلایل موجه و دقیقی نیز ارائه می‌کند، «جمعیت، برای استحکام قدرت‌های رزمی، استراتژی خود را بر مبنای تمرکز و توحید قدرت‌های جهادی و رشد و تشجیع استعداد‌های جهادی استوار ساخت، در حالی که بعضی‌ها چنین می‌اندیشیدند که تشویق بیش از حد برخی از فرماندهان، عامل عصیانگری و استقلال‌طلبی و استغناي آنان از مرکز رهبری می‌شود؛ اما جمعیت بدون خوف و هراس تا آنجا که مقدور بود، برای رشد نظامی و سیاسی فرماندهان مستعد پرداخت؛ تا این چهره‌های درخشان در گوشه‌های تاریک باقی نمانند و در فردای کشور آن‌چنان که در دوران مُبارزه مسلحانه، در بُعد نظامی از خود رشادت و قابلیت نشان داده‌اند، در اداره سیاسی جامعه نیز عملاً مطرح شوند و روی همین سیاست، حالا مشاهده می‌کنیم که جمعیت اسلامی در سراسر افغانستان دارای برجسته‌ترین فرماندهان و جبهات مقتدر می‌باشد.»^۲

پس با تأکید بر سخنان بالا به این نتیجه می‌رسیم که هر گروه و حزبی، اگر در قسمت آموزش و پرورش افراد خویش، در عرصه نظامی توجهی نکند، افراد و اعضای خویش را مورد پرورش درست نظامی قرار ندهد، نمی‌تواند در دیگر عرصه‌ها رشد بکند و نتیجه مثبت به‌دست آورد.

استاد برای این ادعای خویش، نمونه‌هایی از افراد تربیت‌یافته خویش را در عرصه نظامی، در ولایات مختلف نام می‌برد و به آنان نیز می‌بالد، از جمله فرمانده مسعود شهید، فرمانده ذبیح‌الله، امیر اسماعیل خان، ملا نقیب‌الله آخندزاده، محمد اسماعیل طارق، ده‌ها و صدها فرمانده تربیت‌یافته دیگر و نقش اینان را در شکست قشون تاندان مسلح روسی نیز یاد می‌کند. یعنی برون‌داد جمعیت اسلامی با در نظر گرفتن تربیت نظامی، در مقایسه با احزاب دیگر چشمگیر و قابل ملاحظه بوده است و این همه، از یمن تلاش و توجه رهبر خردمند جهاد به تعلیم و تربیت نظامی دانسته شده است.

۱. ما کیستیم و چه می‌خواهیم، ص: ۱۶، ناشر: مرکز تدوین آثار رهبر شهید.

۲. همان، ص: ۱۰۶.

ج) تعلیم و تربیت اخلاقی:

تعلیم و تربیت اخلاقی در اندیشه استاد شهید، بغایت مهم و ارزنده است. زمانی که استاد از تربیت سخن می‌زند، هدف ایشان این است که باید افراد جامعه اسلامی تربیت دینی و فکری شوند، از انحراف اخلاقی، پخش فحشا و فساد، توسل به فساد، از هر راهی بپرهیزند که یگانه راه آن را تربیت اخلاقی می‌داند و یگانه عامل سقوط و انحطاط فکری و دینی در یک جامعه را افسارگسیختگی اخلاقی می‌داند و تأکید می‌ورزد که یگانه راه نجات جامعه این است که باید افراد آن پرورش اخلاقی ببینند و از توسل به فحشا و فساد و «اندیشه‌های تباه‌کن» بپرهیزند که استاد شهید، خطرناک‌ترین سلاح را که باعث تباهی و نابودی افراد یک جامعه می‌شود، در انحراف از خطوط اساسی اسلام و پخش فساد و فحشا می‌داند و می‌فرماید:

«دین به فساد اخلاقی و به فساد سیاسی و به فساد اجتماعی اجازه نمی‌دهد و دین پیام اصلاح و پیام بازسازی جهانی و پیام وحدت بشری را دارد.»^۱

و همین‌طور به تأکید می‌گوید:

«اسلام به انحراف اخلاقی و فساد اجتماعی اجازه نمی‌دهد و فساد اخلاقی را عامل انحطاط و از بین رفتن ملت‌ها و تمدن‌ها می‌داند.»^۲

پس بر ماست که خود، خانواده و جامعه خویش را از آلوده شدن به فساد اخلاقی باز داریم و در جهت تربیت اخلاقی جامعه خویش بکوشیم تا جامعه ما یک جامعه سالم و عاری از فساد اخلاقی باشد.

در نظر گرفتن مسایل اخلاقی و عوامل آلوده شدن افراد جامعه به آن، باعث گردیده است که امروزه جامعه ما دچار مشکلات فراوانی شود که خانواده‌ها از این ناحیه، سخت در رنج و مصیبت‌اند.

د) تعلیم و تربیت سیاسی:

در اندیشه استاد؛ تعلیم و تربیت سیاسی نهایت مهم و ارزشمند است؛ چون اگر افراد در یک جریان یا حزب از مسایل مهم سیاسی آگاه نباشند، نمی‌توانند به گونه صحیح و دقیق، در مبارزات سیاسی و علمی فایق آیند، از این‌رو، استاد افراد و اعضای مهم حزب خویش را به فراگیری «علم سیاست» فرا می‌خواند و تأکید می‌کند:

«باید در سازمان، کادرها و شخصیت‌های بیشتری رشد کنند؛ تا اینکه یکی از بین می‌رود،

۱. خط رهبر، ج: ۷، ص: ۶۰.

۲. همان، ص: ۱۰۸.

دیگری جایش را پُر کند...»^۱

در ادامه، استاد شهید برای استناد سخن خویش، حکایتی را بازگو می‌کند:

«یگان وقت بعضی از آشنایان و بعضی از افغان‌ها برایم می‌گفتند: استاد ربّانی! خودت قوماندان‌ها را به حدی رشد می‌دهی که آن‌ها را خود رهبر جور می‌کنی.»

من می‌گفتم: «بلی! من یک روز نیستم، باید اینان همان توانایی سیاسی و نظامی و هرنوع امکاناتی را داشته باشند؛ تا صلاحیتی برای ادامهٔ مبارزه داشته باشند و به -لطف خداوند- در جمعیت، عناصر -گذشته از اینان- بسیار قوی رشد کردند. خصوصاً سپه‌سالار شهیدمان، اسماعیل خان، ذبیح‌الله و صفی‌الله، استعدادهای بسیار فوق‌العاده‌ای بودند، که تا هنوز از آنان کم‌تر نام برده شده است.»^۲

بنابراین؛ در قسمت تعلیم و تربیت سیاسی، استاد سخنان و حرف‌های زیادی دارند که برای هر ره‌رو استاد، لازم است که تا این رهنمودها را «شاه‌کلید» راه خویش قرار دهد و بر اساس آن عمل کند و همین است که قله‌های پیروزی را خواهد پیمود و به هدف خویش خواهد رسید.

إن شاء الله؛ در آینده روی این موضوع بیشتر و بهتر تمرکز می‌کنیم و یافته‌ها و فراورده‌های خویش را در قسمت «جایگاه تعلیم و تربیت در اندیشهٔ استاد ربّانی شهید» به بررسی خواهیم گرفت.

۱. خط رهبر، ج: ۷، ص: ۲۳.

۲. همان، ص: ۲۴.

تعلیم و تربیت از دیدگاه شهید استاد ربّانی

نویسنده: خیرالله خیرخواه



چکیده

تعلیم و تربیت (آموزش و پرورش) اصطلاحی است که در آموزه‌های اسلامی ما، از جایگاه بلند و ارزشمندی برخوردار است. از این رو سخن گفتن پیرامون این موضوع، آن هم در قالب یک مقاله کوچک و متواضعانه، کاری است دشوار. چون تعلیم و تربیت، گسترده‌ترین بحثی است که از زوایای مختلف، در اندیشه‌های بزرگان و دانشمندان تعلیم و تربیت، مورد بحث و بررسی قرار گرفته است.

هر دانشمند و فیلسوفی و هر متخصصی در این عرصه، روش و محتوای آموزشی خاصی را پیشنهاد می‌کند که سعی نویسنده در این مقال این است که دیدگاه‌های تربیتی - آن مربی بزرگوار - را به بررسی بگیرد.

روش تحقیق تحقیق از نوع کتابخانه‌ای و به گونه توصیفی است.
واژگان کلیدی: تعلیم و تربیت، استاد شهید، اسلام، آموزش و پرورش.

مقدمه

بدون شک؛ شهید پروفیسور برهان الدین ربّانی، از معدود رهبرانی است که از دانش و معرفت بلند دینی و سیاسی در میان رهبران و زعمای مسلمان در کشورهای اسلامی برخوردار بوده و او از باسوادترین، دانشمندترین و پرکارترین رهبر و رئیس جمهور سرزمین‌های اسلامی بوده است، که هم سیاست می‌کرد و هم به صنف درسی می‌رفت و در دانشگاه کابل، به تدریس و تعلیم و تربیت دانشجویان می‌پرداخت.

او از آن آوان کودکی، در خانواده‌ای رشد و پرورش یافت که همه صاحب دانش دینی بودند. پدر مرحومش مولانا محمدیوسف، عملاً به تربیت و تعلیم فرزندان محل و روستای‌شان در بدخشان می‌پرداخت. او پیش از آمدن به کابل، معرفت‌ها و دانش‌هایی را از محیط دبستان و

مدارس دینی دیار بدخشان، فرا گرفته بود و با آمدن به دارالعلوم امام ابوحنیفه - رحمه الله علیه - و رفتن به دانشگاه کابل، به مدارج بلند علمی رسید و در این مرکز بزرگ علمی و تاریخی، به شماری از آرزوهایی که داشت به آن دست یافت.

او علاوه از اینکه تدریس می کرد و رسالت بزرگ تربیت، تدریس و معلّمی را به عهده داشت، دست به فعالیت های قلمی می زد و به صورت ویژه مجموعه های از «جوانان مسلمان» را نیز تربیت می کرد.

بلی؛ استاد شهید در همان بدایت دانش آموزی اش، مقاله می نوشت و به عنوان یک دانش آموز و بعدها به عنوان دانشجوی ممتاز و متحرک، خلاق و با پشت کار، در میان دیگر دانش آموزان و دانشجویان یک سروگردن، بلندتر و بالاتر می درخشید و تراوش های فکری و قلمی او نشان می دهد که او هیچ گاهی در بخش تعلیم و تربیت و فراگیری آن، گامی به عقب نکشیده است. همان گونه که از کودکی علاقه مند به تعلیم و تربیت درست و سالم بود تا زمانی که شربت گرم شهادت را به لب کشید، مردم و جامعه اش را، نسل جوان و فرماندهان زیر امرش را به فراگیری تعلیم و تربیت درست و سالم فرا می خواند و منصب زعامت و رهبری، هیچ گاه او را از مشغولیت های تعلیمی و تربیتی باز نداشت؛ بل او مصمم تر و با برنامه تر از پیش، با اهداف بلند و حساب شده، گام به جلو گذاشت و اندیشه های تابناکش را چه به صورت نوشتار و چه به صورت گفتار - در هر زمان و مکانی که فرصت ارایه آن را داشت - بیان کرد.

خواننده گرامی! در مقال حاضر، نویسنده به دنبال پاسخ این پرسش است که «تعلیم و تربیت» در اندیشه استاد شهید، از چه جایگاهی برخوردار بوده است؟ و استاد از چه روش ها، فنون و مهارت های در ارایه مطالب و موضوعات تربیتی استفاده می کردند و مردم را به فراگیری آموزش و پرورش فرا می خوانند؟

باور نویسنده این است، مقال حاضر بتواند، گوشه ای از اندیشه های استاد شهید را در رابطه به تعلیم و تربیت بازتاب داده و مفاهیم و اطلاعات تازه ای را به خورد نسل آگاه و تحصیل کرده کشور پیشکش کند؛ باشد که جایگاه استاد، به عنوان یک رهبر دانشمند و مبارز، عالم حکیم و دعوتگر، زعیم دردمند و آگاه، استاد بیدار و بابرنامه، خطیب پرشور و سحرآفرین، و رهبر آگاه از اوضاع و احوال جامعه اش بود، تثبیت گردد و اندیشه های ارزشمند او را به معرفی بگیرد؛ تا چهره استادبودن استاد، بیشتر تبارز کند؛ تا یک زعیم و رئیس جمهور.

بلی استاد، یک معلّم بابرنامه و صاحب دانش بالایی بود که حرف و راهکارهایی بلندی داشت که می تواند امروز به عنوان یک الگو و اسوه نیکو به همه دوست داران دانش و معرفت، سیاست و دعوت قرار بگیرد.

روش تحقیق:

این تحقیق با روش توصیفی و کتابخانه‌ای است که در فرصت اندک، سعی شده است تا مطالب و موضوعات تازه‌ای را از این قلم به خورد مردم مسلمان و مجاهد سرزمین افغانستان، دانشجویان و دانش‌آموزان و آموزگاران مراکز علمی قرار بدهد.

نخست؛ مفهوم تعلیم و تربیت:

پیش از اینکه به اصل موضوع پرداخته شود، بجا و بایسته است تا مفاهیم تعلیم و تربیت توضیح داده شود:

الف) تعلیم: لغت‌نامه دهخدا، واژه «تعلیم» را این‌گونه معنا می‌کند: «تعلیم؛ بیاموختن و بیگاهانیدن، آموزانیدن و آگاه کردن، کسی را چیزی آموختن است.»^۱

ب) تربیت: لغت‌نامه «المنجد»؛ تربیت را به معنای نشو و نمادادن، زیادکردن، پرکشیدن و مرغوب‌ساختن معنا کرده است و در انگلیسی به معنای «education» (پرورش و رشد جسمی و غیرجسمی) آمده است که در زبان پارسی به آن «آموزش و پرورش» گفته می‌شود و راغب اصفهانی هم در «مفردات»، واژه تربیت را از ریشه زبانی «ر.ب.و» دانسته که به معنای زیادت و فزونی رشد و برآمدن، آورده و برای کاربردهای گوناگونی از این ریشه، به همین معنا مثال‌های آورده است.^۲

دوم؛ تعلیم و تربیت در اندیشه استاد شهید:

استاد شهید، به سان دیگر دانشمندان مسلمان، در عرصه تعلیم و تربیت، رهنمودهایی دارد که اگر خواننده گرامی، گذری به کتاب‌ها و نوشته‌های این مرد قلم و قدم داشته باشند، می‌داند که استاد چه سخنان بلند و حکیمانه‌ای در مورد تعلیم و تربیت دارد! چون او نمادی از یک مربی عملگرا، معلّم صاحب اخلاق والای اسلامی، فیلسوف حکیم و فرزانه .. بود. از این‌رو بهتر است که این اندیشه‌های بلند او با اندیشه‌های دیگر دانشمندان تعلیم و تربیت مقایسه و بررسی گردد، که طبعاً این مسأله زمان‌بر است؛ تا دانشجویان و آموزگاران این عرصه، استاد معلّم و مربی و برنامه‌ریز و مدیر را در این حوزه، هم به مطالعه بگیرند و هم سخنانش را الگوی خویش قرار دهند که نویسنده هرکدام را به گونه شماره‌وار به خوانندگان محترم پیشکش می‌کند:

۱. دهخدا، علی اکبر، (۱۳۴۵)، لغت‌نامه، محل نشر: تهران، مؤسسه لغت‌نامه دهخدا؛

۲. معلوف، لویس، (۱۳۸۷)، فرهنگ المنجد فارسی به عربی، مترجم محمد بندر ریگی، محل نشر: تهران، ایران؛

۱- تعلیم و تربیت سالم؛ این اصطلاح در اندیشه استاد شهید، هم در نوشته‌ها و خطابه‌هایش و هم در کردار و تعاملاتش به وضوح مشاهده می‌گردد. مثلاً به کتاب: «محمد نخستین مربی و آموزگار بشریت» برگردید و اندیشه‌های بلند این معلم نرم‌خو و حلیم را بخوانید: «تعلیم و تربیت، مهم‌ترین ناحیه پر عظمت رسول اکرم صلی الله علیه و آله را تشکیل می‌دهد و این یک حقیقت مسلم است که تعلیم و تربیت سالم، منبع همه فضایل و نیکی‌هاست. اگر صلاح و درستی در ساحه اقتصاد و سیاست، اخلاق و اجتماع و دیگر پهلوه‌ها و نواحی زندگی، ملاحظه می‌شود، این همه محصول تعلیم صحیح و تربیت سالم است.»^۱

استاد در اینجا، بیشتر تعلیم و تربیت سالم را مطمح نظر قرار داده‌است و این‌طور بیان می‌کند که تعلیم و تربیت درست، می‌تواند باعث رشد و بالندگی اخلاق انسانی و اسلامی افراد جامعه گردد و اکثریت دانشمندان تعلیم و تربیت نیز به این بخشی از تربیت توجه خاص و عمیق دارند.

استاد در ادامه این بحث، همان‌طوری که بر تعلیم و تربیت صالح و سالم تأکید می‌ورزد، دلایلی را نیز دارد که این‌گونه است: «پیغمبر بزرگ اسلام صلی الله علیه و آله در راه انجام رسالت عظیم خویش، ملت اسلامی را به اساس طرز فکر، اخلاق و قوانین مشخص پایه‌گذاری کرد و افراد آن را به مبنای ارزش‌های زندگی‌ساز اسلام، متحد و یکپارچه ساخت و در مسیر تکامل سوق داد؛ در پرتو تربیت والا و توجیه عالی پیامبر بزرگ، تحولات عمیق در دل و دماغ مسلمانان به ظهور آمد؛ واقعیت‌های زندگی‌شان تغییر یافت و اعمال، اهداف و تصرفات‌شان عوض شد، طرز فکر و تصورات‌شان در مورد زندگی و هستی بدل شد. مردانی که در زندگی، آرزویی جز هوس‌رانی و تن‌پروری در سر نمی‌پروریدند و هدفی جز ظلم و بیدادگری نداشتند، بعد از آشنایی و شاگردی در مکتب دوران‌ساز رهبر انسانیت، به‌عنوان پیشوایان دل‌سوز بشریت، بزرگ‌ترین آرمان‌شان خدمت به بندگان خدا و پخش و نشر مبنای خیر و فضیلت، در سراسر جهان بود.»^۲

استاد شهید در این بخشی از سخنانش، این را واضح می‌سازد که تعلیم و تربیتی که صالح و سالم نباشد، افراد جامعه را به جهت‌های دیگر سوق می‌دهد و باعث از هم‌پاشیدن شیرازه اخلاقی جامعه می‌گردد و مشکلات و انارش‌های بی‌بندوباری را بار می‌آورد که نمونه‌ای از این دلایل استاد را، شما می‌توانید در جوامعی مطالعه فرمایید که دچار توهّم و

۱. ربانی، شهید پروفیسور برهان‌الدین ربانی، (۱۳۹۵)، محمد صلی الله علیه و آله نخستین مربی و آموزگار بشریت، چاپ سوم، ناشر: مرکز تدوین آثار رهبر شهید، چاپخانه بهیر، کابل، افغانستان، ص: ۳۲.

۲. همان، ۳۲-۳۳.

مشکلات فراوانی از این ناحیه شده بودند که جامعه‌شان «آشفته و از هم پاشیده و بی پایه و سرگردان، در انحطاط اخلاقی و تربیتی» به سر می بردند.

«موضوع تربیت صحیح کودکان و رشد نسل های سالم، در حالی که انگیزه فطرت و زاده حبّ بقا و دوام نوع است، در عین حال از مهم ترین مسایل اجتماعی و از مسئولیت های عمده و خطیر پدران، مادران، خانواده ها، جوامع و ملل، بالاخره پرابلم عمده سراسر جهان بشریت است.»^۱

استاد شهید، تربیت را از مسئولیت های مهم تاریخی دیروز و امروز می داند و تأکید می کند که باید به این بخشی از مسایل تربیتی توجه خاص صورت گیرد.

بحث تربیت صحیح و رهبری سالم نیز در اندیشه استاد شهید بازتاب مهم داشته و راجع به آن، این گونه نظر دارد: «...موضوع تربیت صحیح و رهبری سالم اطفال و کودکان را ضمن بخش های عمده ای از معارف و فرهنگ سالم و نجات بخش خویش گنجانیده و مسایل متعلق به کودک را از جهات مختلف حقوقی، اخلاقی، تربیتی و روانی مورد بررسی و ارزیابی دقیق قرار داده است.»^۲ استاد شهید؛ با استناد به آیات و احادیث معلّم راستین بشریت، تربیت طفل را در دین مبین اسلام نهایت مهم شمرده و چنین تأکید می ورزد: «اسلام، موضوع تربیت طفل را با یک نظر محیط و همه جانبه، طوری مطرح بحث قرار می دهد که نظیر آن را در هیچ مکتب و مذهب دیگر سراغ نمی توان کرد. گذشته از علل فوق، دین اسلام با اعتقاد به این اصل، که ماهیت و نوعیت جامعه آینده، از لحاظ قوت و ضعف، کمال و نقص، وابسته به نحوه تربیت امروز اطفال و کودکان است و نوزادگان امروزی، پایه گذاران حیات فردای جوامع و ملل اند؛ لذا در راه خلق و ایجاد یک جامعه شکوهمند، از همه جهات - که از پرمایه ترین های این آیین بزرگ است - موضوع تربیت کودکان و توجیه سالم اطفال و جوانان را مورد اهتمام خاص قرار داده است.»^۳

تأکید استاد شهید این است که معلّم و مربی ای که خود، از لحاظ طرز فکر و اخلاق و قوانین درست پیروی نکند؛ نمی تواند تربیت او اثرگذار باشد و تعلیم و تربیت اثرگذار را شما می توانید، در آثار و نوشته های بیشتری از دانشمندان تعلیم و تربیت به مطالعه بگیرید؛ ۲- شاگردمحوری در اندیشه استاد شهید؛ استاد تأکید بر این دارد که همان طوری که در جامعه آن روزی، جزیره العرب، فضای آکنده از جهل و بی دانشی حاکم بود و ابرهای سیاه

۱. ربانی، شهید پروفیسور برهان الدین ربانی، (۱۳۹۶)، کاروان حرم (نوشته هایی از رهبر شهید پروفیسور برهان الدین ربانی)، ناشر: مرکز تدوین آثار رهبر شهید، چاپ نخست، چاپخانه بهیر، کابل، افغانستان، ص: ۶۱؛

۲. همان، ص: ۶۱؛

۳. همان، ص: ۶۲؛

جهل و فساد اخلاقی دامن گسترده بود، پیامبر به عنوان یک مربی و معلم، می آید و آنانی را که جز «هوس رانی و تن پروری» کار و برنامه دیگری نداشتند، به پرورش می گیرد و از آنان، مردانی به قامت جهان اسلام و جهان بشریت می سازد و این نبوغ و درایت، مهارت و رهبری یک آموزگار هدفمند و برنامه ریز است که در مکتب نبوت جامعه عمل پوشید و استاد شهید با تأسی از این فرمایشات، شاگردان زیادی را در سویه های مختلف مورد آموزش و پرورش قرار داد که هر کدام به این امر گواهی می دهند.

تعلیم و تربیت در اندیشه استاد؛ الهی-و وحیانی است، یعنی استاد آنچه بیان می کند، با استناد به آیات، احادیث و اقوال سلف صالح و امامان بزرگ دین است.

اگر متخصصی از امور تعلیم و تربیت بپاید و یکی از مقالات و یا هم سخنرانی از استاد شهید را در این بخش به بررسی بگیرد، شاید از لحاظ تخصصی، موارد و مطالب تازه ای را دریافت کرده و به خورد نسل تربیت یافته قرار خواهد داد و مفید و مؤثر واقع خواهد شد که این امر البته از لحاظ پژوهشی، زمان بر و وقت گیر است و فرصت کافی می طلبد که در این مورد پژوهش صورت گیرد.

خواننده عزیز! اگر شما نگاهی به آثار منظوم و مکتوب استاد شهید بیندازید، خواهید دید که استاد از چه تسلطی بر روش های تربیتی و دعوتی برخوردار بودند. به طور نمونه به کتاب «آموختنی هایی در مسیر انقلاب اسلامی» استاد شهید مراجعه کنید، استاد جوانب روانی و اخلاقی، فردی و اجتماعی و سیاسی و اقتصادی مسایل تربیتی را در سرفهرست بحث های خویش قرار می دهند و افراد را به لزوم برنامه ریزی درست در دعوت و تربیت فرا می خوانند؛

۳- تعلیم و تربیت قرآنی در اندیشه استاد شهید: استاد سخنور ما، در روش های تربیتی خویش، بیشتر تربیت را در پرتو کلام دلنواز الهی (قرآن کریم) مورد بحث قرار می دهد و چنین ارشاد می کند: «قرآن کریم، این یگانه وثیقه نجات جهان بشریت، در موارد متعددی به مسایل متعلق به کودک تماس می گیرد. از جریان تولد نوزاد - که یکی از شگفت انگیزترین حوادث در دستگاه آفرینش است - در چندین جا بحث می کند. مثلاً چنین می فرماید:

﴿يَخْلُقُكُمْ فِي بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ خَلْقًا مِّن بَعْدِ خَلْقٍ فِي ظُلُمَاتٍ ثَلَاثٍ﴾^۱

(شما را در شکم مادر می آفرینیم، آفرینش به دنبال آفرینش دیگر، که در سه تاریکی قرار دارد.)

و ادامه می دهد که علم امروز هم در تأیید قرآن می گوید: جنین در شکم مادر در سه

پرده پیچیده شده، به طوری که آن پرده‌ها نمی‌گذارند، از ناحیه هوا، نور و آب، ضرری به وی رسد و از مسایل متعلق به شیرخواره‌گی و حقوق مادر و شیرخوار بحث کرده، هدایت می‌دهد: ﴿وَالْوَالِدَاتُ يُرْضِعْنَ أَوْلَادَهُنَّ حَوْلَيْنِ كَامِلَيْنِ لِمَنْ أَرَادَ أَنْ يُتِمَّ الرَّضَاعَةَ...﴾^۱

۴- محیط تربیت از نظر استاد شهید: استاد شهید عوامل مختلفی را در تربیت کودک مهم شمرده و نخستین تربیتگاه کودک را دامن پر مهر پدر و مادر و خانواده دانسته و این‌گونه بیان می‌دارد: «...مسئولیت تربیه طفل در مراحل نخستین حیات کودک، بیشتر به دوش پدر و مادر و محیط خانواده است؛ لذا تعالیم پرمایه دین مقدس اسلام، مسئولیت این تربیتگاه نخستین را خیلی‌ها سنگین خوانده خاطر نشان می‌کند: محیط خانواده در تکوین عقلی، روحی، فکری و جسمی کودک سخت مؤثر است؛ تا آنجا که بزرگ‌ترین رهبر بشریت رسول اکرم ﷺ می‌فرماید:

﴿كُلُّ مَوْلُودٍ يُولَدُ عَلَى الْفِطْرَةِ فَأَبَوَاهُ يُهَوِّدَانِهِ، أَوْ يَنْصَرَانِهِ، أَوْ يُمَجَّسَانِهِ...﴾^۲

یعنی هر نوزادی با فطرت پاک و سالم پا به جهان می‌گذارد و آن‌گاه پدر و مادرش آن را یهودی، نصرانی و یا مجوسی می‌سازند.

یعنی کودک یک لوحه صاف و پاک در کنار فامیل قرار می‌گیرد، آن‌گاه محیط تربیت و مخصوصاً دبستان نخستین آن؛ یعنی آغوش پدر و دامن مادر، بر سرنوشت کودک حکومت می‌کند و شخصیت آینده او را طرح‌ریزی می‌نمایند و نحوه تربیت آن‌ها، نوزاد را در طریق زشت و یا مسیر زیبا رهبری می‌کند.»^۳

۵- تعلیم و تربیت اخلاقی از نظر استاد شهید: استاد شهید به سلسله گفتارهای ارزشمند و رهنمودی‌اش، سازمان‌دهی و رهبری را از مسئولیت‌های عمده دین مقدس اسلام می‌داند و این‌گونه به ایراد سخن می‌پردازد: «بعد از تقدیم این هشدار و این اعلان، این مسئولیت عظیم اسلام باز به عنوان یک آیین سازمان‌دهنده و رهبر، تنها به ارایه نظریات و اصول کلی در ساحت مسایل تربیتی اکتفا نکرده و نه هم موضوع تربیت صحیح و توجیه سالم کودک را یک قاعده اخلاقی و یک مکلفیت وجدانی می‌خواند؛ بلکه آن را یکی از واجبات عمده پیروان معارف و فرهنگ عالیّه خویش می‌خواند. از این جاست که خدای توانا در قرآن کریم به مسلمانان چنین دستور می‌دهد:

۱. بقره / ۲۳۳.

۲. بخاری، محمد بن اسماعیل، (۱۴۰۷)، صحیح البخاری، الطبعة الأولى، الناشر: دار الشعب، القاهرة، شماره

حدیث: ۱۳۸۵.

۳. کاروان حرم، ۶۳.

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا قُوا أَنْفُسَكُمْ وَأَهْلِيكُمْ نَارًا وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ...﴾^۱

علی بن ابی طالب معنای این آیت را چنین شرح می‌کند: «به خود و افراد عایله خویش درس خیر و فضیلت دهید، در تربیت و تأدیب آن‌ها سعی و مجاهدت ورزید.» ترجمان القرآن عبدالله بن عباس ~ در توضیح مفهوم این آیه قرآنی فرموده‌است: «از خدا اطاعت و فرمانبری کنید و از عصیان به او تعالی بپرهیزید. کودکان و فرزندان خود را به پیروی از اوامر الهی و پرهیز از مناهی توصیه کنید. این کار عامل نجات شما و فرزندان شما از جهنم می‌گردد.»

این آیه قرآنی اصل تربیت صحیح اولاد را از ساحه یک مسئولیت اخلاقی بیرون کشیده و آن را یکی از وجایب و مکلفیت‌های عمده مؤمنان و عامل نجات پیروان این آیین بزرگ در پیشگاه بازپرس الهی می‌داند.^۲

۶- تعلیم و تربیت مسئولیت همیشگی: استاد شهید به مداوم‌بودن تعلیم و تربیت تأکید می‌ورزد که این دیدگاه اکثریت علمای تعلیم و تربیت است و چنین می‌گوید: «مسئولیت تربیه اولاد تا سرحد رشد و تکامل، یک مکلفیت همیشگی و دایمی مربیان و خانواده‌است. یعنی مسئولیت پدر تنها در این جا ختم نمی‌شود که فقط در محیط خانه از طفل خود واریسی کند؛ اما در بیرون از محیط، او را واگذارد تا در مسیر ناسالم رهبری گردد و به فساد و زشتی گراید؛ بلکه از نظر فرهنگ اسلامی، اولیای اطفال مکلف‌اند که در راه انجام مسئولیت تربیتی خویش، برای تصحیح اوضاع فاسد جامعه، که نوباوگان معصوم‌شان را در مسیر ناسالم اندیشه‌های تباهن قرار می‌دهد، به جهاد و عمل خستگی‌ناپذیر دست زنند.» و سخن خویش را با این سخن فخر آدم و عالم، زینت می‌بخشد که می‌فرماید: ﴿الزموا أولادکم وأحسنوا آدابهم﴾^۳

یعنی به صورت پیگیر و پایدار، از فرزندان خویش رعایت کنید و ادب و تربیت آن‌ها را نیکو سازید؛

۷- اهتمام و توجه به تربیت کودک: استاد دانشمند و حکیم، توجه پدران و مربیان را در اصلاح و تربیت درست کودکان مهم شمرده و این گونه می‌نویسد: «رعایت و اهتمام شما پدران و مربیان، در اصلاح و توجیه سالم کودکان‌تان، فقط منحصر به چارچوبه محیط خانواده نبوده؛ بلکه در همه اوقات و همه جا این اهتمام و رعایت را دنبال کنید.»^۴

۱. تحریم / ۶.

۲. کاروان حرم، ص: ۶۴.

۳. الإمام زين العابدين، (بی‌تا)، رساله الحقوق، ناشر: دار التوحید؛ الصفحه: ۵۸۲.

۴. کاروان حرم، ص: ۶۵.

استاد شهید در ادامه بحث خویش، مسئولیت تربیه طفل از نظر تعالیم اسلامی را در چند بخش خلاصه می‌کند که شامل تربیه روحی، عقلی و جسمی و.. می‌شود که با استناد به این سخن رسول الله، به توضیح و تفسیر این تقسیم‌بندی می‌پردازد:

﴿حَقُّ الْوَلَدِ عَلَى الْوَالِدِ أَنْ يُعَلِّمَهُ الْكِتَابَ وَالرَّمَايَةَ وَأَنْ لَا يَرْزُقَهُ إِلَّا طَيِّبًا﴾^۱

(حق فرزند بالای پدر این است که فرزند خود را نوشتن و تیراندازی بیاموزد و غذای او را از منابع پاک و حلال تهیه کند.)

این دستور پیغمبر ﷺ به نیازمندی‌های اساسی در ساحت تربیه کودک انگشت‌گذاری می‌کند. به سلامت جسمی کودکان هدایت داده توصیه می‌کند، به کودکان غذای پاک و حلال بخورانید؛ تا کودک دارای جسم سالم، توانا و نیرومند گردد؛ زیرا یکی از مقاصد عمده شریعت اسلامی، همانا سلامت جسم است.^۲

۸- تربیت بدنی در اندیشه استاد شهید: همان‌طوری که می‌دانید، استاد شهید در طول حیات و حتی در آخرین لحظات عمرشان، لحظه‌ای هم از تربیت بدنی گام به عقب نکشید و خود در این تربیت پیش‌قدم بود و هر صبح «دُوش» و «نرْمُش» را ترک نکرد و اطرفیان‌ش را به تربیت بدنی و یا ورزش صبحگاهی و دایمی تشویق و ترغیب می‌کرد و علاوه از اینکه بر تربیت روحی و عقلی تأکید می‌کرد، تربیت بدنی و یا پرورش جسم را هم فراموش نکرده و این امر را هم با استناد به اقوال و سخنان سلف و احادیث گهربار نبی رحمت، تبیین کرده و به این قول نبی رحمت، استدلال می‌کند که: «مسلمان قوی و نیرومند به نزد خداوند از مسلمان ضعیف و ناتوان گرامی‌تر است.»^۳

یعنی مسلمان نباید، خسته و گوشه‌گیر، حیران و آشفته‌خاطر، کسل و رنگ‌پریده، تنبل و بی‌حرکت باشد؛

۹- پرورش طفل به وسیله غذای حلال: استاد ربّانی شهید، با درنظر گرفتن تمام جوانب تربیتی، از این بخش هم سبک نگذاشته و تربیت طفل را توسط غذای حلال و از راه مشروع و معقول، مهم دانسته و این‌گونه می‌افزاید: «غذایی را به طفل خود بخورانید که از راه مشروع و حلال تهیه شده باشد.»^۴

یعنی طفلی که به‌وسیله غذاهای ملوث به رشوت، فساد، حق‌مردم‌مظلوم، و از راه

۱. البیهقی، أحمد بن الحسین بن علی بن موسی، (۱۴۲۳)، شعب الإيمان، الطبعه الأولى، الناشر: مکتبه الرشد للنشر والتوزيع بالرياض بالتعاون مع الدار السلفیه بیومبای بالهند، ۶/ ۴۰۱، شماره حدیث: ۸۶۶۵.

۲. کاروان حرم، ۶۵.

۳. همان.

۴. همان.

دزدی و چور و چپاول باشد، نباید تربیت گردد؛ چون این غذا در اعمال و کردار کودک و در روان او اثرات منفی و زشتی را بر جای می‌گذارد و در آینده یک کودک سالم و درست به جامعه تقدیم نمی‌گردد.

البته این سخن استاد شهید، پهلوهایی مختلفی دارد که پژوهشگران تعلیم و تربیت هم می‌توانند، پیامدهای مثبت و منفی، منابع غذایی کودک را، هم از لحاظ روانی و هم از لحاظ عقلی و رشد ذهنی به بررسی بگیرند و به این سخن استاد شهید که تراویدهای از وحی الهی و احادیث گهربار معلّم راستین بشریت است، به تأمل و تدبیر بنشینند.

و همین‌گونه اضافه می‌کند که: «کودکان‌تان را در صبح صباوت و بامدادان نوباوگی به خوردن مال حلال عادت دهید؛ تا در هنگام رشد و جوانی، چشم به‌دسترنج دیگران مدوزند و خوان خود را به مال دیگران رنگین مسازند.»^۱

یعنی اگر کودکان این‌گونه تربیت شوند، دیگر آنان افراد صالح و سالم جامعه نخواهند بود و خود در تلاش به‌دست آوردن روزی حلال سعی نخواهند کرد و بار دوش جامعه قرار خواهند گرفت؛

۱۰- تربیت عقلی و پرورش ذهنی: استاد شهید این تربیت را با اهمیتی که دارد، از وجایب اساسی آموزه‌های دینی می‌داند و این امر را به‌عنوان سردفتر وجایب محیط‌های تربیتی تلقی کرده و با استناد به آیات و احادیث رسول گرامی اسلام، بحث را این‌گونه ادامه می‌دهد: «.. در فرهنگ سالم و پرشکوه اسلام، مسئله آموزش، شاخص عمده همه فضایل است. بلی؛ فضیلت و برتری در همه‌جا و در همه موارد از آن کسانی گردیده که علم بیشتر و عقل بیدارتر و اندیشه نیرومندتر و فعال‌تر دارند.»^۲

یعنی با تربیت عقلی و ذهنی می‌توانیم، افراد خلاق و مبتکر به جامعه تقدیم کنیم؛
۱۱- آموزش و پرورش صحیح: استاد شهید می‌گوید: «..قرآن و سنت، هدایات بی‌شمار خود را وقف توصیه به آموزش و پرورش صحیح نموده، رهبر بزرگ بشریت به‌عنوان احترام از مقام علم و عالم و تشویق به آموزش، فرموده‌اند: «تَحْمِلُ مَصِیْبَتِ مَرْگِ یَکِ قَبِیْلَه چَندین هزار نفری، از مرگ یک دانشمند آسان‌تر است.»^۳

و همین‌گونه راجع به اهمیت تفکر نیز سخن دارد و با استدلال به این قول رسول آزادی، که می‌فرماید: «اجر و ثواب یک ساعت تفکر و به کارانداختن قوه اندیشه، برای

۱. کاروان حرم.

۲. همان.

۳. الهیثمی، نورالدین علی بن ابی بکر، (۱۴۱۴)، مجمع الزوائد ومنبع الفوائد، عددالأجزاء عشره اجزاء، مکتبه القدسی، شماره حدیث ۹۸۶.

درک حقایق، مساوی به پاداش هفتاد سال عبادت است.» به توضیح و تشریح این مطلب می‌پردازد؛

۱۲- تربیت اولاد از جهات مختلف: استاد شهید، موارد مهمی را در راستای تربیت کودک بر اساس فرهنگ والای اسلامی بر می‌شمارد که مهم‌ترین آنان را این‌جا شماره‌واز ذکر می‌کنیم:

الف) توجه به مسایل روانی کودک: این مسأله را اسلام سر از انتخاب نام شایسته و نیکو آغاز می‌کند؛ تا نام‌گذاری نازیبا نشود که در روح کودک -در آن هنگام که او به سن تمیز و رشد رسد- عقده روحی ایجاد کند و اثر ناسزایی بخشد.

مُسَلَّم است، آن‌گاه که او به سن تمیز و رشد رسد و عقده روحی به وسیله آن، آدمی در محاورات و مجامع، مورد بحث یا شناسایی قرار می‌گیرد و نام‌های خوب، آثار مطلوب فراوانی در نفوس و اذهان دارند. همچنان که نام‌های بد آثار نامطلوبی دارند؛

ب) رَویۀ درست با کودک: استاد شهید می‌گوید: تربیت درست کودک به اساس روایات، رَویۀ همانند و مساویانۀ پدران در برابر همه فرزندان است. دستورات اسلامی به این حقیقت توصیه می‌کند. پدران نباید کودکی را بر دیگری برگزینند که استدلال استاد شهید، این سخن ماندگار رسول الله است که می‌فرماید:

﴿سَوُّوا بَيْنَ أَوْلَادِكُمْ فِي الْعَطِيَّةِ فَلَوْ كُنْتُمْ مُفَضَّلًا أَحَدًا لَفَضَّلْتُ النِّسَاءَ﴾^۱

(میان کودکان خویش مساوات را مراعات کنید، اگر قرار می‌بود که کودکی را بر دیگری ترجیح دهم، هرآینه طبقۀ انثا را امتیاز می‌دادم).^۲

یعنی در میان فرزندان تان تبعیض جنسیتی، زیبایی و نازیبایی و... را قایل مشوید که عقده‌ها را در میان آنان به وجود می‌آورد و باعث خدشه دار شدن شیرازۀ محیط خانوادگی می‌شود و با این دیدگاه، استاد می‌خواهد این را توضیح بدهد که یگانه دینی که در روش‌های تربیتی‌اش، توانست موفق به در آید و «یک نسل بی‌نظیر قرآنی»^۳ را تربیت کند، تعلیمات نجاتبخش اسلام و رهنمودهای پیامبر مهربان و مهرورز اوست و استاد با این رویکرد تربیتی، این‌گونه نگاه دارد که می‌فرماید: «... روی همین اصول تربیتی بود که قرآن کریم، سنن هولناک و وحشیانۀ دخترکشی را که در عصر نزول قرآن در میان جوامع آن روزی شایع

۱. السنن الکبری للبيهقي، شماره حدیث: ۱۲۳۵۷، جزء ۶، ص: ۱۷۷، الناشر: مجلس دائرة المعارف النظامیه الکائنه فی الهند بلده حیدر آباد، الطبعة: الأولى ۱۳۴۴ هـ.ق.

۲. کاروان حرم، ص: ۶۵.

۳. قطب، سید، (۱۳۸۷)، نشانه‌های راه، ترجمه: محمود محمودی، نشر احسان، چاپ اول، محل نشر: تهران، ایران.

بود، به شدت تقبیح و محکوم ساخت و با پخش فرهنگ نجات بخش خود، عواملی را که موجب این جنایات می شد، از ریشه خشک کرد و به منظور تقویّه روح دختران از یک طرف و از لحاظ رقت احساسات و شدت عواطف و سرعت تأثر دختران، پدران و مادران را در باب دختران، به نثار محبت و عاطفه بیشتر در حق آنها توصیه و ارشاد نموده و پدران و مادرانی را که ذکور و اناث خویش را یکسان مورد عاطفه، نثار و محبت قرار می دهند، برابر همین عمل شان به بهشت برین نوید می دهد. طوری که می فرماید:

﴿مَنْ كَانَتْ لَهُ أَنْثَى فَلَمْ يَنْدُهَا وَلَمْ يُهْنِهَا وَلَمْ يُؤْثِرْ وَلَدَهُ عَلَيْهَا - قَالَ يَعْنِي الذُّكُورَ - أَدْخَلَهُ اللَّهُ الْجَنَّةَ﴾^۱

۱۳- تعلیم و تربیت دختر: استاد آموزگار، علاوه از اینکه پرورش پسران را مهم شمرده و به آن تأکید می ورزد، از تعلیم و تربیت دختران نیز یاد کرده و توجه اسلام عزیز و آموزه های دینی را در تربیت دختران مهم و ارزنده تلقی کرده و در روشنایی احادیث گهربار پیامبر آزادی، آنانی را که در جوامع اسلامی هنوز هم از تولد دختر متأثر می گرداند و چهره های شان عبوث، سیاه و سرخ می زند و باعث ننگ و عار جاهلی در آنان می گردد، مورد نکوهش قرار داده و این گونه به توضیح آن می پردازد که آنان از روح تعلیم اسلامی به دور شده و در بند عادات جاهلیت اند.^۱

۱۴- تربیت دینی کودک: استاد شهید تربیت دینی کودک را محور تمامی فضایل و خوبی ها دانسته و تصریح می کند که تربیت دینی کودک، پایه و اساس روش تربیتی اسلام را تشکیل می دهد و با استناد به این سخن رسول الله که می فرماید:

﴿مُرُوا أَوْلَادَكُمْ بِالصَّلَاةِ وَهُمْ أَبْنَاءُ سَبْعِ سِنِينَ وَاصْرِبُوهُمْ عَلَيْهَا وَهُمْ أَبْنَاءُ عَشْرِ سِنِينَ وَفَرِّقُوا بَيْنَهُمْ فِي الْمَصَاجِعِ﴾^۲

(فرزندان خود را در هفت سالگی به ادای نماز امر کنید و در ده سالگی آنها را به منظور ادای نماز تأدیب نمایید، بستر خواب هر کدام را جدا سازید).^۳

۱۵- آشناساختن کودکان با ثقافت سالم: استاد در فرجام این بحث، آشناساختن کودک با ثقافت سالم هر عصر و قراردادن اطفال در جریان نیازمندی های مثبت روز را، از ارزش های تربیتی اسلام می داند و با این سخن حضرت علی ~ که می فرماید: «فرزندان خود را مطابق با عصرهای شان تربیت کنید؛ زیرا آنها در هر عصری به دنیا آمده اند که با زمانه شما

۱. کاروان حرم، ص: ۶۸.

۲. السجستانی، سلیمان بن الأشعث أبوداود، (بی تا)، سنن أبی داود - محقق و بتعلیق، الناشر: دارالکتاب العربی -

بیروت، شماره حدیث: ۴۹۵.

۳. کاروان حرم، ص: ۶۸.

فرق دارد.» سخن خویش را مهر قوت و استحکام می‌بخشد.^۱

یافته‌های این نبشته:

آنچه گفته آمد؛ نیم‌نگاهی بود به «تعلیم و تربیت از دیدگاه شهید استاد ربّانی». دیدگاه‌های استاد شهید، بیشتر در این مباحث، پژوهشگرانه و در پرتو آموزه‌ها و تعلیم دینی است؛ یعنی استاد به عنوان یک فیلسوف دین‌مدار، روش‌ها، مبانی، اهداف و اصول تعلیم و تربیت را از زاویه دین (قرآن و سنت، احادیث و اقوال سلف صالح) مورد مطالعه و بررسی قرار داده‌اند و استاد در روش‌های تربیتی خویش، از «مهر و عطف، مودّت و محبّت، دست‌مهربان که بر دردها و رنج‌ها کشیده می‌شود و نسیم آسودگی و خشنودی و آرزو را وزان می‌سازد و آرامش و اطمینان و یقین را به دل‌ها می‌ریزد» و همین‌گونه از «شاگردمحوری» جلب مخاطب، تولید انگیزه، درست‌کاری، صحیح و سالم بودن تربیت، پاک‌بودن منبع تربیت، تزکیه و پاکی نفس، در نظر گرفتن ابزار و روش‌های مفید در تربیت که شامل تربیت عقلی، ذهنی و جسمی می‌شود.. روش الگودهی و الگوگیری در تربیت که از بحث‌های مهم در امور تعلیم و تربیت امروزی محسوب می‌گردد.. همه این موارد و مطالب را استاد شهید در نظر گرفته و مخاطبان و دوست‌دارانش را به فراگیری درست آموزش و پرورش فرا می‌خواند.

نتیجه‌گیری:

در پایان باید گفت: تعلیم و تربیت، همان‌گونه‌ای یک پروسه روشمند، منظم، برای تغییر در رفتار و گفتار و عملکرد است، مداوم و لاینقطع هم است. ابزار و روش‌هایی هم برای بسط و گسترش آن وجود دارد که دانشمندان مسلمان و غیرمسلمان، با تغییر محتوای آموزشی، روش‌های آموزشی، تنوع در نحوه کار و فعالیت تربیت و تعیین اهداف تربیت، نظر به زمان و مکان، یک‌سری راهکارهایی را در نظر گرفته و می‌گیرند و استاد شهید هم به عنوان یک آموزگار این عرصه، کارهایی را انجام داده است که از مهم‌ترین‌هایش: «تربیت‌یافتگان مکتب نبوت» و کتاب «محمد نخستین مربی و آموزگار بشریت» و ده‌ها مقاله و خطابه دیگری را پیرامون تعلیم و تربیت نوشته و بیان کرده است که خواننده آگاه و صاحب فهم ما می‌تواند با رویکرد پژوهشی، این بحث را در آثار حضرت استاد دنبال کند و دیدگاه‌های این دانشمند مسلمان را با سایر دانشمندان مسلمان دیگری چون: ابونصر فارابی، ابن سینا، امام محمد غزالی، شیخ فخرالدین رازی، خواجه نصیرالدین طوسی و.. ده‌ها دانشمند بنام و نامدار جهان اسلام در عرصه تربیت و پرورش به مقایسه و بررسی بگیرند؛ تا باشد که روزه‌ای به سوی تحقیق بیشتر

در مورد اندیشه‌های استاد شهید و دیگر دانشمندان بزرگ این عرصه، باز گردد و دانشجویان و پژوهشگران، موضوعات تحقیقیِ بکر و تازه‌ای را به دست آرند و تعلیم و تربیت را - که از مهم‌ترین و اساسی‌ترین رکن پیشرفت و تعالی جوامع است - بسط و گسترش بخشند و سرانجام می‌توان گفت که نکته‌ای که در دیدگاه‌های تربیتی استاد شهید اهمیت دارد، آن این است که تربیت را در پرتو دین و با تأکید بر اندیشه‌ورزی و تعقل مورد بحث و مطالعه قرار می‌دهد.

خاطره‌ای از رهبر شهید

نورالدین باهر؛ تصویربردار رهبر شهید و فعالاً کارمند تلویزیون نور.



در حالی که می‌خواهم خاطره‌ای را از رهبر شهید یادآور شوم، این را نیز می‌خواهم تذکر دهم که بنده مدت چهارسال افتخار تصویربرداری رهبر شهید را داشتم و اینک این خاطره را به مناسبت ششمین سال یاد عروج ملکوتی شهید صلح، پروفیسور برهان‌الدین ربّانی -رحمة الله علیه- تقدیم دوست‌داران استاد می‌کنم.

زمانی که رهبر فرزانه جهاد و رئیس‌جمهور پیشین، ریاست «شورای عالی صلح» را عهده‌دار شدند و برای گفت‌وگو به خاطر صلح میان حکومت و مخالفان نظام، در هر ولایت، کمیته‌های صلح را ایجاد کردند. روزی به همین منظور؛ یعنی ایجاد کمیته صلح، به ولایت هرات سفر کردند.

من که افتخار تصویربرداری ایشان را داشتم، در این سفر، همراه ایشان به هرات رفتیم؛ پس از رسیدن به فرودگاه هرات، با پذیرایی گرم اقشار مختلف مردم آن استان تاریخی روبه‌رو شدیم که با شعارهای حماسی و نعره‌های «الله اکبر» اشعار و ترانه‌های دلنشین، حضور و مقدم رهبر عزیز را گرامی می‌داشتند و من با اشتیاق تمام، این صحنه‌های دل‌انگیز را ثبت و ضبط می‌کردم...

روز اول در هرات با صحبت‌ها و دیدارها سپری گردید و شب از راه رسید. در این سفر استاد شهید، دو نفر محافظ داشتند و باید شب را به نوبت پاسبانی می‌کردند و از قضا شب هم خیلی سرد بود. این دو محافظ خواستند پهره‌داری را میان یکدیگر تقسیم کنند؛ چون محافظین دو نفر بودند و شب هم طویل و سرد... من گفتم: مرا هم در نوبت پهره بگیرید. آنان هم قبول کردند، در نتیجه اوقات پهره‌داری میانمان تقسیم شد. هر نفر، دو دو ساعت، دو مرتبه پهره‌داری کردیم. من در آن شب از ساعت ۶:۰۰ الی ۸:۰۰ و از ساعت ۱۲:۰۰ الی ۲:۰۰ صبح، به خاطر رهبرم، پهره‌داری کردم..

فردای آن شب، بعد از دیدوادیهای زیاد، با طیف‌های مختلفی از جامعه زون غرب، در مکان‌های مختلف هرات زیبا، به محل دیدنی و تاریخی و نام‌آشنای «تخت ظفر» آمدم! در همین حال بود که، رهبر خردمند و فرزانه‌مان، با همان زبان نرم و لطیفانه خود، ازم پرسیدند:

«همراه ما خسته خونمی شوی؟!»

شنیدن این سخنان از زبان رهبرم، برایم شیرین تر از غسل و با ارزش تر از طلا بود. سفر کاری استاد شهید و هیئت همراهان در حوزه غرب به پایان رسید و بعد از ادای نماز عصر از میدان هوایی هرات به طرف پایتخت (کابل) حرکت کردیم...

خلبان و دستیارش خارجی بودند. وقتی که هواپیما از زمین بلند شد و هرات را به قصد کابل ترک کرد، در قسمتی از کوه‌های بامیان که رسیدیم، نماز شام فرا رسید، همه با هم می‌گفتیم که آیا نماز در طیاره می‌شود یا خیر؟!

اما استاد شهید با همان بزرگی و علم و حلمش، حرفی نگفت.

به استثنای استاد شهید و چند نفر دیگر، بقیه به ادای نماز مغرب شروع کردیم. در این زمان بود که طیاره دچار مشکل شد.. تعدادی نماز خود را با چیغ و فریاد قطع کردند!! یکی از همراهان مان از جای خود بلند شده، از دستگیرهای بالای هواپیما محکم گرفته و فریاد می‌زد!! و یکی دیگری از دوستان همسفر را می‌دید که، کمر بند حفاظتی خود را از کمرها کرده و در زیر چوکی‌ها درآمده و شماری دیگری هم از ترس و وحشت زیاد، دعا می‌کردند و گاهی هم با صدای بلند «خدا! خدا!» می‌گفتند و از حق تعالی یاری می‌جستند!

خلاصه؛ حالت عجیبی پیش آمده بود که همه ما از زندگی به نحوی ناامید شده بودیم. به جز یک شخص - که نه صدایش را کس شنید و نه از جایش تکان خورد و نه هم به کسی چیزی گفت - که او استاد شهید بود...

با وجودی که هواپیمای حامل استاد شهید پس از فرود آمدن بیشتر از ۳۰۰ فوت به طرف زمین، از خط راهدار و بعد از سپری شدن بیشتر از دو دقیقه و به دنبال کوشش‌های فراوان خلبان و دستیارش، به حالت اولی خود برگشت و در مسیر خود به طرف کابل حرکت می‌کرد؛ ولی هنوز هم ما در هراس بودیم که مبادا بار دیگر هواپیما دچار مشکل شود!!

سرانجام به فرودگاه بین‌المللی کابل رسیدیم و در هنگام فرود آمدن از هواپیما، معصوم استانکزی - رئیس عمومی امنیت ملی کنونی که در آن وقت، رئیس دبیرخانه شورای عالی صلح بود - روی به طرف استاد شهید کرده و گفت:

«استاد صاحب! این اولین و آخرین سفرم همراه شما باشد!»

استاد شهید، کدام چیزی که به استانکزی گفتند، من درست متوجه نشدم؛ اما آقای استانکزی گفت: «به این دلیل که اگر هواپیما دچار مشکل شود، مانند همین سفر که همراه خودت بودیم و ما هر چندر چیغ و فریاد زدیم، از شما صدای نیامد و آرام نشسته بودید...» استاد شهید، تبسمی کرد و چیزی نگفت...

رویکردها



**** قرآن كريم؛**

الف) منابع عربى:

١- ألبانى، محمد ناصر الدين (١٤١٥). السلسلة الأحاديث الصحيحة، الناشر: مكتبة المعارف؛

٢- الإمام زين العابدين (بى تا). رسالة الحقوق، ناشر: دار التوحيد؛

٣- بخارى، محمد بن اسماعيل (١٤٠٧). صحيح البخارى، الطبعة الأولى، الناشر: دار الشعب، القاهرة؛

٤- البيهقى، أحمد بن الحسين بن على بن موسى (١٤٢٣). شعب الإيمان، الطبعة الأولى، الناشر: مكتبة الرشد للنشر والتوزيع بالرياض بالتعاون مع الدار السلفية بيومباى بالهند؛

٥- البيهقى، الإمام الحافظ أبى بكر أحمد بن حسين (١٣٤٤). السنن الكبرى، الطبعة الأولى، الناشر: مجلس دائرة المعارف النظامية الكائنة في الهند ببلدة حيدر آباد؛

٦- السجستانى، سليمان بن الأشعث أبوداود (بى تا). سنن أبى داود - محقق وبتعليق، الناشر: دارالكتاب العربى - بيروت؛

٧- السخاوى، محمد بن عبدالرحمن بن محمد (١٤٠٥). المقاصد الحسنة، المحقق: محمد عثمان الخشت، الطبعة الأولى، الناشر: دارالكتاب عربى، بيروت؛

٨- الهيثمى، نورالدين على بن أبى بكر (١٤١٤). مجمع الزوائد ومنبع الفوائد، عدد الأجزاء عشرة أجزاء، مكتبة القدسى.

ب) منابع فارسی:

- ۱- اندیشمند، محمداکرام (۱۳۹۷). *ناگفته‌های سیاسی*، (جمعیت اسلامی، تاجیکان، زبان فارسی)، چاپ اول، کابل: نشر پرند؛
- ۲- بلخی، جلال‌الدین (۱۳۷۵). *مثنوی معنوی*، دفتر اول، نوبت چاپ: ۱، ناشر: توس؛
- ۳- بوتول، گاستون (۱۳۸۸). *جامعه‌شناسی صلح*، ترجمه: دکتر هوشنگ فرخجسته، چاپ اول، تهران: انتشارات جامعه‌شناسان؛
- ۴- جمعی از نویسندگان (۱۳۹۱). *همگام خورشید*، چاپ نخست، ناشر: مرکز تدوین آثار رهبر شهید، کابل، افغانستان؛
- ۵- جمعی از نویسندگان (۱۳۹۶). *فرو مرد قنديل محراب‌ها*، ناشر: مرکز تدوین آثار رهبر شهید، چاپ نخست، چاپخانه بهیر، کابل، افغانستان؛
- ۶- جمعی از نویسندگان (۱۳۹۶). *نگاهی به آثاری از استاد شهید*، جلد سوم، چاپ اول، ناشر: مرکز تدوین آثار رهبر شهید، کابل، افغانستان؛
- ۷- جمعی از نویسندگان (۱۳۹۷). *استاد و ارزش‌های جهاد و مقاومت*، چاپ اول، ناشر: مرکز تدوین آثار رهبر شهید، کابل، افغانستان؛
- ۸- حافظ شیرازی، خواجه شمس‌الدین محمد (۱۳۸۴). *دیوان حافظ شیرازی*، ناشر: نگاران قلم، محل چاپ: قم، ایران؛
- ۹- حمد، سلطان (۱۳۹۶). *نقش ربّانی و مسعود در ایجاد صلح در تاجیکستان*، بی‌بی‌سی؛
- ۱۰- دهخدا، علی اکبر (۱۳۴۵). *لغت‌نامه*، محل نشر: تهران، مؤسسه لغت‌نامه دهخدا؛
- ۱۱- دهلوی، عبدالقادر بیدل (۱۳۹۲). *دیوان بیدل دهلوی*، نوبت چاپ: سوم، ناشر: نگاه، تهران، ایران؛
- ۱۲- ربّانی، برهان‌الدین (۱۳۹۱). *خط رهبر*، جلد اول، چاپ اول، نشر: مرکز تدوین آثار رهبر شهید، کابل، افغانستان؛
- ۱۳- ربّانی، برهان‌الدین (۱۳۹۲). *خط رهبر*، جلد دوم، چاپ اول، ناشر: مرکز تدوین آثار رهبر شهید، کابل، افغانستان؛
- ۱۴- ربّانی، برهان‌الدین (۱۳۹۳). *خط رهبر جلد سوم*، چاپ نخست، ناشر: مرکز تدوین آثار رهبر شهید، کابل، افغانستان؛
- ۱۵- ربّانی، برهان‌الدین (۱۳۹۴). *خط رهبر*، جلد چهارم، چاپ اول، ناشر: مرکز تدوین آثار

رهبر شهید، کابل افغانستان؛

۱۶- ربانی، برهان‌الدین (۱۳۹۵). چه نوع مبارزه؟، چاپ چهارم، ناشر: مرکز تدوین آثار رهبر شهید، کابل، افغانستان؛

۱۷- ربانی، برهان‌الدین (۱۳۹۵). محمد ﷺ نخستین مربی و آموزگار بشریت، چاپ سوم، ناشر: مرکز تدوین آثار رهبر شهید، چاپخانه بهیر، کابل، افغانستان؛

۱۸- ربانی، برهان‌الدین (۱۳۹۶). کاروان حرم (نوشته‌هایی از رهبر شهید پروفیسور برهان‌الدین ربانی)، ناشر: مرکز تدوین آثار رهبر شهید، چاپ نخست، چاپخانه بهیر، کابل، افغانستان؛

۱۹- ربانی، برهان‌الدین (۱۳۹۷). خط رهبر، جلد هفتم، چاپ اول، ناشر: مرکز تدوین آثار رهبر شهید، کابل، افغانستان؛

۲۰- ربانی، برهان‌الدین (۱۳۹۷). ما کیستیم و چه می‌خواهیم؟، چاپ نخست، ناشر: مرکز تدوین آثار رهبر شهید، چاپخانه بهیر، کابل، افغانستان؛

۲۱- سعدی (۱۳۹۱). کلیات سعدی، نوبت چاپ: نخست، ناشر: میردشتی، تهران، ایران؛
۲۲- سنایی، حکیم ابوالمجدود بن آدم، (بی‌تا)، دیوان سنایی، به کوشش: دکتور علی محمد صابری، رقیه تیموری و روح الله محمدی، Pdf، (بی‌تا)

۲۳- قبادیانی، ناصر خسرو (۱۳۷۸). دیوان اشعار ناصر خسرو، تصحیح: دکتور مجتبی مینوی و دکتور مهدی محقق، تهران: انتشارات دانشگاه تهران؛

۲۴- قطب، سیّد (۱۳۸۷). نشانه‌های راه، ترجمه: محمود محمودی، نشر احسان، چاپ اول، محل نشر: تهران، ایران؛

۲۵- لاهوری، محمد اقبال (۱۳۶۶). کلیات اشعار اقبال لاهوری، چاپ سوم، ناشر: سازمان انتشارات جاویدان، چاپ، چاپخانه علمی؛

۲۶- لاهوری، محمد اقبال (۱۳۷۰). «پس چه باید کرد ای اقوام شرق؟» کلیات اشعار فارسی، به کوشش احمد سروش، انتشارات سنایی؛

۲۷- معلوف، لویس (۱۳۸۷). فرهنگ المنجد فارسی به عربی، مترجم محمد بندر ریگی، محل نشر: تهران، ایران؛

۲۸- هفته‌نامه مجاهد (۱۳۹۰). ارگان نشراتی جمعیت اسلامی افغانستان، ۸ دلو؛

۲۹- هفته‌نامه مجاهد (۱۳۸۳). ارگان نشراتی جمعیت اسلامی افغانستان؛

۳۰- هفته‌نامه مجاهد (۱۳۹۶). ارگان نشراتی جمعیت اسلامی افغانستان، شماره بیست و چهارم، ۶ میزان.